

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ره‌توشه راهیان نور

رمضان ۱۳۸۹

پرسمان

تهیه و تدوین:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

اداره چاپ و نشر

ره‌توشه راهیان نور رمضان ۱۳۸۹ ش - ۱۴۳۱ ق: پرسمان / تهیه و تدوین اداره چاپ و نشر معاونت فرهنگی و تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم - قم: یاد اندیشه، ۱۳۸۹.
۱۸۴ ص - (متون علمی - آموزشی ویژه مبلغان؛ ۹۰)

ISBN ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۴۶۷ - ۱۰ - ۹: ۴۰۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتاب‌نامه .

۱. اسلام - تبلیغات - راهنمای آموزشی . ۲. اسلام - پرسش‌ها و پاسخ‌ها - ادبیات نوجوانان . ۳.
جوانان و اسلام . الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت فرهنگی و تبلیغی. اداره چاپ و نشر.

۲۹۷/۰۴۵۱۴

BP ۱۱/۶۲/۹۱۴

۱۳۸۹

ره‌توشه راهیان نور

رمضان ۱۳۸۹

تهیه و تدوین: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

اداره چاپ و نشر

ناشر: یاد اندیشه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: الهادی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۹

شمارگان: ۱۸۰۰۰

بها: ۴۰۰۰ تومان

تلفن: ۰۲۵۱ - ۷۱۱۶۰ نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۷۴۳۱۷۶

درگاه وبسایت‌های معاونت فرهنگی و تبلیغی: www.balagh.ir

پست الکترونیک: info@balagh.ir

تمامی حقوق © محفوظ است.

Printed in the Islamic Republic of Iran

حضرت امام خمینی (قدس سره):

اگر بخواهید عزیز و سربلند باشید، باید از سرمایه‌های عمر و استعداد‌های جوانی استفاده کنید.

شما جوانان مسلمان لازم است که در تحقیق و بررسی حقایق اسلام، در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و غیره اصالت‌ها را در نظر گرفته و امتیازاتی که اسلام را از همه مکاتب دیگر جدا می‌سازد فراموش نکنید.

مقام معظم رهبری (مد ظله العالی):

باید جوانان ما همتشان این باشد که با گذشت یکی دو دهه‌ی دیگر، کشورشان را یک مرجع علمی برای دانشمندان جهان قرار بدهند. پس این شد همت مضاعف و کار مضاعف در عرصه‌ی علم و تحقیق.

یکی از مسائل مهم که همت مضاعف و کار مضاعف می‌طلبد، مسئله‌ی تولید فکر است؛ کتابخوانی، افزایش معلومات عمومی در زمینه‌های گوناگون. این کرسی‌های آزاداندیشی که ما عرض کردیم، پیشنهاد کردیم در دانشگاه‌ها و در حوزه‌ها به راه بیفتد، می‌تواند یک جریان سیال فکری بسیار بارزشی را در جامعه به راه بیندازد.

فهرست مطالب

- پیشگفتار ۹
- محور اول: چرا پرسش، چرا پاسخ؟ ۳۹
- محور دوم: دین چیست؟ و چرا بشر به آن نیازمند است؟ ۴۴
- محور سوم: رابطه عقل و پیشرفت های بشری با دین چیست؟ ۴۸
- محور چهارم: اقسام دین و تفاوت ادیان را بگوئید؟ ۵۳
- محور پنجم: ادیان غیر ابراهیمی کدامند و خصوصیات آنها چیست؟ ۵۸
- محور ششم: آئین یهود و تاریخچه آن قوم چیست؟ ۶۶
- محور هفتم: نقد آئین یهود چیست؟ ۷۷
- محور هشتم: آئین مسیحیت چیست؟ ۸۳
- محور نهم: چه نقدهایی بر آئین مسیحیت وارد است؟ ۸۹
- محور دهم: ادیان غیر الهی کدامند؟ ۹۷
- محور یازدهم: آئین بودا چیست؟ ۱۰۴
- محور دوازدهم: امتیاز دین اسلام بر دیگر ادیان چیست؟ ۱۱۰
- محور سیزدهم: دومین امتیاز اسلام بر سایر ادیان چیست؟ ۱۱۵
- محور چهاردهم: سومین امتیاز و برتری دین اسلام بر دیگر ادیان چیست؟ ۱۲۳
- محور پانزدهم: آیا قرآن معجزه است؟ ۱۲۹
- محور شانزدهم: حکم پیروان ادیان دیگر با اسلام چیست؟ ۱۳۶

- محور هفدهم: چرا باید اسلام آخرین دین باشد؟ ۱۴۵
- محور هجدهم: چگونه دین اسلام جاودانه است؟ ۱۵۲
- محور نوزدهم: چه شبهاتی بر احکام سیاسی و اجتماعی اسلام طرح شده است؟ ۱۵۹
- محور بیستم: چه شبهاتی بر احکام حقوقی و فقهی اسلام طرح شده است؟ ۱۶۵
- محور بیست و یکم: ادامه شبهات: آیا در احکام اسلام حقوق زنان رعایت نشده است؟ ۱۷۰
- محور بیست و دوم: رابطه اسلام با سیاست چیست؟ ۱۷۹

پیشگفتار

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ»

پگاه ماه مبارک رمضان بشارتگر بارش رحمت ویژه الهی و آغاز بخشایش خاص ربانی است. منادی حق دل‌های مشتاق و ضمائر آگاه را به میهمانی خدا می‌خواند و بر سر خوان بی منت‌های رحمت وی می‌نشانند.

خانه‌های خدا رونقی دو چندان می‌یابند و کتاب خدا فروغ بصیرت و حکمت خویش را بر دل تلاوت‌کنندگان می‌بارد و بندگان خدا دروازه گوش و هوش و دل و جان خویش برای نیوشیدن پیام خدا و اولیای او می‌گشایند.

در گرماگرم این رحمت دهی و حکمت‌رسانی از یک سو و پند نیوشی و آمرزش‌خواهی از دگر سو داعیان الی‌الله و مبلغان رسالت الهی واسطه فیض و حلقه اتصال این دو می‌باشد. این امانتداران امین گوهرهای حکمت و بصیرت را به شایسته‌ترین وجه از منابع آسمانی آن «کتاب و سنت» دریافت می‌کنند و بایسته‌ترین گونه آن را در دل و جان مخاطبان می‌نشانند. مبلغان گرامی در کنار این خوان حکمت‌گستری و بصیرت‌افزایی و بساط تزکیه و تربیت نسبت به تعمیق باورها، اصلاح هنجارها و ترویج ارزش‌های والای اسلامی، هشدار می‌دهند و همگان را به رعایت آن دعوت می‌کنند.

در کنار آن دو مسئولیت بزرگ آگاهی‌افزایی اجتماعی نسبت به پدیده‌های ملی و مسائل امت اسلامی و گستره جهان بشری دیگر مسئولیت‌ستری است که باید حق آن گذارده شود، زیرا تنها آگاهان نسبت به زمانه‌اند که از خطر تهاجم فتنه‌ها و بیم امواج هراسناک گمراهی‌ها در امانند که «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس».

امروز انقلاب اسلامی ایران پرچمدار دعوتی جهانی و پدیدارگر افق نوین فراروی بشریت معاصر است. شناخت هر چه ژرف‌تر این پدیده بی نظیر تاریخ اسلام و آشنایی بیشتر با مبانی نظری و تهدیدها و فرصت‌های آن ضرورت دیگری است که مبلغان گرامی بدان می‌پردازند.

امید همه اقشار جامعه آن است که در فرصت بی‌بدیل ماه مبارک رمضان ملت ما به ویژه نسل جوان که امید آینده تاریخ این امت‌اند در یک فرایند تعلیم و تربیت و رشد و تزکیه تا رمضان آینده از همه آسیب‌های اندیشه و عمل بیمه شوند.

این هنر بزرگ مبلغ توانمند و پاک نفس و دانشمند است که معارف والای اسلامی را به زبان روز مردم روزگار ابلاغ کند که «لو عرف الناس محاسن کلامنا لاتبعونا».

و این ثمره عملی همه تلاش‌های آموزشی در طول سال بلکه طول سال‌ها تعلیم و تربیت در حوزه است.

در کنار تلاش گسترده علمی مبلغان و کسب آمادگی‌های علمی و عملی آنان در طول سال مجموعه کتاب‌های ره توشه گامی در جهت آگاهی‌افزایی مبلغان گرامی است.

در راستای این هدف مقدس و با توجه به نام‌گذاری سال ۱۳۸۹ به سال همت مضاعف و کار مضاعف از سوی مقام معظم رهبری، امسال ره توشه در قالب پنج جلد کتاب با موضوعات متنوع و هر کدام در حجمی متناسب با روزهای ماه مبارک رمضان عرضه می‌شود و امید است که مقبول طبع مردم صاحب هنر قرار گیرد.

طبیعی است کمال یافتن این مجموعه و رسیدن به جایگاه شایسته آن نیازمند ارائه پیشنهادها و انتقادهای و بیان نقاط قوت و ضعف آن است تا این مجموعه در یک سیر کمالی مناسب قرار گیرد.

اینجانب از همه دست‌اندرکاران مجموعه به ویژه برادر ارجمند جناب آقای نورالهی مدیر اداره چاپ و نشر و دیگر همکاران گرامی‌شان که مسئولیت رایزنی با مؤلفان و تهیه مقالات را به عهده داشته‌اند و از جناب آقای عطاالله علیزاده که مسئولیت پی‌گیری و چاپ مجموعه را نیز پذیرفته‌اند و جناب حجت الاسلام و المسلمین حمید رضا اسلامی که کار نظارت محتوایی ره توشه را به عهده داشتند، صمیمانه تقدیر و تشکر می‌نمایم.

خداوندا! به اندیشه و قلم و بیان ما رواج سخن حق عنایت فرما و ما را دعوت کنندگان علمی و عملی به دینت قرار ده.

احمد زادهوش

معاون فرهنگی و تبلیغی

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

۱۳۸۹

نکات تبلیغی و تربیتی در فرهنگ قرآن

اصولی را می‌خواهم برای مسئولین فرهنگی بیان کنم که برگرفته از سرچشمه زلال فرهنگ، یعنی قرآن کریم است، به گونه‌ای که باور کنیم این اصول ساختگی و بافتنی نیست.

۱. از آیه: «إِنَّكَ لَأَنْتَ هَدِي مَنْ أَحْبَبْتَ»^۱ استفاده می‌شود که: توفیق هدایت مردم از آن

خداست. و همچنین از آیه: «لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»^۲ می‌فهمیم که بهترین نیروی انسانی (پیامبر خدا) اگر تمام امکانات مادی را در اختیار داشته باشد، تا اراده‌ی خدا نباشد، کارایی ندارد. بنابراین نیروی انسانی و وجود امکانات لازم است، ولی کافی نیست و باید از خدا بخواهیم که ما را وسیله‌ی هدایت قرار دهد.

۲. از آیه: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۳ می‌فهمیم: همه‌ی مسئولان فرهنگی در هر تصمیم و

برنامه‌ریزی نیازمند هدایت الهی هستند.

۳. از آیاتی که می‌فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى»^۴ می‌فهمیم: انحراف در مسائل فرهنگی

مصادق بالاترین ظلم‌هاست.

۱. قصص، آیه ۵۶.

۲. انفال، آیه ۶۳.

۳. فاتحه، آیه ۶.

۴. انعام، آیه ۲۱؛ انعام، آیه ۹؛ هود، آیه ۱۸؛ عنکبوت، آیه ۶۸؛ صف، آیه ۷.

۴. از آیه: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۱ می‌فهمیم: برای سپردن مسئولیت فرهنگی، باید لیاقت و ظرفیت افراد مورد توجه فرار گیرد.
۵. از آیه: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»^۲ می‌فهمیم: کار فرهنگی باید با نام خدا و برای خدا باشد.
۶. از آیه: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ»^۳ می‌فهمیم: باید در کار فرهنگی پایدار و مقاوم باشیم و آن را به خاطر اهداف دیگر رها نکنیم. اگر می‌بینیم بعضی از بزرگان وصیت می‌کنند که در مدرسه و یا کتابخانه خود دفن شوند، برای آن است که بگویند عمرم را پای این مدرسه و کتابخانه دادم.
۷. از آیه: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۴ می‌فهمیم: مسئولین فرهنگی باید خود به آنچه می‌گویند و می‌نویسند عمل کنند. وگرنه عالم بی عمل، درختی بی ثمر خواهد بود.
۸. از آیه: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي»^۵ می‌فهمیم: کار فرهنگی نیاز به روح بزرگ دارد، زیرا اولین درخواست حضرت موسی از خداوند بعد از خداوند به نبوت تقاضای سعه‌ی صدر بود.
۹. از آیه: «لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»^۶ می‌فهمیم: کسانی که کار فرهنگی می‌کنند، باید از دلی نرم و خلقی عالی برخوردار باشند.
۱۰. از آیه: «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ»^۷ می‌فهمیم: مسئولان فرهنگی باید افرادی بی تکلف و بی توقع باشند.
۱۱. از آیه: «وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۸ می‌فهمیم: مسئولان فرهنگی باید نسبت به زیردستان خود متواضع باشند.

۱. انعام، آیه ۱۲۴.

۲. علق، آیه ۱.

۳. هود، آیه ۱۱۲.

۴. صف، آیه ۲.

۵. طه، آیه ۲۵.

۶. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۷. ص، آیه ۸۶.

۸. شعراء، آیه ۲۱۵.

۱۲. از آیه: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»^۱ می‌فهمیم: مسئولان فرهنگی باید دائماً در فکر رشد علمی باشند و خود را فارغ التحصیل ندانند.
۱۳. از آیه: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»^۲ می‌فهمیم: انتخاب زمان مناسب در کارهای فرهنگی مهم است، نزول قرآن در شب قدر بوده که به قول قرآن «لیلة مبارکه» و «خیر من الف شهر» است. حضرت موسی نیز زمان مناظره با ساحران را روز عید «یوم الزینة» قرار داد تا مردم هم شاد باشند و هم بیدار!
۱۴. از آیه: «وَتِيَابِكَ فَطَهَّرْ»^۳ می‌فهمیم: مسئولان فرهنگی باید از پاکیزگی و آراستگی لازم برخوردار باشد.
۱۵. از آیه: «وَإِنِّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۴ و آیه: «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۵ می‌فهمیم: کسی که در فکر ارشاد مردم است، باید از کمالات اخلاقی برخوردار باشد، تا برای دیگران الگو قرار گیرد.
۱۶. از آیه: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ»^۶ می‌فهمیم: مباحث فرهنگی باید به نحوی روان و آسان القاء شود، که عوام بهمد؛ «بَيِّنَاتٍ لِّلنَّاسِ»^۷ و خواص بیسندد. «قَوْلًا سَدِيدًا»^۸
۱۷. از آیه: «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^۹ و آیه: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^{۱۰} می‌فهمیم: تغییر فرهنگ و فکر مردم باید با آزادی و انتخاب و آگاهانه و عاشقانه باشد، نه با زور و استبداد. این

۱. طه، آیه ۱۱۴.

۲. قدر، آیه ۱.

۳. مدثر، آیه ۴.

۴. قلم، آیه ۴.

۵. احزاب، آیه ۲۱.

۶. قمر، آیه ۲۲، ۱۷، ۳۲، ۴۰.

۷. آل عمران، آیه ۱۳۸.

۸. نساء، آیه ۹.

۹. غاشیه، آیه ۲۲.

۱۰. بقره، آیه ۲۵۶.

فرعون بود که به پیروان موسی می‌گفت: «چرا بدون اجازه من به او ایمان آوردید.» ﴿آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذِنَ لَكُمْ﴾^۱

۱۸. از آیه: ﴿مَحَبَّةٌ مِّنِّي﴾^۲ می‌فهمیم: محبوبیت واقعی از طرف خداست، نه آنکه با زرق و برق و دکور و ژست و تابلو و ساختمان و لباس و ماشین و ابزار مدرن بدست بیاید.

۱۹. از آیه: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۳ می‌فهمیم: راه کار فرهنگی، بهره‌گیری از منطق و استدلال و موعظه و در مواردی جدال نیکو است.

۲۰. از آیه: ﴿فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا﴾^۴ می‌فهمیم: خوش سابقه بودن مسئول فرهنگی، در اثرگذاری کار او نقش مهمی دارد.

۲۱. از آیه: ﴿وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ﴾^۵ و آیه: ﴿فَجَعَلَهُمْ جُودًا﴾^۶ می‌فهمیم: استفاده می‌شود که رهبران فکری و فرهنگی باید از صلابت و قاطعیت ویژه‌ای برخوردار باشند.

۲۲. از آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾^۷ می‌فهمیم: هرگاه خواستیم دستوری فرهنگی صادر کنیم، باید خود در عمل به آن پیشگام باشیم.

۲۳. از آیه: ﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ﴾^۸ استفاده می‌شود: رهبران فکری و اخلاقی جامعه نباید چشم به امکانات و تجملات دیگران بدوزند.

۱. اعراف، آیه ۱۲۳.

۲. طه، آیه ۳۹.

۳. نحل، آیه ۱۲۵.

۴. یونس، آیه ۱۶.

۵. انبیاء، آیه ۵۷.

۶. انبیاء، آیه ۵۸.

۷. احزاب، آیه ۵۶.

۸. حجر، آیه ۸۸.

۲۴. از آیه: ﴿قُلْ إِنْ أَدْرِي﴾^۱ استفاده می‌شود: در مواردی که چیزی را نمی‌دانیم، با کمال شجاعت و صراحت اعلام کنیم که من این را نمی‌دانم.
۲۵. از آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾^۲ استفاده می‌شود: یکی از شرایط نفوذ کلام آن است که از مردم انتظار مالی نداشته باشیم. (اگر کمک کردند «الحمد لله» و اگر نکردند «الله اکبر») اگر هدف، امرار معاش و اشتغال شد، فرد درآمد خود را با درآمد دیگران مقایسه می‌کند و گرفتار پشیمانی و نارضایتی و تغییر کار می‌شود.
۲۶. از آیه: ﴿هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي﴾^۳ استفاده می‌شود: هرگاه متوجه شدیم دیگری از ما موفق‌تر است، او را مطرح کنیم و از اقرار به فضل دیگران نترسیم.
۲۷. از آیه: ﴿أَذْهَبًا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ﴾^۴ استفاده می‌شود: در مواردی نباید به تنهایی اقدام کرد، بلکه باید اول همفکر و یار پیدا کرد و سپس حرکت کرد.
۲۸. از آیه: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ...﴾^۵ که می‌فرماید: خداوند از انبیاء میثاق و پیمان گرفت که امروز به شما کتاب و حکمت دادم، ولی اگر بعداً پیامبری آمد، شما باید به او ایمان آورید و او را یاری کنید. استفاده می‌شود: که هر مسئولی باید آمادگی روحی برای استعفاء خود و پذیرفتن دیگری را داشته باشد، گرچه در عمل چنین صحنه‌ای پیش نیاید. خداوند این میثاق شدید را گرفت و حتی پرسید آیا اقرار می‌کنید؟ «أَقْرَرْتُمْ» گفتند: بله! «قَالُوا أَقْرَرْنَا».
۲۹. از آیه: ﴿وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾^۶ می‌فهمیم: در مسئولین فرهنگی نباید هیچگونه کژی و انحراف باشد.
۳۰. از آیه: ﴿لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾^۷ می‌فهمیم: باید در برابر دعوت به سازش با قاطعیت برخورد کنیم.

۱. جن، آیه ۲۵.

۲. انعام، آیه ۹۰.

۳. قصص، آیه ۳۴.

۴. طه، آیه ۴۳.

۵. آل عمران، آیه ۸۱.

۶. کهف، آیه ۱.

۷. کافرون، آیه ۲.

۳۱. از آیه: «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ»^۱ می‌فهمیم: باید در کار فرهنگی، به افراد اهل پذیرش، آرامش و امید داد.
۳۲. از آیه: «وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ»^۲ می‌فهمیم: باید به مخالفان، فرصت تحقیق و مطالعه و بررسی بدهیم و علاوه بر مهلت، امنیت آنان را نیز تأمین کنیم.
۳۳. از آیه: «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ»^۳ می‌فهمیم: سوز و شور، لازمه کار مسئول کار فرهنگی است.
۳۴. از آیه: «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا»^۴ استفاده می‌شود: در مسیر کار فرهنگی، نباید برای جلب افراد پرتوقع و اشراف، فقراء و محرومین را از خود دور کنیم.
۳۵. از آیه: «وَلَا تَمُنَّ بِتَسْتَكْبِرُ»^۵ استفاده می‌شود: مسئول فرهنگی باید خود را از منت گذاردن و فزون طلبی دور کند.
۳۶. از آیه: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ»^۶ می‌فهمیم: باید با مخاطبین، منطقی و استدلالی گفتگو کنیم.
۳۷. از آیه: «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ»^۷ استفاده می‌شود: باید از تجربه تاریخ بهره بگیریم.
۳۸. از آیه: «وَإِنْ مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»^۸ استفاده می‌شود: تاریخ کار فرهنگی، برابر تاریخ زندگی بشر است.
۳۹. از آیه: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ»^۹ استفاده می‌شود: دعوت به راه خدا بهترین کارها است.

۱. توبه، آیه ۱۰۳.
۲. توبه، آیه ۶.
۳. توبه، آیه ۱۲۸.
۴. هود، آیه ۲۹.
۵. مدثر، آیه ۶.
۶. بقره، آیه ۱۱۱.
۷. آل عمران، آیه ۱۳۷.
۸. فاطر، آیه ۲۴.
۹. فصلت، آیه ۳۳.

۴۰. از آیه: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾^۱ می‌فهمیم: که ارزش کار فرهنگی روی یک نفر، برابر است با حیات یک جامعه.
۴۱. از آیه: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾^۲ می‌فهمیم: اگر سخن ما پاک و دلنشین بود، به هدر نمی‌رود، بلکه ماندگار است.
۴۲. از آیه: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۳ استفاده می‌شود: که نتیجه کار فرهنگی باید نجات مردم از ظلمات به نور باشد.
۴۳. از آیه: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَكَأَيُّ خُشُوعٍ أَحَدًا إِلَّا اللَّهُ﴾^۴ استفاده می‌شود: که شهامت و شجاعت شرط لازم برای پذیرش مسئولیت فرهنگی است.
۴۴. از آیه: ﴿الآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا﴾^۵ استفاده می‌شود: باید حالات روحی مردم را در نظر گرفت و دستوری فوق طاق یا فهم و عقل آنان صادر نکرد.
۴۵. از آیه: ﴿هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾^۶ استفاده می‌شود: در مواردی باید با مردم مامشات کرد و همراه شد تا زمینه پذیرش فراهم شود و سپس به طور قاطع اعلام موضع کرد.
۴۶. از آیه: ﴿وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ﴾^۷ می‌فهمیم: باید راه کج اندیشان را برای مردم تبیین نمود.
۴۷. از آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۸ می‌فهمیم: کار فرهنگی را باید از نزدیکان شروع کرد.

۱. مائده، آیه ۳۲.

۲. فاطر، آیه ۱۰.

۳. ابراهیم، آیه ۱.

۴. احزاب، آیه ۳۹.

۵. انفال، آیه ۶۶.

۶. انعام، آیه ۷۶.

۷. انعام، آیه ۵۵.

۸. شعراء، آیه ۲۱۴.

۴۸. از آیه: ﴿زَوْجَانَا كَمَا لَكَ لَئَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ﴾^۱

می‌فهمیم: شکستن خرافات یکی از وظایف کسانی است که کار فرهنگی می‌کنند.

۴۹. از آیه: ﴿وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^۲ می‌فهمیم: نباید پایه فکر و عمل ما، حدس و گمان باشد.

۵۰. از آیه: ﴿اتَّعَلَّمُونَ أَنْ صَالِحًا مُرْسَلٌ﴾^۳ می‌فهمیم: مخالفان با ایجاد شک و تردید در

میان مردم وسوسه می‌کنند.

۵۱. از آیه: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۴ می‌فهمیم: در امور فرهنگی باید

انتخاب احسن کرد.

۵۲. از آیه: ﴿لَنُحَرِّقَنَّهُ﴾^۵ می‌فهمیم: باید با مراکز انحراف خیز برخورد انقلابی کرد.

۵۳. از آیه: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ﴾^۶ و آیه: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ

آمَنُوا امْرَأةَ فِرْعَوْنَ﴾^۷ می‌فهمیم: در کار فرهنگی باید الگوهای مثبت و منفی را با هم مقایسه کرد.

۵۴. از آیه: ﴿وَلَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾^۸ می‌فهمیم: کار فرهنگی باید تداوم داشته باشد.

۵۵. از آیه: ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ﴾^۹ می‌فهمیم: کار فرهنگی باید

تدریجی باشد.

۵۶. از آیه: ﴿خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾^{۱۰} می‌فهمیم: در کار فرهنگی باید جدی و پیگیر بود.

۱. احزاب، آیه ۳۷.

۲. بقره، آیه ۷۸.

۳. اعراف، آیه ۷۵.

۴. زمر، آیه ۱۸.

۵. طه، آیه ۹۷.

۶. تحریم، آیه ۱۰.

۷. تحریم، آیه ۱۱.

۸. قصص، آیه ۵۱.

۹. اسراء، آیه ۱۰۶.

۱۰. مریم، آیه ۱۲.

۵۷. از آیات: «حَقَّ تِلَاوَتِهِ» بقره، آیه ۱۲۱؛ «حَقَّ جِهَادِهِ» حج، آیه ۷۸؛ «حَقَّ تَقَاتِهِ» آل عمران، آیه ۱۰۲. می‌فهمیم: در انجام هر کاری نهایت درجه عنایت را داشته باشیم و اگر حق آن را نمی‌توانیم انجام دهیم، لااقل از آنچه در توان داریم کوتاهی نکنیم. «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»^۱
۵۸. از آیه: «وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ»^۲ می‌فهمیم: برای کار فرهنگی روی مخالفان، باید ابتدا دل آنان را به دست آورد.
۵۹. از آیه: «مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً»^۳ می‌فهمیم: در برنامه‌ریزی و مدیریت فرهنگی نباید تمام افراد را به یک سو سوق داد، بلکه باید «مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ» را به کار بگیریم.
۶۰. از آیه: «فَلَوْلَا نَفَرَ»^۴ می‌فهمیم: کارشناسان فرهنگی گاهی باید کوچ و هجرت کنند و نباید در مراکز علمی بمانند.
۶۱. از آیه: «وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ»^۵ می‌فهمیم: منطقه زادگاه، برای کار فرهنگی اولویت دارد.
۶۲. از آیه: «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»^۶ می‌فهمیم: شناخت مسئول فرهنگی از دین، باید عمیق باشد نه سطحی.
۶۳. از آیه: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ»^۷ می‌فهمیم: خود مسئول فرهنگی و بستگان او در اولویت‌اند.

۱. تغابن، آیه ۱۶.

۲. توبه، آیه ۶۰.

۳. توبه، آیه ۱۲۲.

۴. توبه، آیه ۱۲۲.

۵. توبه، آیه ۱۲۲.

۶. توبه، آیه ۱۲۲.

۷. تحریم، آیه ۶.

۶۴. از آیه: «رَجِعُوا إِلَيْهِمْ»^۱ می‌فهمیم: نباید منتظر دعوت باشیم، بلکه ما باید به سراغ مردم

بروییم.

۶۵. از آیه: «وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا»^۲ می‌فهمیم: «زمین شوره سنبل برنیارد * * * در

او تخم عمل ضایع نگردان»

۶۶. از آیه: «وَلَا تَسْبُوا»^۳ می‌فهمیم: در فرهنگ ما ناسزا نیست، حتی نسبت به مخالفان.

۶۷. از آیه: «وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ»^۴ می‌فهمیم: در مواردی فریاد و هیاهو لازم است.

۶۸. از آیه: «كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعُرْمِ»^۵ می‌فهمیم: صبر و تحمل لازمه کار فرهنگی است.

۶۹. از آیه: «تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ»^۶ می‌فهمیم: اگر به تمام اهداف خود دست نیافتیم، از تلاش

برای رسیدن به بعضی از آن‌ها خودداری نکنیم.

۷۰. از آیه: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ»^۷ می‌فهمیم: انتظار هدایت همه مردم را نباید داشت.

۷۱. از آیه: «فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ»^۸ می‌فهمیم: در امور فرهنگی باید روی پای خود بایستیم.

مسئولین فرهنگی نباید مانند تاکسی باشند که هر مسافری با پیشنهاد هر مبلغی آن‌ها را به هر کوچه‌ای ببرد، باید همچون قطاری باشند که فقط روی خط خودش حرکت می‌کند و از مسیر خارج نمی‌شود.

۱. توبه، آیه ۱۲۲.

۲. اعراف، آیه ۵۸.

۳. انعام، آیه ۱۰۸.

۴. مائده، آیه ۵۸.

۵. احقاف، آیه ۳۵.

۶. آل عمران، آیه ۶۴.

۷. بقره، آیه ۶.

۸. فتح، آیه ۲۹.

۷۲. از آیات: «يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ» اعراف، آیه ۳۰؛ «يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ مَّجَادِلَةٌ، آیه ۱۸ و «يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ» کهف، آیه ۱۰۴ می‌فهمیم: بسیاری از کارهای ما در دنیای خیال کار است و در واقع سرگرمی است.
۷۳. از آیه: «عَامِلَةٌ نَّاصِيَةٌ * تَصَلَّىٰ نَارًا حَامِيَةً»^۱ می‌فهمیم: چه بسا تلاش‌ها و زحماتی که پیاانش دوزخ است، زیرا گرفتار ریا و سمعه و عجب و غرور و منت می‌شود.
۷۴. از آیه: «وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ»^۲ می‌فهمیم: راه نجات دو چیز است: مکتب (آیات الله)، رهبر (رسوله) (همان کتاب الله و عترتی) و ما باید در کار فرهنگی مزه مکتب را بچشیم و بچشانیم و نسبت به رهبران آسمانی عاشق شویم و عاشق کنیم.
۷۵. از آیه: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» کهف، آیه ۱۱۰، «وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ» فرقان، آیه ۷، «رَسُولًا مِّنْهُمْ» بقره، آیه ۱۲۹، «فِيهِمْ رَسُولًا» مؤمنون، آیه ۳۲. می‌فهمیم: زندگی و مسکن و مرکب مسئولین فرهنگی باید طبیعی باشد، نه سلطنتی و از اینکه ممکن است تحقیر شویم، نترسیم
- «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»^۳
۷۶. از آیه: «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۴ می‌فهمیم: کارهای فرهنگی باید موجب حرکت و قیام جامعه شود، نه رکود و جمود. باید ثمره‌ی «أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» قیام مردم باشد. در سیمای دین قیام و حرکت نهفته است. نگاه کنید به این آیات:
- «قُمْ فَأَنْذِرْ» (مدثر / ۲) - «قِيَامًا لِلنَّاسِ» (مائده / ۹۷) - «أَقِيمُوا» - «قَوَامِينَ» - «قَائِمًا» - «الْقِيَامَةَ» - «قِيَمَةَ» (بینه / ۳) - «لِيَقُومَ» (حدید / ۲۵) - «اسْتَقَامُوا»
- که در همه‌ی اینها مسئله‌ی قیام و پایداری نهفته است.

۱. غاشیه، آیات ۳ و ۴.

۲. آل عمران، آیه ۱۰۱.

۳. فرقان، آیه ۶۳.

۴. حدید، آیه ۲۵.

۷۷. از آیه: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ»^۱ و از روایت: «لَيْسَ الزُّهْدُ ... بِلِ الزُّهْدِ» و «لَيْسَ السَّخَى ... بِلِ السَّخَى» می‌فهمیم: مسئولین فرهنگی هم روی نقاط مثبت تأکید کنند و هم نقاط منفی را مطرح کنند.
۷۸. از آیه: «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ»^۲ می‌فهمیم: باید قبل از طرح شبهه از سوی مخالفان، ما جواب آن را آماده داشته باشیم.
۷۹. از آیه: «فِيهِدَاهُمْ اِقْتِدَةً»^۳ می‌فهمیم: باید راه‌های حق طی شده اولیای خدا را پیروی کنیم و به اسم ابتکار، نوآوری، سنت‌های خوب دیگران را از بین نبریم.
۸۰. از آیه: «وَإِذِ قَالَ لُقْمَانُ لِأَبْنِهِ»^۴ می‌فهمیم: نقل کلام خوب از دیگران عیب نیست، خدای خالق از لقمان مخلوق مطلب نقل می‌کند.
۸۱. از آیه: «وَتَقَفَّذَ الطَّيْرَ»^۵ می‌فهمیم: نقل کلام خوب از دیگران عیب نیست، خدای خالق از لقمان مخلوق مطلب نقل می‌کند.
۸۲. از آیه: «يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ»^۶ می‌فهمیم: در مسائل فرهنگی تزکیه بر تعلیم مقدم است.
۸۳. از آیه: «تَوْفَنِي مُسْلِمًا»^۷ می‌فهمیم: حتی یوسف‌ها، باید نگران عاقبت کار خود باشند.
۸۴. از آیه: «فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّيْتُ لِي نَفْسِي»^۸ می‌فهمیم: اگر هوای نفس با آثار رسول مخلوط شد، انسان را سامری می‌کند.

۱. بقره، آیه ۱۷۷.

۲. بقره، آیه ۱۴۲.

۳. انعام، آیه ۹۰.

۴. لقمان، آیه ۱۳.

۵. نمل، آیه ۲۰.

۶. آل عمران، آیه ۱۶۴.

۷. یوسف، آیه ۱۰۱.

۸. طه، آیه ۹۶.

۸۵. از آیه: «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي»^۱ می‌فهمیم: مسئولان فرهنگی نباید کمالات خود را ابزاری برای استثمار دیگران قرار دهند و از آن سوء استفاده کنند.

۸۶. از آیه: «كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ»^۲ می‌فهمیم: راه ربانی شدن، علم دین و تعلیم و تدریس دائمی کتب آسمانی است. (نه تصوف و چله نشینی)

۸۷. از آیه: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنَ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ»^۳ می‌فهمیم: اقامه قرآن و کار فرهنگی واقعی، اقتصاد جامعه را نیز رونق می‌بخشد.

۸۸. از آیه: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنَ رَبِّكُمْ»^۴ می‌فهمیم: اگر نتیجه کار فرهنگی، اقامه‌ی قرآن نباشد، کارهای ما پوک و پوچ است.

۸۹. از آیه: «ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ»^۵ می‌فهمیم: کار فرهنگی باید بر اساس بصیرت باشد.

۹۰. از آیه: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ»^۶ می‌فهمیم: مسئولین فرهنگی باید خودشان به آنچه مردم را به آن دعوت می‌کنند، ایمان داشته باشند.

۹۱. از آیه: «الْم تَرَأْتُهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ»^۷ می‌فهمیم: نباید در هر وادی وارد شویم، بلکه باید راهی را بر اساس عقل و وحی انتخاب کنیم.

۱. آل عمران، آیه ۷۹.

۲. آل عمران، آیه ۷۹.

۳. مائده، آیه ۶۶.

۴. مائده، آیه ۶۸.

۵. یوسف، آیه ۱۰۸.

۶. بقره، آیه ۲۸۵.

۷. شعراء، آیه ۲۲۵.

۹۲. از آیه: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعِلْمِهِ﴾^۱ می‌فهمیم: اگر به چیزی علم نداریم آن را تکذیب نکنیم.
۹۳. از آیه: ﴿أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا﴾^۲ و پاسخ پیامبر که فرمود: «مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي» می‌فهمیم: رهبر فکری جامعه نباید تسلیم خواسته‌های نابجا شود.
۹۴. از آیه: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ﴾^۳ می‌فهمیم: کسانی که به نحوی اراده برتری طلبی در زمین دارند در قیامت جایگاهی نخواهند داشت.
۹۵. از آیه: ﴿وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ﴾^۴ می‌فهمیم: الطاف الهی حکیمانه به افراد داده می‌شود.
۹۶. از آیه: ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾^۵ می‌فهمیم: نباید در برابر درخواست‌های نابجای مخالفان سازش کنیم.
۹۷. از آیه: ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى﴾^۶ می‌فهمیم: گریه و خنده هر دو ابزار مجاز برای کار فرهنگی‌اند.
۹۸. از آیه: ﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ﴾^۷ می‌فهمیم: در صحنه فرهنگی گاهی باید مبارزه طلبی کرد.
۹۹. از آیه: ﴿وَاحْذَرُهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾^۸ می‌فهمیم: حتی شخص پیامبر باید مراقب نفوذ فرهنگی دشمن باشد.

۱. یونس، آیه ۳۹.

۲. یونس، آیه ۱۵.

۳. قصص، آیه ۸۲.

۴. بقره، آیه ۲۵۱.

۵. کافرون، آیه ۶.

۶. نجم، آیه ۴۳.

۷. طور، آیه ۳۴.

۸. مائده، آیه ۴۹.

۱۰۰. از آیه: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا»^۱ می‌فهمیم: به نام میراث فرهنگی نباید هر راهی که دیگران رفته‌اند پیمود.
۱۰۱. از آیه: «يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۲ می‌فهمیم: دشمنان با آگاهی و برنامه ضربه می‌زنند.
۱۰۲. از آیه: «مُنُوا وَاتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^۳ می‌فهمیم: سرمایه‌گذاری روی فکر و فرهنگ بازده اقتصادی دارد.
۱۰۳. از آیه: «لَا يَأْتُونَكُمُ خَبَالًا»^۴ می‌فهمیم: اولین تهاجم دشمن ضربه فکری است.
۱۰۴. از آیه: «بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ»^۵ می‌فهمیم: دشمن تمام نیروهای متخصص خود را از تمام نقاط جمع می‌کند تا ضربه سنگین‌تری وارد کند.
۱۰۵. از آیه: «حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»^۶ می‌فهمیم: خطر آمار زدگی به حدی است که گاهی مردگان را هم شمارش می‌کنند.
۱۰۶. از آیه: «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا»^۷ می‌فهمیم: افراد دور از فرهنگ، گاهی آلت دست کافران و منافقان قرار گرفته و از خود آنان بی‌منطق‌تر می‌شوند.
۱۰۷. از آیه: «مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ»^۸ می‌فهمیم: باید گفتار و عقائد خوب دیگران را بپذیریم و اقرار کنیم.

۱. زخرف، آیه ۲۲ و ۲۳.

۲. آل عمران، آیه ۷۸.

۳. اعراف، آیه ۹۶.

۴. آل عمران، آیه ۱۱۸.

۵. اعراف، آیه ۱۱۲.

۶. تکوین، آیه ۲.

۷. توبه، آیه ۹۷.

۸. نساء، آیه ۴۷.

۱۰۸. از آیه: «هُؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ»^۱ می‌فهمیم: در مبارزه با منکرات فرهنگی باید ابتدا راه‌های مجاز و حلال را گسترش دهیم.
۱۰۹. از آیه: «فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا»^۲ می‌فهمیم: در بعضی افراد زمینه پذیرش وجود ندارد، بیش از تکلیف خود را خسته نکنیم.
۱۱۰. از آیه: «بِلِسَانٍ قَوْمِهِ»^۳ می‌فهمیم: باید با اخلاق و ادبیات مخاطب آشنا باشیم.
۱۱۱. از آیه: «قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ»^۴ می‌فهمیم: برای ارشاد باید از همه فرصت‌ها بهره گرفت.
۱۱۲. از آیه: «إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ»^۵ می‌فهمیم: دعوت نباید به تملق کشیده شود.
۱۱۳. از آیه: «لَيْلًا وَنَهَارًا»^۶ می‌فهمیم: کار فرهنگی باید دائمی باشد.
۱۱۴. از آیه: «لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»^۷ می‌فهمیم: رهبران فکری نباید تابع هوس‌های دیگران باشند.
۱۱۵. از آیه: «قَالَ عَلِمْتُهَا عِنْدَ رَبِّي»^۸ می‌فهمیم: از پاسخ دادن به سوال‌هایی که در جوابش امکان فتنه است باید دوری کرد.

۱. هود، آیه ۷۸.

۲. نوح، آیه ۶.

۳. ابراهیم، آیه ۴.

۴. قلم، آیه ۲۸.

۵. ابراهیم، آیه ۸.

۶. نوح، آیه ۵.

۷. مائده، آیه ۴۸ و ۴۹.

۸. طه، آیه ۵۲.

۱۱۶. از آیه: «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ»^۱ و آیه‌ی: «فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى»^۲ می‌فهمیم: برخورد دوگانه با افراد سرشناس و گمنام جامعه ممنوع.

۱۱۷. از آیه: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً»^۳ می‌فهمیم: باید به پیش کسوتان و کار آنها ارج نهاد.

۱۱۸. از آیه: «لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ»^۴ می‌فهمیم: از غلو و افراط در امور دینی باید جلوگیری کرد.

۱۱۹. از آیه: «أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا»^۵ می‌فهمیم: کار فرهنگی باید پیوسته باشد.

۱۲۰. از آیه: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْآحَدِيثِ»^۶ می‌فهمیم: باید ارائه مکتب به نحو احسن باشد.

۱۲۱. از آیه: «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ»^۷ می‌فهمیم: مبارزه با منکرات باید تدریجی باشد.

۱۲۲. از آیه: «وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ»^۸ می‌فهمیم: ابتدا باید بین منافع و مفاسد یک عادت فرهنگی را مقایسه کرد و سپس حکم نمود.

۱۲۳. از آیه: «فَاقْرَأُوا مَا تَبَيَّرَ»^۹ می‌فهمیم: باید میزان آمادگی مخاطب را در نظر گرفت.

۱. عبس، آیه ۶

۲. عبس، آیه ۱۰

۳. احقاف، آیه ۱۲

۴. نساء، آیه ۱۷۱

۵. مومنون، آیه ۴۴

۶. زمر، آیه ۲۳

۷. نساء، آیه ۴۳

۸. بقره، آیه ۲۱۹

۹. مزمل، آیه ۲۰

۱۲۴. از آیه: «تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا»^۱ و از آیه: «وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ»^۲ استفاده می‌شود: اگر بتوانیم مشکلات مادی مردم را حل کنیم، بستری برای انجام کار فرهنگی خواهد بود.

۱۲۵. از آیه: «فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا»^۳ معلوم می‌شود: کار فرهنگی باید با زمینه‌های میهمانی و پذیرایی باشد.

۱۲۶. از آیه: «فَأَقْصِبْ قَلْبَكَ مِنَ الصَّاخِرَاتِ»^۴ می‌فهمیم: در کار فرهنگی باید از قصه و تاریخ استفاده کرد.

۱۲۷. از آیه: «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا»^۵ می‌فهمیم: می‌توان برای رشد و حرکت مردم از طبیعت و دنیای حیوانات نیز استفاده نمود.

۱۲۸. از آیه: «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»^۶ می‌فهمیم: باید با صداقت بود و بیش از جایگاه و توان خود چیزی را ادعا نکرد.

۱۲۹. از آیه: «ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ»^۷ می‌فهمیم: از مردم جدا نشویم و راه و خط ویژه‌ای برای خودمان باز نکنیم.

۱۳۰. از آیه: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ»^۸ می‌فهمیم: خداوند دین را برای انسان آسان خواسته است.

۱۳۱. از آیه: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ»^۹ می‌فهمیم: در کار فرهنگی بازنشستگی نداریم.

۱. یونس، آیه ۸۷.

۲. بقره، آیه ۶۰.

۳. احزاب، آیه ۵۳.

۴. اعراف، آیه ۱۷۶.

۵. مائده، آیه ۳۱.

۶. آل عمران، آیه ۱۲۸.

۷. بقره، آیه ۱۹۹.

۸. بقره، آیه ۱۸۵.

۹. شرح، آیه ۷.

۱۳۲. از آیه: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۱ می فهمیم: چشم انداز ما به تاریخ امیدبخش است.
۱۳۳. از آیه: «فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ»^۲ می فهمیم: گاهی باید تهمت را شنید و در دل پنهان کرد و به رو نیاورد.
۱۳۴. از آیه: «أَخْرَجُوهُمْ مِّن قَرْيَتِكُمْ»^۳ می فهمیم: گاهی باید بار تبعید را هم چشید.
۱۳۵. از آیه: «إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ»^۴ می فهمیم: باید تحقیر را هم شنید.
۱۳۶. از آیه: «لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ»^۵ «لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ»^۶ می فهمیم: پاسخ بی خردان را باید با متانت داد.
۱۳۷. از آیه: «إِنَّهُ لَيْسَ مِن أَهْلِكَ»^۷ می فهمیم: وابستگان اگر در خط حق نباشند باید طرد شوند.
۱۳۸. از آیه: «يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ»^۸ می فهمیم: شعار «دانستن هر چیز بهتر از ندانستن آن است» غلط است.
۱۳۹. از آیه: «لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ»^۹ می فهمیم: معارف و مباحث فکری طبقه بندی دارند و طرح هر موضوعی برای هر فردی در هر سنی جایز نیست.
۱۴۰. از آیه: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى»^{۱۰} می فهمیم: به افراد منحرف حتی سلام نباید بکنیم.

۱. توبه، آیه ۳۳ و فتح، آیه ۲۸ و صف، آیه ۹.

۲. یوسف، آیه ۷۷.

۳. اعراف، آیه ۸۲.

۴. حجر، آیه ۶.

۵. اعراف، آیه ۶۱.

۶. اعراف، آیه ۶۷.

۷. هود، آیه ۴۶.

۸. بقره، آیه ۱۰۲.

۹. مائده، آیه ۱۰۱.

۱۰. طه، آیه ۴۷.

۱۴۱. از آیه: «أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۱ می‌فهمیم: رهبر فکری باید به فکر نجات مردم از ظلم و ستم باشد.
۱۴۲. از آیه: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ»^۲ می‌فهمیم: باید در مقابل انتظارات بی‌جا مقاومت کرد.
۱۴۳. از آیه: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ»^۳ می‌فهمیم: نباید در فکر راضی کردن همه باشیم.
۱۴۴. از آیه: «هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا»^۴ می‌فهمیم: باید به سراغ علمی برویم که در آن رشد باشد.
۱۴۵. از آیه: «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ»^۵ می‌فهمیم: منطق و استدلال باید به گونه‌ای قوی باشد که مخالف ضربه فنی شود.
۱۴۶. از آیه: «قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»^۶ استفاده می‌شود: کار فرهنگی باید محکم و استوار باشد.
۱۴۷. از آیه: «لَا تَقُولُوا رَاعِنًا وَقُولُوا انظُرْنَا»^۷ استفاده می‌شود: از کلماتی استفاده کنیم که دشمن آن را دستاویز قرار ندهد.
۱۴۸. از آیه: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»^۸ می‌فهمیم: ابزار کار فرهنگی قداست دارد.
۱۴۹. از آیه: «إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ»^۹ می‌فهمیم: حتی در آستانه مرگ نباید از کار فرهنگی دست کشید.

۱. شعراء، آیه ۱۷.

۲. نساء، آیه ۱۲۳.

۳. بقره، آیه ۱۲۰.

۴. کهف، آیه ۶۶.

۵. بقره، آیه ۲۵۸.

۶. احزاب، آیه ۷۰.

۷. بقره، آیه ۱۰۴.

۸. قلم، آیه ۱.

۹. بقره، آیه ۱۳۳.

۱۵۰. از آیه: «يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ»^۱ می‌فهمیم: برای کار فرهنگی باید با مخاطب محترمانه رفتار کرد.
۱۵۱. از آیه: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»^۲ می‌فهمیم: بدون کار فرهنگی خداوند کسی را عذاب نمی‌کند.
۱۵۲. از آیه: «قُمْ فَأَنْذِرْ»^۳ می‌فهمیم: با گوشه‌گیری و انزوا کاری از پیش برده نمی‌شود.
۱۵۳. از آیه: «قَمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا»^۴ می‌فهمیم: رهبران فکری باید مناجات‌های شبانه داشته باشند و از دو منبع قرآن و نماز انرژی بگیرند.
۱۵۴. از آیه: «وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا»^۵ می‌فهمیم: نباید در کار فرهنگی از هر کس کمک گرفت.
۱۵۵. از آیه: «مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ»^۶ می‌فهمیم: در امور دینی نباید از افراد غیر دینی کمک مالی بگیریم.
۱۵۶. از آیه: «دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^۷ می‌فهمیم: حقیقت کار فرهنگی ایجاد یک حیات معنوی در مخاطب است نه انتقال علوم و اصطلاحات.
۱۵۷. از آیه: «فَعَزَّزْنَا بِتَالِثٍ»^۸ می‌فهمیم: گاهی باید با اعزام نیروی تازه نفس، نیروهای قبلی را تقویت کرد.
۱۵۸. از آیه: «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۹ می‌فهمیم: محور کار فرهنگی دعوت به یکتاپرستی و مبارزه با طاغوت است.

۱. یوسف، آیه ۳۹.

۲. اسراء، آیه ۱۵.

۳. مدثر، آیه ۲.

۴. مزمل، آیه ۲.

۵. کهف، آیه ۵۱.

۶. توبه، آیه ۱۷.

۷. انفال، آیه ۲۴.

۸. یس، آیه ۱۴.

۹. نحل، آیه ۳۶.

۱۵۹. از آیه: «وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ»^۱ می‌فهمیم: راه نجات از خسارت در کنار ایمان و عمل، کار فرهنگی است.
۱۶۰. از آیه: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى»^۲ می‌فهمیم: نماز از مهمترین عوامل کار فرهنگی است.
۱۶۱. از آیه: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ»^۳ می‌فهمیم: کار فرهنگی زمان و مکان ندارد و تا آخرین رمق باید آن را ادامه داد.
۱۶۲. از آیه: «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ»^۴ می‌فهمیم: انبیایی برای ارشاد، تا مرز شهادت پیش رفته‌اند.
۱۶۳. از آیه: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»^۵ می‌فهمیم: جامعه را باید از مباحث روزمره بی نتیجه بازداشت.
۱۶۴. از آیه: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ»^۶ می‌فهمیم: ما ضامن وظیفه هستیم نه نتیجه.
۱۶۵. از آیه: «كَمْ مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ»^۷ می‌فهمیم: اگر خدا بخواهد کار به ظاهر کوچک، اثرات بزرگی خواهد گذاشت.
۱۶۶. از آیه: «الآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ»^۸ می‌فهمیم: در همین دنیا پرده‌ها کنار می‌رود و چهره‌های حق و باطل روشن می‌شود.
۱۶۷. از آیه: «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ»^۹ می‌فهمیم: باید انجام کار فرهنگی بر اساس آگاهی باشد.

۱. عصر، آیه ۳.

۲. عنکبوت، آیه ۴۵.

۳. هود، آیه ۸۸.

۴. آل عمران، آیه ۲۱ و بقره، آیه ۶۱.

۵. بقره، آیه ۱۷۷.

۶. انفال، آیه ۱۷.

۷. بقره، آیه ۲۴۹.

۸. یوسف، آیه ۵۱.

۹. نسا، آیه ۴۳.

۱۶۸. از آیه: «مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ»^۱ استفاده

می‌شود: حساب چهره‌های فرهنگی، دینی از حساب سایر افراد عادی جداست.

۱۶۹. از آیه: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۲ می‌فهمیم: در کار فرهنگی باید تهاجم اخلاقی

داشت.

۱۷۰. از آیه: «إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ»^۳ می‌فهمیم: باید با انحراف بد باشیم نه با منحرف.

۱۷۱. از آیه: «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ»^۴ می‌فهمیم: باید رنج و سختی مردم را ما لمس کنیم.

۱۷۲. از آیه: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ»^۵ می‌فهمیم: دخالت در امور مالی حتی برای

پیغمبر هم بستر نیش زبان می‌شود.

۱۷۳. از آیه: «فَمَا أَمَّنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهِ»^۶ می‌فهمیم: نسل نو برای کار فرهنگی

آمادگی بیشتری دارند.

۱۷۴. از آیه: «اجْعَلْ لَّنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»^۷ می‌فهمیم: محیط در فکر و فرهنگ انسان اثر

می‌کند.

۱۷۵. از آیه: «اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ»^۸ و آیه: «اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ»^۹ می‌فهمیم:

یکی از راه‌های کار فرهنگی تجلیل از بزرگان است.

۱. احزاب، آیه ۳۰.

۲. فصلت، آیه ۳۴.

۳. شعراء، آیه ۱۶۸.

۴. توبه، آیه ۱۲۸.

۵. توبه، آیه ۵۸.

۶. یونس، آیه ۸۳.

۷. اعراف، آیه ۱۳۸.

۸. مریم، آیه ۱۶.

۹. مریم، آیه ۴۱.

۱۷۶. از آیه: ﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾^۱ می‌فهمیم: وظیفه حکومت اسلامی کار فرهنگی است.
۱۷۷. از آیه: ﴿كَرَّمْنَا﴾ ﴿فَضَّلْنَا﴾ ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۲ ﴿أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ﴾^۳ ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۴ می‌فهمیم: توجه به عظمت و جایگاه انسان انگیزه‌ای برای اثرپذیری و اثرگذاری است.
۱۷۸. از آیه: ﴿أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ﴾^۵ می‌فهمیم: در امور فرهنگی باید گاهی به در بگوییم تا دیوار بشنود.
۱۷۹. از آیه: ﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوعٍ﴾^۶ می‌فهمیم: تأمین نیازهای جدی مردم بستری برای دعوت آنهاست.
۱۸۰. از آیه: ﴿تَبَتَّغِي مَرَضَاتٍ أَرْوَاكِ﴾^۷ می‌فهمیم: رهبران فکری نباید تحت تأثیر خواسته‌های نابجای همسر خود قرار بگیرند.
۱۸۱. از آیه: ﴿وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي﴾^۸ می‌فهمیم: برای بعضی امور فرهنگی باید به سراغ همکار برویم.
۱۸۲. از آیه: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾^۹ می‌فهمیم: باید به انگیزه‌ها توجه شود.

۱. حج، آیه ۴۱.

۲. حجر، آیه ۲۹ و ص، آیه ۷۲.

۳. تین، آیه ۴.

۴. بقره، آیه ۳۰.

۵. مائده، آیه ۱۱۶.

۶. قریش، آیات ۳ و ۴.

۷. تحریم، آیه ۱.

۸. طه، آیه ۳۲.

۹. طه آیه ۱۱۲.

۱۸۳. از آیه: «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ»^۱ می‌فهمیم: دیگران علاقه‌مندند ما را به سازش

بکشند.

۱۸۴. از آیه: «آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَكُفُّوا آخِرَهُ»^۲ می‌فهمیم: از تاکتیک‌های فرهنگی دشمن

غافل نشویم.

۱۸۵. از آیه: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَا يَتَّبِعُهُم مِّنْ شَيْءٍ»^۳ می‌فهمیم: نباید

به محققین را کد و رفاه طلب بسنده کرد.

۱۸۶. از آیه: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۴ می‌فهمیم: در مدیریت

فرهنگی نباید نتیجه آن سلطه کفار شود.

۱۸۷. از آیه: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ ... إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ

يَسْتَبْشِرُونَ»^۵ می‌فهمیم: در کارهای فرهنگی نباید عناوین پر طمطراق امروزی و غربی، ما را از

معارف ناب دینی بازدارد و به آن‌ها دل خوش کنیم.

۱۸۸. از آیه: «آمَاتَهُ اللَّهُ مِثَّةَ عَامٍ تَمَّ بَعَثَهُ»^۶ و می‌فهمیم: رسیدن به یک حقیقت، آن قدر

ارزش دارد که باید یک پیامبر صد سال بمیرد و زنده شود، تا نکته‌ای بفهمد.

۱۸۹. از آیه: «أَحْطَتْ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ»^۷ می‌فهمیم: ممکن است پرنده‌ی کوچکی مطلب

مهمی را بداند که سلیمان هم از آن بی‌خبر باشد!

۱۹۰. از آیه: «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفَرَادَى»^۸ می‌فهمیم: در قیام برای خدا، منتظر عده و

عده نباشیم.

۱. قلم، آیه ۹.

۲. آل عمران، آیه ۷۲.

۳. انفال، آیه ۷۲.

۴. نساء، آیه ۱۴۱.

۵. زمر، آیه ۴۵.

۶. بقره، آیه ۲۵۹.

۷. نمل، آیه ۲۲.

۸. سبأ، آیه ۴۶.

۱۹۱. از آیه: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۱ می‌فهمیم: بالاترین عقل‌ها و علم‌ها نیز باید مشورت بگیرد.
۱۹۲. از آیه: «يَسْ * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ»^۲ می‌فهمیم: متون فرهنگی باید دارای استواری و استحکام بوده و از حکمت برخوردار باشد.
۱۹۳. از آیه: «مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ»^۳ و آیه «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ»^۴ می‌فهمیم: خلقت انسان با صفت کریم الهی همراه است، ولی فرهنگ او با صفت اکرم.
۱۹۴. از آیه: «مُكَلِّبِينَ»^۵ می‌فهمیم: جایگاه آموزش تا آنجاست که اگر سگ هم آموزش دید، شکاری که بیاورد، حلال است.
۱۹۵. از آیه: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى»^۶ می‌فهمیم: انسان نباید هیچگاه خود را مستغنی ببیند و گرنه گرفتار طغیان می‌شود.
۱۹۶. از آیه: «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ»^۷ می‌فهمیم: داشتن علم و دانش شرط لازم و ضروری حاکمان جامعه الهی است.
۱۹۷. از آیه: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ»^۸ می‌فهمیم: بعضی علوم هدیه‌ی ویژه‌ی الهی است که البته به افراد ویژه داده می‌شود.

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. یس، آیات ۱ و ۲.

۳. انفطار، آیه ۶.

۴. علق، آیه ۳.

۵. مائده، آیه ۴.

۶. علق، آیات ۶ و ۷.

۷. بقره، آیه ۲۴۷.

۸. یوسف، آیه ۶.

۱۹۸. از آیه: «وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

دَرَجَاتٍ^۱ می فهمیم: صاحبان علم دارای درجاتی هستند که باید به احترام آنها دیگران برپا

خیزند.

۱۹۹. از آیه: «كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ^۲» می فهمیم:

برکات کار فرهنگی منحصر به زمان خاصی نیست و ثابت و ماندگار است.

۲۰۰. از آیه: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ^۳» بر «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» می فهمیم: ارزش کار فرهنگی و آموزش

مکتب و شریعت، بیش از کارهای غیر فرهنگی است.

محسن قرائتی

۱. مجادله، آیه ۱۱.

۲. ابراهیم، آیه ۲۴.

۳. علق، آیه ۵.

مقدمه

دوران جوانی و نوجوانی زمان جستجوی هویت و هویت‌سازی برای انسان است. در این سنین انسان در کنار بلوغ جسمی و عاطفی، در حال پیمودن مسیر تحول فکری - معرفتی می‌باشد. یکی از زمینه‌های این تحول فکری و معرفتی از طریق ایجاد پرسش‌هایی در ذهن و وجود جوان و نوجوان می‌باشد. این پرسش‌ها گاهی از درون می‌جوشد و محصول رشد شخصیتی او است و گاهی در غالب «شبهات» از بیرون جوان و نوجوان را مورد هجوم قرار می‌دهد و او را درگیر می‌نماید.

مهمترین سؤالات در این دو مقطع سنی بخصوص جوانی مربوط به حوزه دین می‌باشد باز شناسی و انتخاب عمیق و به دور از تقلید ادیانی که در بازار مکاتب ادیان به او عرضه می‌شود، دغدغه این دوران می‌باشد. در این سنین سؤال از دین، زمینه شک در دین خویش را برای او فراهم می‌نماید و باید کمک کرد تا جوان خود را از پل شک عبور دهد و به ساحل یقین برساند. در این کتاب به پرسش‌ها و شبهات جوانان و نوجوانان در حوزه دین‌شناسی و معرفت به ادیان با نگاهی تطبیقی و مقایسه‌ای خواهیم پرداخت، تا زمینه انتخاب آگاهانه آنان را به دور از تلقین، تهدید، تقلید و عادت، فراهم آوریم. بدون شک دین اسلام در شکل شیعی آن احتیاج به تبلیغ شعاری برای تلقین معارف آن به جامعه ندارد، چرا که معارف آن مطابق تکوین و سرشت انسان و هستی است.

محور اول

چرا پرسش، چرا پاسخ؟

۱- باید سؤال کرد؟

روزی به پیامبر خدا ﷺ خبر دادند که یکی از مسلمانان احتیاج به غسل جنابت پیدا کرد و با آنکه بدن او زخم و جراحت داشت، اطرافیان به او گفتند باید غسل کند و او چنان کرد و به سبب استفاده از آب، دچار بیماری کزاز و رسیدن عفونت از راه زخم به بدن گردید و مُرد. رسول خدا ﷺ فرمود: او را کشتند، خدا هلاکشان کند [چرا سؤال نکردند] که همانا درمان جهل و نادانی پرسش و سؤال است.^۱

اگر سؤال در یک پرسش فقهی این مقدار اهمیت دارد که رسول خدا ﷺ نادیده گرفتن آنرا سبب استحقاق عتاب و نفرین می داند، پس سؤال و طلب دانش در مورد مهمترین بنیاد های فکری و عقیدی دارای چه اهمیت و ارزشی است؟ اگر جان باختن یک انسان و پایان یافتن حیات مادی او دارای این درجه از اهمیت است، پس هدایت و جلوگیری از مرگ معنوی او چگونه خواهد بود؟

۱. کافی، ج ۳، ص ۶۸- فقال رسول الله: قتلوه قتلهم الله: قتلوه قتلهم الله انما كان دواء العی السؤل

راههای یادگیری علمی افراد یا به فکر کردن است یا خواندن و شنیدن دانسته‌های دیگران و یا پرسش و سؤال و گفتگوی علمی با اهل آن و البته خواندن و شنیدن و تفکر نیز با طرح سؤال و کنجکاوی برای رسیدن به جواب پرسش‌هاست که رنگ و بوی علم می‌گیرد و گرنه صرف مبادله اطلاعات است که خیلی اوقات انسان، نه از آمدن آنها آگاه می‌شود و نه از رفتنشان احساس کمبود و ناراحتی می‌کند، از این رو است که امام صادق علیه السلام پرسش را کلید قفل دانش معرفی می‌کند.^۱

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: دانش گنجینه است و کلید آن پرسش است، پس بپرسید، خدایتان رحمت کند که با این کار چهار نفر پاداش می‌گیرند: پرسنده، یاددهنده، شنونده و دوستدار آنان.^۲

بهر حال بسیار خوب گفته اند که: پرسیدن عیب نیست، ندانستن عیب است.

۲- ضرورت پرسش‌های دینی و عقیدتی چیست؟

بسیاری از جوانان که سالهایی از بلوغ جنسی و عقلی آنان گذشته است، سؤال می‌کنند که ما بعد از چند سال عبادت و اطاعت از دستورات خدا و پایبندی به عقاید و باورهای دینی، یکباره دچار شک و تردید شده ایم، بطوری که نمی‌دانیم آیا آنچه تا به حال قبول داشته ایم، درست بوده است یا نه؟ و به سبب تردید در اصول اعتقادی مان اندک اندک در باب تکالیف دینی نیز گرفتار سهل‌انگاری و گاهی ترک آنان گردیده ایم، با آنکه هنوز خودمان را شیعه و بچه مسلمان می‌دانیم؟

در جواب باید گفت: اشتباه کار در این است که ما معمولاً بچه مسلمان بودن را برای مسلمان بودن کافی می‌دانیم و گو این که به صرف داشتن پدر و مادر و خانواده مسلمان، اسلام و تشیع ما برای یک عمر ضمانت شده است، در حالیکه اگر کسی بچه تاجر یا کاسب و ... است، هرگز تاجر و کاسب بودن بدون یادگیری فوت و فن آن حرفه در او ادامه نخواهد یافت. گیرم پدر تو بود

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۰- قال ابی عبدالله(ع): ان هذا العلم علیه قفل و مفتاحه المسأله.

۲. میزان الحکمه با ترجمه ج ۵، ص ۲۳۱۶- قال رسول الله(ص) العلم الخزان و مفتاحها السؤال، فاسئلوا یرحمکم الله فانه یوجر فیہ اربعة: السائل، و المعلم و المستمع و المحب.

تاجر و کاسب، از فضل پدر تو را چه حاصل؟ علاوه بر اینکه حیطة عقاید دینی، محدوده ای کاملاً فکری و اندیشه ای است. که انسان باید آنها را بفهمد و در ذهن و اندیشه اش به باور برسد، چنانچه در ابتدای تمام توضیح المسائل های مراجع دینی آمده است که حوزه عقاید دینی، جای تقلید و پیروی صرف از نظر و گفتار دیگران نیست. و تقلید در آن جایز نیست و محدوده تقلید از مراجع دین فقط مسائل و تکالیف فقهی است.

لذا ضرورت دارد که به جوانان تذکر داد که اگر در ابتدای بلوغ خود، ندانسته یا نتوانسته اند مبانی دینی و معرفتی خود را بر اساس استدلال و دلیل یقینی باور سازند و مبتنی بر آنان تکالیف شرعی خود را انجام دهند، حال که متوجه کوتاهی خود شده اند از اکنون به دنبال چرای آن برآمده و با مطالعه و پرسش بصیرت و آگاهی خود را در این زمینه کامل کنند که اگر بنیانهای فکری و عقیدتی بر ریشه های صحیح و متقن خود قرار نگیرند، تمام اندوخته ها و اعمال انسان در معرض نابودی و فساد هستند- مثل رابطه عقاید دینی و اعمال مذهبی همانند مثل پی ریزی های اولیه یک ساختمان و درب و پنجره های آن است که اگر ساختمانی پی ریزی اولیه اش از استحکام لازم برخوردار نباشد و با بتون و آهن پی ریزی آن محکم نشده باشد، تمامی درب و پنجره و ساخت های بعدی با وارد شدن کمترین لرزه، در معرض آسیب و فروپاشی قرار می گیرد.

خانه از پای بست ویران است. خواجه در فکر نقش ایوان است

بسیاربوده اند آنان که بهترین و سخت ترین ترین اعمال و رفتار را داشته اند، اما متأسفانه با درگیر شدن به یک خلأ فکری و اعتقادی و عدم پیگیری در علاج آن، با وجود آن همه تلاش، دست خالی برگشته اند و با یک شک و تردید به تمام خرمن داشته های خود، آتش زده اند. امام صادق علیه السلام فرمود: آن کس که بدون بصیرت و شناخت، کار می کند، مانند مسافری است که در بیراهه راه رفته است که حتی سرعت او نیز جز به دوری از مسیر نمی افزاید.^۱

۳- چرا و چگونه باید پاسخگو بود ؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «شخص دانا بین مردم نادان، مانند زنده ای است در میان مردگان.»^۲ زیرا او زنده به دانش و آگاهی است و اوست که باید با عصای معرفت و بصیرت به جان های

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۴۳- العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر طریق لایزیده، سرعة السیر الا بعداً.

۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۲- العالم بین الجهال کالحی بین الأموات.

تشنه را با حقایق سیراب کند و آنان را سرشار از روح زندگی واقعی گرداند. انسان بدون آگاهی مانند تن بدون روح است که با مردگان تفاوتش در نفس کشیدن و جنبیدن است و این است که در روایت نگاه به عالم بهتر از آزاد کردن هزار بنده دانسته شده است.^۱ زیرا عالم آنها را از بندهای جهل و نادانی آزاد و رها می‌کند. که گویا رهایی یک نفر از نادانی بهتر از آزاد کردن هزار نفر از بندهای جسمانی است.

راههای انتقال علم اگر چه بسیار است که می‌تواند از راه نوشتار یا گفتار و ... باشد، اما آن علمی به حال مردم نافع تر است که جواب پرسش های آنان باشد، بسیار آسان و به طور رسم متداول می‌توان یک طرفه برای مردم کتاب نوشت و برای آنان حرف زد، اما معلوم نیست چه مقدار از آن جزء ندانسته های آنان یا دغدغه فکر و ذهن آنان باشد، اما اگر فضای سؤال و پرسش باز شود و فرصت پرسش گری به مخاطبین داده شود، حتماً خلأهای موجود در ذهن و فکر مخاطبان دقیق تر بدست می‌آید و راه کمک و جوابگویی به خواسته آنان و مرهم زدن به دردشان راحت تر پیموده می‌گردد.

لذا پسندیده است دانشمندان، نه فقط فضای سؤال و پرسش را برای مخاطبین هموار کرده بلکه آنان را ترغیب و تشویق بدان کنند و دغدغه انگ بی دینی و کفر را از اظهار سؤال آنان دور کنند، زیرا خیلی از جوانان فکر می‌کنند، فکر و یا شک و تردید در مورد مسائل دینی و خصوصاً عقاید مذهبی بالاترین خطا و موجب کفر و بی دینی است. حال آنکه راه علمی برای رسیدن به یک عقیده استوار و پایدار هرگز بدون پیمودن مرحله پرسش به سرانجام نمی‌رسد. بنابراین شک و تردید کردن و پرسیدن، لازمه رسیدن به یک نظر و عقیده صحیح است، البته به شرط آنکه بعد از پیدا شدن شبهه در فکر، انسان راه، علمی و درست آن را طی کند و بعد از ملاحظه و تأمل پیرامون آن شبهه به دنبال مطالعه پرسش از اهل علم و قبول استدلالات صحیح و رها کردن حرفهای سست و بدون دلیل باشد و وقتی به نتایج یقینی رسید به آن پایبند بوده و بعد از رسیدن به واقع و مطلب یقینی به شک و تردیدها اعتنا نکند.

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۴- والنظر إلى وجه العالم خير لك من عتق الف رقبة.

برانگیختن حس پرسشگری و آموختن پی گیری راه علمی به پرسشگران و کمک و دستگیری آنان برای گذراندن این مرحله، همان نقشی است که امام باقر علیه السلام از آن چنین تعبیر کرده اند: عالم همچون کسی است که با خود شمعی همراه دارد که با آن همه جا را برای مردم روشن می کند و هر کس با شمع او، جائی را ببیند در حق او دعای خیر می کند، عالم نیز با خود شمعی دارد که تاریکی نادانی و سرگردانی را از بین می برد،^۱ یعنی عالم همراه خود نور دارد که با وجود آن مسیر برای او روشن است و در کنار آن راه درست را برای دیگران آشکار می سازد. البته همواره پرسشگرانی هستند که طالب حقیقت و معرفت نبوده و در برابر استدلال خاضع نیستند، بلکه پرسش آنان از سر عناد و لج بازی است و هر چند جوابشان منطقی است، اما مبنای آنان بر نپذیرفتن حرف حق و انکار است که راه درست در برابر اینان طلب سکوت و کوتاه کردن سخن همراه با احترام است که خدای تعالی فرمود: **﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾**^۲.

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۴- العالم کمن معه شمعة تُضيء للناس فكل من ابصر شمعة دعاه بخير كذلك العالم مع شمعة تزيل

الجهل و الحيرة.

۲. فرقان، آیه ۶۳.

محور دوم

دین چیست؟ و چرا بشر به آن نیازمند است؟

۱- تعریف دین چیست؟

دین در لغت بمعنای، جزا و پاداش، اطاعت و بندگی، خضوع و تسلیم و شریعت و قانون است و در اصطلاح دین، مجموعه‌ای از دستورات و عقاید ارائه شده برای سعادت انسان است که می‌تواند این مجموعه از جانب خداوند، تنظیم و ابلاغ شده باشد یا از ناحیه غیر خداوند. در روایت از امام علی علیه السلام آمده است که دین نور است.^۱ یعنی دین مجموعه‌ای است که راه راستین سعادت و راه مصون از خطر و حادثه را به انسان نشان می‌دهد.

۲- چرا بشر به دین نیاز دارد؟

برای بیان نیازمندی بشر به دین مقدمات ذیل ضروری است:

الف: انسان با دیگر موجودات تفاوت دارد. و اساسی‌ترین جنبه تفاوت او قدرت عقل و فهم انسان است، اگر چه تمام موجودات بهره‌مند از شعور به معنای عام آن هستند و به استناد آیه شریفه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»^۲

۱. تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص ۶۲، الدین نور.

۲. اسراء، آیه ۴۴.

اما هیچکدام غیر از انسان قدرت اندیشه و تفکر را ندارند، آنها نمی توانند مانند انسان از کلیات، جزئیاتی را کشف کنند یا از جزئیات به کشف کلیات برسند، آنان نمی توانند با اندیشیدن بر علم خود بیفرایند و در نتیجه آنها توانایی ندارند در نحوه زندگی خود تغییر ایجاد کنند و همیشه بر یک رویه آمده اند، و رفته‌اند و در طول سالیان متمادی در زندگی آنها هیچگونه تغییری ایجاد نشده است. چه گیاهان و نباتات و چه حیوانات همیشه بر یک رویه زندگی کرده اند اما انسانها دائماً در حال تغییر و رشد هستند که این نشان دهنده قدرت فکر و تدبیر در آدمی است. یعنی می تواند کار خود را بسنجد و پایان آن را ببیند و لازمه این قدرت تفکر، اراده و اختیار است که آنچه را می خواهد اراده کند و برای بدست آوردن و رسیدن به آن تلاش نماید. و بواسطه همین توانائی است که او اشرف مخلوقات و برترین موجودات نام گرفته است و درباره او آیه ولقد کرمنا بنی آدم^۱ نازل گشته و خداوند بواسطه خلقت او خود را احسن الخالقین^۲ نامیده است و آفرینش او را احسن تقویم^۳ و نیکوترین صورت و نظام معرفی کرده است.

ب: خداوند حکیم است و هرگز کار لغو و بیهود و برخلاف حکمت انجام نمی دهد و به تعبیر دیگر افعال خداوند دارای غرض و غایت است که حداقل آن بهره مندی دیگران از افعال حکیمانه او است.

ج: زندگی انسان محدود به زندگی مادی و دنیایی نیست، بلکه او در عوالم بعد نیز ادامه حیات خواهد داد. زیرا اساساً هرچه پا به عرصه وجود گذاشت دیگر رنگ فنا و نابودی به خود نخواهد گرفت و فقط از صورتی به صورت دیگر درخواهد آمد و در این میان انسان به واسطه بعد حقیقی او که روح است بعد از پایان حیات مادی، در برزخ و سپس در عالم قیامت ادامه مسیر می دهد. و زندگی دنیایی او گره خورده با زندگی اخروی اش می باشد و او دارای حیات ابدی است.

د: عقل اگر چه از ابزارهای لازم برای شناخت است، اما چنانچه در بحث های بعد مفصل اشاره خواهد شد از ابزارهای کافی برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت نیست، زیرا اولاً بعضی از زوایای وجود مادی انسان و بسیاری از زوایای حیات اخروی، برای عقل هنوز آشکار نشده است و

۱. اسراء، آیه ۷۰.

۲. مؤمنون، آیه ۱۴.

۳. تین، آیه ۴.

ثانیا، صرف راهنمایی و دستورات عقلی برای بسیاری از عموم مردم برای نجات و رستگاری کافی نیست و عموم مردم نیازمند دستورات و فرامینی علاوه بر آنچه به عقل خود می فهمند برای رسیدن به سعادت هستند.

با توجه به مقدمات بالا باید گفت:

اگر خلقت انسان متفاوت از آفرینش موجودات دیگر است و او با سرمایه عقل می تواند به اموری دستیابی داشته باشد که دیگران آن امکان را ندارند و اینکه خداوند به مقتضای علم و قدرتش انسان را چنین متفاوت و متمایز از دیگران آفریده است و بر اساس حکمت باید این تفاوت در خلقت منشأ آثار و برکات متفاوت باشد و انسان دارای حیات جاودانه و ابدی است که با مرگ در این دنیای مادی پایان نمی پذیرد پس لازم است که این خلقت متفاوت و آفرینش متفاوت دارای برنامه جامع و کاملی برای آدمی باشد که راه او را برای رسیدن به هدف از خلقت هموار سازد و در پرتو آن دستورات، به بهره مندی کامل از داشته های خود در دنیا و آخرت برسد. شما فرض کنید که مدرسه یا دانشگاهی تأسیس شده است که از این امکانات بهره مند است:

الف- با ثبت نام و آزمون، دانش آموزان و دانشجویانی را پذیرش کرده است که دارای استعداد یادگیری و قابلیت رشد علمی هستند.

ب- این مرکز علمی و آموزشی بهره مند از مدیریت فهمیده و صاحب فکر و برنامه و توانمند در اجرای پروژه های علمی و پژوهشی است.

ج: این مجموعه علمی بهره مند از فضای مناسب آموزشی همراه با استخدام مجرب ترین مربیان و استادان است.

اما در این مرکز علمی با تمام این ظرفیت ها و امکانات فراهم شده هیچ برنامه و پروژه خاصی برای پیمودن میسر علمی و دستیابی به بالاترین رتبه های دانش در نظر گرفته نشده است و محصلان در این فضای آموزشی رها شده اند تا به دلخواه و به حسب فهم خود از هر رشته و درس و استاد بهره ببرند و سپس از اندوخته خود به فهم و خواست خود استفاده کنند. آیا هیچ عاقلی چنین نظام آموزشی و علمی را تأیید می کند؟

آیا این ولنگاری و کوتاهی در برنامه ریزی را برای مراحل آموزشی و همین طور در استفاده نهایی از دانش آموختگان را هیچ انسان فهمیده ای می تواند قبول کرده و بپذیرد؟ آیا نبودن برنامه صحیح در استفاده از این همه امکانات، موجب تردید در فهم و یا قدرت مدیریتی این مجموعه نمی شود؟

خداوند انسان را با وجود نعمت عقل و اراده و اختیار دارای ظرفیتی قرار داده است که او بتواند بهترین و کاملترین بهره مندی را از استعدادها و ظرفیت هایش چه در زندگی دنیایی و چه در حیات داشته باشد و اگر برای او برنامه جامع و راه صحیح رسیدن به این بهره مندی را قرار نداده باشد، مشکل بزرگ و تقریباً غیرقابل رفع را در مسیر هدایت و کمال او قرار داده است که این مشکل اگر نگوییم همه را حداقل اکثریت را از رسیدن به کمال مطلوب خود باز می دارد.

۲- آیا باید دین الهی باشد؟

جواب تفصیلی این سؤال در بحث ادیان الهی و غیر الهی خواهد آمد، اما اجمالاً باید گفت: اگر کسی طراح و سازنده محصولی باشد آگاهی او از کارایی و ظرفیت و امکانات آن محصول با دیگران قابل قیاس نیست، آیا او سزاوار به معرفی کالا و ارائه دستورالعمل استفاده و نگهداری آن محصول است یا دیگران؟ خداوند آفریننده انسانها و آگاه تر به خصوصیات و شرائط و ظرفیت های اوست. اگر انسان نیازمند برنامه جامع سعادت باشد چه کسی از او آگاه تر به انسان و آشناتر به سود و زیان او یافت می شود؟

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- نیاز به دین، حسن یوسفیان.
- ۲- کلام جدید، عبدالحسین خسروپناه.
- ۳- کلام جدید، هادی صادقی.

رابطه عقل و پیشرفت های بشری با دین چیست؟

۱ - عقل چیست؟

عقل در لغت بمعنای منع، حبس و امساک است و عقل، عقل نامیده شده است زیرا صاحب خود را از افتادن در مکانهای هلاکت بار نگه می دارد، عقل از عقل گرفته شده که بمعنای طنابی است که به پای شتر بسته می شود و او را از حرکت و فرار منع می کند.^۱

در اصطلاح عقل همان قوه ای است که با او انسان قدرت فهم و کسب دانش را دارد با آن توانایی از بقیه حیوانات تفاوت پیدا می کند.

عقل به دو قسم نظری و عملی تقسیم می شود:

عقل نظری: قوه فهم هستها است. یعنی قدرت درک حقایقی که مربوط به افعال انسان نیستند و کارکردهای مانند: تعریف اشیاء، ادراک کلیات تصویری و تصدیقی، تطبیق مفاهیم بر مصادیق و قدرت استدلال و برهان را دارد.

عقل عملی: قوه درک بایدهاست و درک حقایقی که مربوط به افعال و رفتار انسان می شود.

۱. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۵۸.

۲- چرا با وجود عقل باید از دین پیروی کرد؟

بسیاری از جوانان تحصیل کرده می‌پرسند با آنکه انسان خود دارای عقل و قدرت فهم و تشخیص است و خصوصاً در این زمانه که بشر با عقل و توانائی‌های علمی خود به پیشرفت‌های فراوان رسیده است و توانسته همراه با علم و پیشرفت قوانین بسیاری وضع کرده و زندگی خود را سامان ببخشد دیگر چرا باید از دین پیروی کند. آیا تبعیت عقل برای ما کافی نیست؟ آیا برای رسیدن به سعادت، تجربه‌های بشری و وضع قوانین پیشرفته کفایت نمی‌کند؟

در جواب باید گفت، عقل در پاره‌ای مواردی دارای گره‌ها و بن‌بست‌هایی است که ناگزیر دین باید آن‌گره‌ها را باز کند و بشر برای رهایی از این بن‌بست‌ها نیازمند دین است:

الف- اعتقاد به خدا و باور به وجود او بدون راه استدلال امکان‌پذیر نیست و پذیرفتن آن اعتقاد از راه خود دین دور است و باطل، زیرا تا هنگامی که عقل ما را به اثبات وجود خدا و قبول فرستادگان او و پذیرش دستورات و فرامین او رهنمون نسازد، پذیرش و اطاعت از دین معنا پیدا نمی‌کند، اما این نکته را نیز باید در نظر داشت که بعد از اثبات وجود خدا و پذیرش انبیاء و دستورات الهی که توسط عقل و براهین او صورت می‌گیرد، در مرحله شناخت خداوند و آشنایی بیشتر اسماء و صفات او و آشنایی با راه‌های نزدیک شدن با او انسان نیازمند دین است و عقل به تنهایی راه آسانی برای رسیدن به آن حقایق ندارد و این رابطه دو گانه‌ای است که عقل اصل ضرورت وجود خدا و دین و شریعت را اثبات می‌کند و ادیان الهی و شرایع موجبات شناخت بیشتر با مبدء هستی و نحوه ارتباط با او را برای عقل هموار می‌کنند.

ب - درست است که عقل حجت باطنی الهی است که امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: «یا

هشام ان لله علی الناس حجیتین: حجة ظاهرة و حجة باطنة فاما الظاهرة فالرسول والانبياء و الأئمة و اما الباطنة فالعقول»^۱ اما اولاً این حجت پنهان راه گشای همگان برای رسیدن به هدایت و سعادت نیست. بعضی از افراد در درک و فهم دستورات این حجت باطنی دچار اشکال هستند و عده بیشتری در پایبندی و التزام عملی به فرامین او دچار تردید و کاهلی می‌گردند.

عقل و دین نه دارای تضاد با هم و نه برای نفی یکدیگر آمده اند آنها هر دو، دو روی یک سکه‌اند که با کمک همدیگر برای یاری انسان و نیل او به سعادت آمده‌اند. دین باورهای عقل انسان را آشکارا تبیین می‌کند و در پاره‌ای موارد آن را از ابهام درآورده و روشن می‌سازد و رشد و تعالی او را قاعده مند و هدف دار می‌کند و برای ضمانت تکمیل رشد و تعالی او، برایش برنامه‌های تشویقی و تنبیهی وضع کرده و اینگونه عموم مردم را در کانال تعالی قرار می‌دهد خلاصه اینکه دین، دنیا را مدرسه کمال و تعالی و انبیاء و امامان را معلمان آن و کتب آسمانی را، مواد درسی آن و عمر انسان را پایان دروهٔ تحصیلی و بهشت و جهنم و قرب الهی را نتیجه زحمت محصلان این مدرسه کمال قرار داده است.

ثانیا- گاهی عقل آدمی بخاطر اشتغالات دنیائی و وابستگی به زندگی و حیات مادی دچار غبار و زنگ آلودگی می‌شود، که چه بسا انسان در این غبارزدگی عقل از حقیقت و واقعیت دور گردد، اما دین این خطر را برطرف می‌کند، چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام درباره نقش پیامبران الهی فرمود: «و اتر الیهم انبیاءه لیستأدوهم میثاق فطرتهم و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یشیروا لهم دفائن العقول...؛ خدا پیامبران خود را پیایی در میان مردم فرستاد تا عهد فطری خود را از آنان بطلبند و نعمت فراموش شده‌اش را یاد آوری شان کنند و از راه تبلیغ حجت را برایشان تمام کنند و عقل‌های پنهان شده و غبار گرفته را برایشان بیرون آورده و آشکار سازند»^۱.

ج - اگر بپذیریم که زندگی بشر با مردنش در این دنیا پایان نمی‌پذیرد و پس از این دنیا نشئه‌ای بنام آخرت وجود دارد و حیات بشری در برزخ و قیامت ادامه دارد، بی تردید عقل و علم بشر قدرت فهمیدن خصوصیات زندگی پس از مرگ و مراحل آن را ندارد و آگاهی کافی از آنچه برای آخرت سودمند یا زیان آور است بدون استمداد از دین و وحی الهی بدست نمی‌آید، اگر چه عقل بر اصل ضرورت حیات اخروی دلالت دارد.

۱. نهج البلاغه، خطبه اول.

د - ابعاد وجودی فردی و اجتماعی انسان دارای ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های خاصی است که تا کنون بشر به فهم و تبیین همه‌ی آنها راه پیدا نکرده است و اندیشمندان و فلاسفه از قدیم و جدید تا کنون به بسیاری از زوایای پنهان و آشکار وجود انسان دست نیافته‌اند لذا تعلیماتشان نیز کامل و همه‌جانبه نبوده است، اما ادیان و پیامبران الهی بواسطه اتصالشان به علم الهی، تعلیمات آنان در حدی از کمال است که امکان ندارد از جانب یک فرد عادی و یا از طریق تعلیم و تعلم و یا از راه تجربه و آزمایش بدست آمده باشد.

و نکته دیگر اینکه بیشترین پیشرفت علمی بشر در مسائل طبیعی و مادی است و در مسائل ماوراء طبیعی پیشرفت چندانی را نداشته است. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: پیشرفت انسان در یک قسمت از معلومات، کافی برای قسمت دیگر نبوده و مجهولات دیگر انسان را حل نمی‌کند. درست است که علوم طبیعی چراغی روشن است که بخشی از مجهولات را از تاریکی درآورده و برای انسان معلوم می‌سازد، ولی این چراغ برای رفع هر تاریکی سودمند نیست. از فن روان شناسی، حل مسائل فلکی را نمی‌توان توقع داشت، از یک پزشک حل مشکلات یک نفر مهندس بر نمی‌آید. و بالاخره علمی که از طبیعت بحث می‌کند، اصلاً از مسائل ماوراء الطبیعه و مطالب معنوی و روحی بیگانه بوده و توانایی بررسی مقاصدی را که انسان با نهاد و فطرت خدا دادی خود خواستار کشف آنهاست، ندارد. خلاصه، مسئله‌ای که مربوط به ماوراء الطبیعه است اگر از فنون طبیعی سؤال شود، جوابش سکوت است و تسلیم و نه نفی و انکار....^۱

از نمونه مصادیق ابعاد فردی که با تمام پیشرفت‌های علمی بشریت هنوز دارای خلأ و نیازمندی است، بحث فهم حقایق هستی و نحوه ارتباط انسان با مبدء هستی و رسیدن به راز آفرینش و آغاز سرانجام آن است.

و از مصادیق ابعاد اجتماعی انسان که هنوز بشر دست به گریبان برای فهم درست و اجراء آن است، مسئله عدالت است که قرآن دسترسی و پیاده کردن آنرا منوط به پیروی از دستورات پیامبران و آشنایی با پیامهای آسمانی می‌داند. ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ

الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾؛ ما پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم قسط و عدل را بپا دارند.^۱

هـ - عقل اگر چه بسیاری از کلیات را درک می کند، اما در تشخیص جزئیات مصون از ابهام و سردرگمی نیست، مثلاً انسان به عقل خود وجوب شکر نعمت دهنده را درک می کند، اما شیوه آن را به راحتی نمی تواند تشخیص دهد یا نحوه عبادت و بندگی خدا را نمی تواند تشخیص دهد اگر دین عبادتی مانند نماز را و شماره دفعات و اوقات و جزئیات و شرائط آنرا معین نکرده بود، بشر چگونه می توانست بدان برسد و آنرا ابداع کند. همینطور است در جزئیات شیوه زندگی فردی و اجتماعی که اسلام در بیان حدود و نحوه رابطه خانواده و مدیریت آن و احکام ازدواج و طلاق و تعدد زوجات و احکام حقوقی و اقتصادی خانواده و یا بحث اجرای احکام حدود، دارای قوانینی منحصر به فرد و غیر قابل انکار است.

و - اینکه گفته می شود قوانین بشری بسیار پیشرفت کرده است و پایبندی به آنها ما را بی نیاز از دین می کند باید گفت:

اولاً: قوانین بشری با توجه به همه ابعاد وجودی انسان وضع نشده است.

ثانیاً: همه جوامع و افراد بر قوانین موجود اتفاق نظر ندارند و آن احکام فراگیر نیست.

ثالثاً: هنوز هم بسیاری از همین قوانین پیشرفته، روز به روز در حال تغییر هستند، یعنی بشر با تمام توان علمی خود هنوز گرفتار مسئله آزمون و خطاست. و با توجه به این ایراد است که هیچ کس جوابگوی خسارات وارده بر برخی از انسانها بخاطر اشکال قوانین نیست. حال آنکه دین می تواند آن قوانین را بدون این اشکالات وارده و آفات بعدی آن در اختیار انسان قرار بدهد.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- نبوت، استاد شهید مطهری
- ۲- عدل الهی، استاد شهید مطهری
- ۳- مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، وحی و نبوت، استاد شهید مطهری
- ۴- انتظار بشر از دین، عبدالله نصری
- ۵- انتظار بشر از دین، آیت الله جوادی آملی.

محور چهارم

اقسام دین و تفاوت ادیان را بگوئید ؟

۱- دین دارای چه تقسیماتی است؟

ادیان به دو دسته ادیان الهی و غیر الهی تقسیم می شوند و ادیان الهی به دو گروه ادیان ابراهیمی و غیر ابراهیمی و ادیان غیر ابراهیمی را نیز می توان به دو گروه قدیم و جدید (نوظهور) تقسیم کرد.

۲- تفاوت ادیان الهی با غیر الهی چیست؟

ادیان الهی، ادیانی هستند که توسط فرستادگانی از جانب خداوند برای رساندن وحی و ابلاغ و پیام الهی به مردم آمده اند و برای اثبات صداقت در ادعایشان معجزه داشته اند. اما ادیان غیر الهی ادیان خودساخته بشری هستند که بدون اتصال به منبع وحی و فرمان الهی و با صرف ادعایی از جانب بعضی افراد پدید آمده اند. افرادی که نتوانسته اند معجزه ای بیاورند، بلکه ممکن است بعضی از این مدعیان دروغین از راههایی مانند سحر و جادو یا تردستی و غیر آنها افراد ساده لوح را بفریبند اما این کارهای آنها از قبیل دانسته های بشری است که با تعلیم و تعلّم یا ریاضت های باطل بدست آمده است و قابل ابطال بدست دیگران است. برخلاف معجزه که با اراده خداوند و با واسطه پیامبر است و نه قابل تعلیم است و نه هرگز ابطال می پذیرد.

۳- کدامیک از ادیان الهی، ابراهیمی و کدام غیر ابراهیمی است؟

در میان ادیان الهی، سه دین بزرگ: اسلام، مسیحیت و یهود به جهت احترام و اعتبار خاص حضرت ابراهیم در بین پیروان آنها، به نام ادیان ابراهیمی معروف گشته اند و عظمت حضرت ابراهیم علیه السلام نزد آنان به حدی است که همواره هر یک از آن سه دین بزرگ الهی، آن حضرت را از خود می دانسته اند، از این رو خدای متعال می فرماید: ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱

ادیان غیر ابراهیمی ادیانی هستند که یا قبل از دین و شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام بوده اند، مانند دین حضرت نوح علیه السلام و یا آن رابطه و انتساب را با حضرت ابراهیم نداشته اند مانند ادیان صائبی و زرتشت.

۴- آیا ادیان الهی دارای اصول مشترک بوده اند؟

همه ادیان الهی، چه ابراهیمی و غیر ابراهیمی، دارای یک منشأ واحد هستند آن منشأ خداوند است که بوجود آورنده همه آنهاست و در اصول و مبانی بسیاری نیز اشتراک دارند که مهمترین آنها این سه اصل است:

اصل اول: توحید و اعتقاد به خدای یکتا که معبود همگان است و پرستش فقط برای او است، چنانچه در آئین یهود آمده است: خدا یکتاست و جسم و شبیه کسی نیست و قدیم و ازلی است و هیچ کس را جز او نباید عبادت کرد.^۲ و از جمله ده فرمان است که: برای خود خدایی جز من نگیرید و به بت سجده نکنید.^۳

و در مسیحیت نیز اگر چه پیروان آن اعتقاد باطل «تثلیث» را دارند اما اصل توحید از عقاید و باورهای مسلم آن دین بوده است. چنانچه قرآن اصل توحید را نکته مشترک همه ادیان الهی می داند و می گوید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا﴾؛ بگو ای اهل کتاب بیائید به سوی سخنی که میان ما و شما مشترک است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم.^۴

۱. آل عمران، آیه ۶۷.

۲. تاریخ ادیان و مذاهب جهان، عبدالله مبلعی، ج ۲، ص ۵۹۰.

۳. آشنایی با ادیان بزرگ ص ۸۰.

۴. آل عمران، آیه ۶۴.

اصل دوم: نبوت و اعتقاد به نبوت عامه و اینکه پیامبرانی از جانب خداوند برای رساندن پیام او و برقراری عدالت مبعوث شده اند.

اصل سوم: معاد و اعتقاد به جهان پس از دنیا که جایگاه محاسبه اعمال بندگان و مجازات آنان به بهشت یا دوزخ است.

این سه اصل، اصول دین تمام ادیان الهی است که به اعتقاد ما دعوت تمام پیامبران بر پایه این سه اصل بوده است. اصول دین که در عرف ما رایج شده است پنج تا است، در حقیقت همین سه اصل است و اعتقاد به عدل الهی و امامت از اصول مذهب ما هستند که به جهت اهمیت ویژه آنها در مباحث کلامی شیعی در کنار آن سه اصل مهم قرار گرفته اند که تعبیر دقیق همان است که گفته شود آن سه اصل، اصول دین هستند و آن سه با دو اصل عدل و امامت اصول مذهب تشیع اند. البته علاوه بر اشتراک ادیان الهی بر این سه اصل اعتقادی، آنها بر سنت های ثابتی مانند دعوت به تقوی، و دوری از خود پرستی، رعایت انصاف و امانت، محبت به بندگان خدا و دوری از صفات ناپسند و ... اشتراک دارند.

۵- چرا بین ادیان الهی اختلاف پدید آمد؟

اگرچه ادیان الهی از آدم تا حضرت خاتم صلی الله علیه و آله همه از یک مبدا واحد فرستاده شده و دعوت همه به سوی خدای واحد بوده است و در آن سه اصل اعتقادی و سنت های الهی اشتراک دارند، اما به سه علت با یکدیگر تفاوت و اختلاف پیدا کرده اند

الف: تفاوت مردم و جوامع در استعداد در طول تاریخ؛ چنانچه مردم هر عصر با یکدیگر در توانمندی های علمی و استعداد رشد متفاوت هستند و چنانچه انسانهای یک عصر به حسب اختلاف محیط و سطح دسترسی به امکانات با یکدیگر تفاوت داند، بشریت در طول تاریخ نیز شاهد استعدادها و توانمندی های مختلف بوده است. که این تفاوت بطور طبیعی سیری تکاملی و همراه با رشد را داشته است. و از آنجاکه اصلی ترین رسالت پیامبران هدایت مردم بوده است و آنان در این هدایت باید سطح رشد و فهم مخاطب خود را در نظر می گرفتند، طبیعتاً با رشد جوامع، ادیان الهی نیز سطح معارف و مطالب خود را بالا برده اند. در نتیجه در میان دعوت پیامبران، تفاوت در سطح پیامها و گستره آن نسبت به موضوعات پدید آمده است.

ب: تحریف در پیامهای آسمانی: بدون شک در ادیان گذشته تحریف پیامها و کتابهای آسمانی روی داده است که عده ای از روی نادانی و یا شیطنت و سودجویی بدان دست زده اند و در متن کتابهای آسمانی و یا در محتوا و مفهوم آن تحریف بوجود آورده اند، در این صورت

لازم بوده است تا پیامبران بعدی بیایند و جهات تحریف دین‌های گذشته را تبیین کنند و انحراف و کج‌روی را از میان مردم بزدایند.

جالب است بدانیم که گاهی تحریف‌ها در زمان خود انبیاء الهی صورت می‌گرفته است، چنانچه ظاهر آیه شریفه: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَلَمْ أَقُولَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتَ قُلْتَهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾^۱ این است که در زمان حضور حضرت عیسی علیه السلام او را و مادرش را خدا دانستند و عقیده باطل تثلیث ﴿وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهَوْا خَيْرًا لَكُمْ﴾^۲ از همان زمان رواج پیدا کرد. حال اگر در دینی مانند مسیحیت عقیده منحرفی مانند اعتقاد به تثلیث وجود دارد باید توجه داشت این انحراف مربوط به پیامبران خدا و دین الهی نیست و از اندیشه باطل عده‌ای منحرف پدید آمده است، در حالیکه اصل توحید اصل اولیه تمام ادیان الهی است و انحراف بعضی از منحرفان یک آئین نباید به پای انحراف و اختلاف دین آنها حساب شود.

ج- اختلاف در نوع مسائل مهم هر زمان: مسائل مهم و انحرافات عمده هر دوران ایجاب کرده است که بعضی پیامبران عمده دعوت و مبارزه را در راستای زدودن آن انحراف بگمارند و نسبت به سایر موضوعات آن توجه کمتری داشته باشند. مثلاً حضرت موسی علیه السلام بخاطر به اوج رسیدن قدرت باطل و شدت ظلم به مردم، عمده کار خود را در مبارزه با این امر گذاشت، اما حضرت عیسی علیه السلام بخاطر توجه شدید اهل زمانه و حکومت‌ها و احبار و بزرگان مذهبی یهود به دنیا‌گرایی و چپاول اموال مردم بیچاره، عمده همت خود را در دعوت به دوری از توجه به مادیات و سفارش به زهد و مردم دوستی قرار داد. البته اسلام به جهت جامعیت و دین خاتم بودنش این رویکردهای تک بعدی را ندارد و از اصول و برنامه‌هایش بر مبارزه با هر نوع کج‌روی بوجود آمده در اقوام و امت هاست که در بحث خاتمیت بدان می‌پردازیم. ما پیروان اسلام همه پیامبران الهی را قبول داریم، زی‌معتقد به اصل نبوت هستیم، که شامل نبوت عامه و اعتقاد به نبوت

۱. مائده، آیه ۱۱۶.

۲. نساء، آیه ۱۷۱.

تمامی پیامبران راستین می شود بدین خاطر همه انبیاء را با پیروی از بزرگان دین و قرآن مجید فرستادگان الهی دانسته و مقام عصمت که لازمه رسالت آنان است برای آنان قائل هستیم و همواره از آنان با بزرگی و عظمت و احترام یاد می کنیم انتساب آنچه را که با مقام و موقعیت آنان تناسب ندارد و نافی عصمت آنان باشد، نمی پذیریم اگر چه پیروان خود آن ادیان، بدان قائل باشند.

﴿قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾؛ بگو ای پیامبر، ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به عیسی و موسی و انبیاء دیگر از جانب پروردگارشان داده شده گرویدیم و میان هیچیک از آنان فرق نمی گذاریم و ما او را فرمانبرداریم.^۱

البته با این توضیح که: ما بین نبوت انبیاء الهی و کتابهای آسمانی شان و بین عقاید انحراف یافته و کتابهای تحریفی بجای مانده از آن ادیان تفاوت قائلیم و همچنین میان حقانیت اصلی آن ادیان الهی و پیامبرانشان و بین حجیت و شایستگی تبعیت از آنها در زمان خود، تفکیک قائل هستیم و بدلیل ادله ای که در حقانیت دین اسلام امتیاز، برتری و لزوم پیروی از اسلام داریم، گرویدن به ادیان دیگر را بعد از ظهور دین اسلام جایز نمی دانیم.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- آشنایی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی.
- ۲- تاریخ ادیان و مذاهب جهان، عبدالله میلغی
- ۳- معارف اسلامی، شهید محمدجواد باهنر
- ۴- سیرت حول در دین های یهود و مسیح، عبدالله میلغی
- ۵- مسیحیت شناسی مقایسه ای، محمدرضا زیبایی نژاد

محور پنجم

ادیان غیر ابراهیمی کدامند و خصوصیات آنها چیست؟

۱- چه دین‌هایی غیر ابراهیمی هستند؟

ادیان الهی غیر ابراهیمی دین‌هایی هستند که دارای پیامبر الهی و شریعت بوده‌اند، اما به لحاظ اینکه قبل از دین حضرت ابراهیم علیه السلام بوده‌اند مانند دین حضرت نوح علیه السلام یا به لحاظ اینکه در دین آنها مانند ادیان ابراهیمی برای حضرت ابراهیم علیه السلام شأن و منزلت قائل نیستند، به ادیان غیر ابراهیمی معروف شده‌اند. مانند دین صائین و زرتشت.

۲- آیا قبل از حضرت نوح که اولین پیامبر اولوالعزم است، دین و شریعت نبوده است؟

اولوالعزم به حسب روایات، یا به معنای دعوت رسالت جهانی است که آنان برای تمام مردم، چه در شرق و چه در غرب عالم رسالت داشتند، چنانچه امام سجاد علیه السلام علت نامیده شدن حضرت نوح، ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به اولوالعزم، بعثت آنان به شرق و غرب عالم و بر انس و جن بیان می‌کند - «لأنهم بعثوا الی شرقها و غربها و جنّها و انسها»^۱.

و بنابر بعضی روایات اولوالعزم یعنی آنانکه صاحب شریعت بوده‌اند و تمام پیامبران بعد از او تا پیامبر اولوالعزم بعدی به کتاب و شریعت او عمل می‌کرده‌اند «لان نوحاً بعث بکتاب و شریعة...»^۱

البته برای اولوالعزم احتمالات دیگر هم گفته شده اگر با توجه به روایات این دو وجه اعتبار بیشتری دارند.

اما انحصار شریعت یا رسالت جهانی در این پنج پیامبر بزرگ منافاتی با وجود پیامبران دیگری که وظیفه هدایت دیگران را داشته‌اند، ندارد، بلکه دین و شریعت همدوش آفرینش بشریت به وجود آمده است تا راه و رسم زندگی صحیح را به او یاد دهد و حضرت آدم اولین پیامبر الهی بوده است چنانچه در روایت است اول المرسلین آدم و او از پیامبرانی است که خداوند به آنها کتاب اعطاء کرده است.^۲

در روایت است که از میان کتاب‌های نازل شده بر پیامبران، پنجاه صحیفه بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام نازل شده است.

پس اولوالعزم نبودن پیامبران قبل از حضرت نوح، نه دلیل بر نبودن دین و شریعت قبل آن حضرت می‌شود و نه دلیل بر کتاب نداشتن آنان، بلکه اولوالعزم نبودن پیامبران پیش از نوح یا به معنای فراگیر و جهانی نبودن رسالت و دعوت آنهاست یا اینکه کتابهای آنان کتاب جامع شریعت نبوده و محتوای کتاب آنها بیشتر اندرز و اخلاق و دعا و نیایش بوده است.

۳- آیا حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام کتاب داشته است؟

در روایات داشتن کتاب برای حضرت نوح نفی نشده است، هر چند برای ایشان کتابی نیز نام برده نشده است. بهر جهت از حضرت نوح کتابی برای ما نرسیده است و نام آن نیز برای ما مشخص نیست.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۷، باب الشرایع، ح ۲ و بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۵۶.
۲. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۴۳.

۴- صائبین چه کسانی هستند؟

کلمه صائبین سه بار در قرآن آمده است: سوره بقره آیه ۶۲، سوره مائده آیه ۶۹ و سوره حج آیه ۱۷. در آیه ۶۲ سوره بقره از آنان چنین یاد شده است: در حقیقت کسانی که به اسلام ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی شده‌اند و مسیحیان و صائبان، هر کس به خدا و روز قیامت ایمان داشت و کار شایسته کرد، پس اجرشان نزد خداوند خواهد بود و بر آنان نه بیمی است و نه اندوهناک خواهند شد.

اما اینکه صائبین کیانند؟ و پیرو چه کسی هستند؟ در میان مفسران و دانشمندان اختلاف نظر است. بعضی آنان را پیروان حضرت نوح و بعضی دیگر آنها را پیروان حضرت یحیی بن زکریا می‌دانند، و برخی می‌گویند آنان مشرک و ستاره پرست هستند - عده‌ای معتقدند آنان همان قوم حضرت ابراهیم خلیل هستند که او مأمور دعوت آنان بود که در منطقه حرّان ساکن بودند. (حرّان از شهرهای قدیمی است که اکنون در جنوب شرقی ترکیه قرار دارد که مرکز عمده صائبین بوده است).

آنان دو گروه بوده‌اند: صائبان حنیف و صائبان مشرک که صائبان مشرک ستارگان و خورشید را می‌پرستیده‌اند، همچنین گفته شده برخی از پیروان این آئین در خوزستان کنار رود کارون و در اهواز و خرمشهر و آبادان بسر می‌برند.

بعضی آنان را ستاره پرست می‌دانند و گفته‌اند: صائبیان قدیم برای هر یک از سیارات هفتگانه معبدی داشتند و گفته می‌شود خانه کعبه را معبد سیاره زحل قرار داده بودند و آنان به پرستش ماه نیز اهمیت می‌دادند.

علامه طباطبایی در ذیل همین آیه ذکر شده، روایتی از تفسیر قمی نقل کرده است که: صائبین نه مجوس و نه یهود و نه نصاری و نه مسلمان‌اند و آنها قومی‌اند که ستارگان و کواکب را می‌پرستند و علامه می‌فرماید: این هم نوعی بت‌پرستی است که البته فرق آنان با سایر بت پرستان این است که آنها اختصاصاً بت ستارگان را می‌پرستند.

بعد ایشان مطلبی تاریخی را از ابوریحان بیرونی نقل می‌کند که در آن آمده که آنها بت‌هایی به نام خورشید و ماه و بقیه سیارات داشته‌اند و همچنین سه نماز واجب داشته‌اند که یکی هشت

رکعت، هنگام طلوع خورشید و دومی پنج رکعت هنگام عبور آفتاب از وسط آسمان و سومی نمازی که سه ساعت از شب گذشته می‌خواندند و آنها نماز را با طهارت و وضو بجا آورده و از جنابت نیز غسل می‌کنند.

و در آخر بحث خود علامه نظر می‌دهند که: آنچه ابوریحان به بعضی نسبت داده که بعضی صائبین را تفسیر کرده‌اند بر مذهبی ترکیب یافته از عقاید مجوس و یهود همراه با مقداری از عقاید حرائت، بنظر با آیه مورد بحث سازگارتر است، زیرا سیاق آیه در بیان شمارش اقوام دین دار است.^۱

خلاصه، از مجموع مباحث فوق بدست می‌آید که آنها در ابتدا پیرو یکی از پیامبران الهی و در شمار متدینان به یکی از ادیان آسمانی بوده‌اند و بعد دچار انحراف گشته‌اند.

۵- زرتشت کیست و مجوسیان چه گروهی هستند؟

زرتشت نام پیامبر ایرانی بنیانگذار دین زرتشتی که پیروان آن در قرآن و روایات مجوس و در فارسی «گیر» نیز گفته می‌شوند، که نام کتاب او «اوستا» است. زمان ظهور او مشخص نیست و از حدود ۶۰۰ تا بیشتر از ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح گفته شده است. هر چند بعضی در وجود تاریخی او نیز شک دارند، اما بیشتر دانشمندان وجود او را نفی نمی‌کنند. طبری خاستگاه او را فلسطین و بعضی از خاورشناسان غربی بلخ و بعضی او را از خوارزم می‌دانند، اما قول معروف و معتبر آن است که او اهل آذربایجان بوده است.

قرآن زرتشتیان را در ردیف پیروان ادیان آسمانی و در برابر مشرکان نام برده است و یکبار از آنان به نام مجوس یاد کرده است: «کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صائبی‌ها و مسیحیان و زرتشتی‌ها و کسانی که شرک ورزیدند، خدا روز قیامت میانشان داوری خواهد کرد، زیرا خدا بر هر چیزی آگاه است.»^۲

۱. المیزان، ج ۱، ص ۱۹۴، ذیل آیه ۶۲ سوره بقره.

۲. حج، آیه ۱۷.

در آئین زردشت سه اصل گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک زیاد تبلیغ می‌شود که مانند آن سفارش در ادیان مختلف وجود دارد، از جمله در اسلام و از قول پیامبر گرامی ما آمده است: «الایمان اقرار باللسان و معرفة بالقلب و عمل بالارکان»^۱.

علامه طباطبایی می‌گوید: علت ابهام در تاریخ زندگی و زمان ظهور زردشت، ناپدید شدن کتاب او بعد از استیلاء اسکندر بر ایران است تا آنکه در زمان پادشاهان ساسانی دوباره نگاشته شد و بدین جهت پی بردن به حقیقت مذهب آنها برای ما مشکل است. اما قدر مسلم این است، که آنان برای تدبیر عالم قائل به دو مبداء خیر و شر بنام یزدان و اهریمن یا نور و ظلمت هستند.^۲ شهید مطهری نیز می‌گوید: از نظر تاریخی به روشنی معلوم نیست که آیا اصل آئین زردشت آئین توحیدی بوده یا آیین دوگانگی، اوستای موجود این ابهام را رفع نمی‌کند زیرا قسمت‌های مختلف این کتاب با هم اختلاف فاحشی دارد، مثلاً بخش «وئدیداد» اوستا صراحت به ثنویت دارد ولی از بخش «گاتاها» دوگانگی فهمیده نمی‌شود.

اما جدای از تحقیقات تاریخی و بر حسب اعتقادات اسلامی ما می‌توانیم دین زردشت را یک شریعت توحیدی بدانیم، زیرا بر حسب عقیده اکثر علمای اسلام زردشتیان از اهل کتاب محسوب می‌شوند و محققین از مورّخین می‌گویند: نفوذ ثنویت در آئین زردشت از ناحیه سوابق عقیده دوحدایی در نژاد آریا قبل از زردشت بوده است.^۳

۶- آیا اسلام با دین زردشت مخالف است؟

چنانچه گذشت در آیه شریفه قرآن از دین مجوس با صراحت نام برده شده و آنرا در کنار دیگر ادیان الهی قرار داده است و این نشان دهنده وجود نگاه توحیدی در اصل دین زردشت است، چنانکه آنان به جاودانگی روح عقیده دارند و می‌گویند: روان پس از ترک جسم تا روز رستاخیز در عالم برزخ می‌ماند و همین طور آنان به صراط، میزان اعمال، بهشت و دوزخ معتقدند.^۴

۱. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۳۶۷.

۲. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۵۸ ذیل آیه ۱۷ سوره حج.

۳. عدل الهی، ص ۸۸، شهید مطهری.

۴. آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۶۶ حسین توفیقی.

پس آنان نیز مانند دیگر ادیان الهی در سه اصل: توحید و نبوت و معاد دارای عقیده مشترک با ما هستند، اما بهر حال با توجه به آموزه‌هایی که اکنون از آنها بجای مانده است و زرتشتیان کنونی نیز بدان معتقدند حداقل دو نقد مهم بر آنان وجود دارد:

نقد اول:

چنانچه از شهید مطهری در ادامه سخن پیش می‌گوید: اگر ما بر حسب اعتقاد خودمان و از راه آثار اسلامی دین زردتشت را یک دین توحیدی بدانیم، این امر توحیدی بودن آئین زردتشت را در اصل پیدایش آن تأیید می‌کند که اصل این آئین، دین یکتاپرستی، بوده است، نه دوگانه پرستی اما از طرف دیگر آثار بجای مانده از دین زردتشت بدون شک دلالت بر عقیده باطل دوگانگی و ثنویت دارد.

زیرا آثاری که به زردتشت منسوب است، نهایت حسن برداشت از آن این است که زردتشت طرفدار توحید ذاتی است. یعنی یک موجود را که نامش اهورا مزدا است قائم بالذات و غیر مخلوق می‌داند و همه موجودات دیگر را آفریده او دانسته است.

اما در توحید در خالقیت به حسب مدارک تاریخی، آیین زردتشت کاملاً قائل به دوگانگی است، زیرا قائل به دو قطب «سپنت مئنیو» (خرد مقدس) به عنوان منشأ اشیاء نیک و «انگره مئنیو» (خرد خبیث) به عنوان منشأ اشیاء بد است و خلقت تمام اشیاء دیگر را بدست این دو سپرده است.

پس بنابراین اندیشه، هر چند مبدأ هستی یک ریشه دارد یعنی هستی از اهورا مزدا آغاز می‌شود، اما این منشأ واحد به دو شاخه منشعب می‌شود یکی شاخه نیک که عبارت است از خرد مقدس و آثارش و دیگر شاخه بد که عبارت است از خرد خبیث و آثارش.

و در حقیقت باید گفت: دین زردتشت به حسب آثار باقی مانده از آن نتوانسته است ریشه شرک و ثنویت را از تعلیمات خود دور کند و خود نیز مغلوب این عقیده انحرافی گشته است.

و می‌شود گفت: بعد از زردتشت بار دیگر عقیده ثنویت در میان ایرانیان پدید آمد و زردتشتیان دوره ساسانی و مانویان و مزدکیان که آنها نوعی انشعاب از زردتشتی‌گری در ایران محسوب می‌شوند، در حد اعلی ثنوی بوده‌اند.

نقد دوم:

مسئله احترام آنان به آتش است اگر نگوئیم پرستش، که خود چنین توجیه می‌کنند که ما به عنوان یکی از مظاهر خدا آنرا روشن نگه داشته و مراسم خاص پیرامون آن در معابدی بنام آتشکده انجام می‌دهیم و قصدمان پرستش آتش نیست.

سؤال از آنان این است که چرا آتش باید این گونه احترام شود با آن که بسیاری از موجودات دیگر نیز همانند آتش دارای خواص بسیار و از مظاهر خدای متعال هستند چه فرقی میان آتش و خورشید و ماه و بعضی حیوانات پر سود مانند گاو و... است؟

اگر دلیل انتخاب آتش برای احترام خاص، خطاب الهی است که خدا آنرا نفی کرده است و معتقدان بدان را دروغگو و ناسپاس معرفی کرده است و فرموده: آگاه باشید آئین پاک از آن خداست و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند (به این بهانه که) ما آنها را جز برای اینکه ما را بیشتر به خدا نزدیک کنند نمی‌پرستیم، البته خدا میان آنان درباره آنچه برای آن اختلاف دارند داوری خواهد کرد و خدا آن کس را که دروغ پرداز ناسپاس است هدایت نمی‌کند.^۱ بعضی سنگ و چوب را اسباب تقرب به سوی خدا انتخاب کردند و شما آتش را با این پیامد ناگوار که این انتخاب‌های نابجا و دخالت دادن عقاید باطل در دین‌ها باعث شد که به مرور زمان، حقایق کم رنگ شده و انحرافات جای آنها را بگیرند.

و اگر هم منشأ پیدایش احترام به آتش نظر پیروان آن آئین باشد، هم از جهت آنکه مخالف با عمل و نظر خود صاحب آن آئین است دارای اشکال است و هم از آن جهت که سبب تحریف آئین و به پدید آمدن دیدگاه‌های غلط و باطل برای پیروان آن دین شده است، یکی از نویسندگان درباره زردتشت می‌گوید:

... در دوران ساسانیان گروهی از مغان یا کاهنانی که زردتشت سخت با آنان مخالف بود و آنان را فریب‌کار و آموزگاران دروغین نامیده و مردم را از آموزه‌های ریاکارانه‌شان پرهیز می‌داد،

گونه‌ای رفتار کردند و تعلیم دادند و با آتش عمل کردند که تا امروز نیز کراهت آن آموزه‌ها گریبانگیر ایرانیان است.^۱

و نویسنده دیگری می‌گوید: اوستا شناسان معتقدند که آنچه در طول تاریخ به نام زردتشت تبلیغ می‌شده، کمتر با پیام واقعی او قرابت داشته است و پس از زردتشت روحانیون مذاهب آریایی اکثر معتقدات قدیم خود (مانند ستایش آتش) را با لباس زرتشتی به جای دین زردتشت به مردم ارائه داده‌اند.^۲

خلاصه: با پذیرفتن حقانیت اصل آئین زردتشت، شکی در بروز انحراف و تحریف در این دین نیست چنانچه دیگر ادیانی که خداوند وعده عدم تحریف و ماندگاری آنها را نداده است نیز با این مشکل مواجه هستند که عقاید اولیه آن ادیان به تدریج با خرافات و ادعاهای باطل همراه گشته است.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۴۱، ذیل آیه ۲۱۳ بقره.
- ۲- کافی، ج ۲، باب الشرایع.
- ۳- تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۳۷۷.
- ۴- آشنایی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی.
- ۵- عدل الهی، شهید مطهری.
- ۶- تاریخ ادیان و مذاهب جهان، عبدالله مبلغی.
- ۷- زردتشت، جلال الدین آشتیانی.

۱. زرتشت پیامبر ایران باستان، ص ۸۵ هاشم رضی.
 ۲. زردتشت مزدیسنا و حکومت، ص ۳۳۶، جلال الدین آشتیانی.

محور ششم

آئین یهود و تاریخچه آن قوم چیست؟

به طور خلاصه تاریخ قوم یهود را به هفت دوره می‌توان تقسیم کرد که در ذیل هفت پرسش طرح می‌شود:

۱- نسبت یهودیان با حضرت ابراهیم چیست؟

حضرت ابراهیم حدود دو هزار سال قبل از میلاد و چهار هزار سال قبل از زمان کنونی ما بدنیا آمد و پس از صد و هفتاد و پنج سال زندگانی در شهر جرون (الخلیل کنونی در فلسطین) از دنیا رفت، پس از او فرزندش اسماعیل در حجاز و اسحاق در فلسطین سکنی گزید. اسحاق صاحب فرزندی شد و او را یعقوب نام گذاشت که لقب یا نام دیگرش اسرائیل است. در تورات، اسرائیل به معنای «کشتی گیرنده» و کسی که بر خدا پیروز است معنا شده است اما در روایات اسلامی اسرائیل به معنای بنده خداست. چون «اسراء» به معنای بنده است و «ئیل» یعنی خدا و در روایت دیگر آمده است: «اسراء» به معنای قوت است و «اسرائیل» یعنی قدرت خدا.^۱

یعقوب عليه السلام صاحب دوازده پسر به نام‌های: رؤبن، شمعون، لوی، یهودا، یساکار، زبولون، گاد، آشیر، دان، نفتالی، یوسف و بنیامین شد.

۱. علل الشرایع، شیخ صدوق، ج ۱، باب ۳۹.

نسلی که از هر یک از این فرزندان بوجود آمد «سبط» نام گرفت و همه آنها «اسباط» نام یافتند.

بعد از جریان حسادت برادران یوسف به او و انداختن او در چاه و نهایت فروختن ارزان او به کاروان مصریان، سیر حوادث یوسف را به وزارت اقتصادی مصر رساند و با گسترش قحطی و آمدن فرزندان یعقوب برای گرفتن آذوقه به مصر، یوسف زمینه انتقال پدرش یعقوب و برادران و خانواده آنها از کنعان و فلسطین به مصر را مهیا ساخت که تاریخ آن حدوداً ۱۸۶۰ قبل از میلاد است.

یوسف زمامدار مصر شد و یعقوب پس از گذشت هفده سال از اقامت بنی اسرائیل در مصر وفات کرد و هنگام احتضار آنان را دعوت به دینداری کرد و از آنان پرسید، پس از من چه چیزی را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را به یکتایی می‌پرستیم و در برابر او تسلیم هستیم.^۱

در روایات اسلامی آمده است: فرزندان یعقوب همانطور که به او وعده داده بودند بعد از وفات پدر به دین پدران خود باقی ماندند و همگی با ایمان و به دین حنیف از دنیا رفتند.

بعد از وفات یعقوب بنابر وصیت او یوسف زمام امور بین اسرائیل را بدست گرفت، برای آنان زندگی همراه با امنیت و رفاه کامل را مهیا ساخت و چون زمان وفات یوسف فرا رسید او خاندان یعقوب را که هشتاد نفر مرد بودند جمع کرد و گفت: به زودی این قبطنیان بر شما (عبریان) مسلط می‌شوند و شما را به عذابهای شدید گرفتار خواهند کرد و نجات شما از دست آنها بدست مردی از اولاد «لاوی بن یعقوب» است که نامش موسی بن عمران و او مردی گندمگون و بلند قد است.^۲

یوسف حدود ۱۶۰۰ سال قبل از میلاد از دنیا رفت و برادرش یهودا را جانشین خود ساخت و تمام گفته‌های یوسف محقق شد و مصر در اختیار فراعنه قرار گرفت و آنها برای جلوگیری از پدیدار شدن موعود، بنی اسرائیل را تحت فشار قرار دادند تا آنجا که حتی دست به کشتن نوزادان پسر زدند و این دوران چهارصد سال طول کشید تا موسی بدنیا آمد.

۱. بقره، آیه ۱۳۳.

۲. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۳۸.

۲- کودکی و رسالت حضرت موسی چگونه گذشت؟

سختگیری قبطیان و پیگیری منجمان مانع از تحقق اراده الهی نشد و موسی بن عمران بن قهاث بن لاوی بن یعقوب در حدود سالهای ۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ قبل از میلاد بدنیا آمد و در آغوش فرعون رشد کرد و در جوانی در یکی از بازرسی‌ها برای فریادرسی از یک بنی اسرائیلی (عبری)، یک قبطی را کشت و پس از درگیری دوم با قبطیان بخاطر نجات جان خود از مصر گریخت و به مدائن که در مرز بین صحرای سینا و حجاز است رفت. و پس از ده سال خدمت برای شعیب به سوی مصر بازگشت. در راه بازگشت در سرزمین طور به رسالت برگزیده شد و به او دستور داده شد: ای موسی به سوی آن مردم ستمکار قوم فرعون برو، آیا نمی‌خواهند پرهیزکار شوند؟ موسی گفت: می‌ترسم مرا تکذیب کنند و سینه‌ام تنگ می‌گردد و زبانم باز نمی‌شود، پس به سوی هارون بفرست و از طرفی آنان بر گردن من خونی دارند که می‌ترسم مرا بکشند، فرمود: نه چنین نیست، نشانه‌های ما را ببرید که ما با شما شنونده‌ایم، پس به سوی فرعون بروید و بگوئید ما پیامبر پروردگار جهانیانیم تا بنی اسرائیل را با ما بفرستی.^۱

موسی علیه السلام دو مأموریت خود را که دعوت فرعون به ایمان به خدا و خارج کردن بنی اسرائیل از چنگ فرعون بود، انجام داد و پس از کشمکش‌های فراوان که از جمله آنها غلبه بر سحر ساحران و فرود آمدن بلاهای نه گانه بر سر فرعونیان بود، موسی شبانه و مخفیانه ششصد هزار نفر بنی اسرائیل را از دریا عبور داد و به دنبال آنان فرعون و فرعونیان گرفتار دریا شدند و هلاکت یافتند.

با وجود خلأ قدرت در مصر، مأموریت موسی استقرار بنی اسرائیل در فلسطین و قدس بود، چون آنجا شاهراه بود که در سمت بالا با روم و در سمت پایین مصر و آفریقا و در شرق خاورمیانه و در سمت غرب آن دریای مدیترانه قرار داشت که از مناطق مهم اقتصادی دنیا است. موسی، بنی اسرائیل را پس از نجات از مصر و فرعونیان ساماندهی کرد و برای آنان از جانب خدا الواح و کتاب آسمانی آورد - اما بنی اسرائیل با گرایش به بت پرستی (که برای ما نیز همانند آنها

۱. شعراء، آیه ۱۰ تا ۱۶.

خدایی بساز)^۱ و گوساله پرستی (سپس گوساله را به پرستش گرفتید)^۲ طمع کاری (که ما بر یک نوع غذا تاب نداریم)^۳ و (اینکه خدا را به ما آشکارا بنمای)^۴ و پرسش‌های لجوجانه و بیهوده مانند درخواست خصوصیات گاو که مأمور به ذبح او بودند،^۵ در این دوران موسی را با سختی آزرده و پس از یک سال سکونت در اطراف کوه سینا، موسی بنی اسرائیل را به سمت قدس حرکت داد و آنان قبل از ورود به فلسطین چند ماه در منطقه فاران توقف کردند و با اطلاع از نیرومندی و قد بلندی ساکنان فلسطین از دستور موسی برای ورود به سرزمین موعود امتناع ورزیدند و گفتند: تا آنها در آن شهرهستند ما هرگز پای در آن نمی‌گذاریم تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید که ما همین جا می‌نشینیم.^۶

نتیجه این نافرمانی این شد که خداوند سرزمین موعود را برای این نسل از بنی اسرائیل ممنوع کرده و به فرموده قرآن و تورات آنان را به واسطه نفرین حضرت موسی(ع) به مدت چهل سال در اطراف فلسطین به تیه (سرگردانی) دچار ساخت^۷ و موسی(ع) در همین مدت از دنیا رفت و بنی اسرائیل هنوز قبر پیامبرشان را نمی‌دانند، زیرا او در دوران سرگردانی آنان رحلت کرد. وفات او حدوداً ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد بود.

۳- پس از موسی بر بنی اسرائیل چه گذشت؟

یوشع بن نون که از نوادگان یوسف بود جانشین موسی گردید و پس از موسی بنی اسرائیل نزد او رفتند و از او یاری خواستند، او گفت: باید «ارض کنعان» را بگیرید. فلسطین و سواحل شرقی رود اردن به جهت سکونت کنعانی‌ها در آن «ارض کنعان» نامیده می‌شد که بعداً فلسطین نام گرفت.

۱. اعراف، آیه ۱۳۸.

۲. بقره، آیه ۵۱.

۳. بقره، آیه ۶۱.

۴. نساء، آیه ۱۵۳.

۵. بقره، آیه ۶۷.

۶. مائده، آیه ۲۴.

۷. مائده، آیات ۲۴ تا ۲۶.

بنی اسرائیل آمادگی خود را اعلام کردند و از اردن حرکت کرده و از رودخانه اردن گذشته و وارد فلسطین شدند. اولین شهری که تصرف کردند، شهر «اریحا» بود و سپس شهر «عی» و «گبعون» و مصر. یوشع بیشتر فلسطین و نواحی شرقی رود اردن را فتح کرد هرچند بخش‌هایی از آن در دست قبایل ساکن کنعان که به سختی در مقابل بنی اسرائیل مقاومت کردند باقی ماند - یوشع شهر «شلوه» را محل اجتماع قرار داد و بنابر وصیت موسی، تمام شهرهای فلسطین را میان اسباط تقسیم کرد - و هر سبط منطقه نصیب شده‌اش را به نام خود کرد. بدین صورت که: دو سبط رؤین و گاد در شرق رود اردن جای گرفتند و دو سبط یهودا و شمعون در جنوب فلسطین و اسباط تفتالی و آشیر و زبولون به شمال فلسطین و سبط «سیاکار» در سواحل غربی رود اردن و سبط افرایم، منسی، بنیامین و دان نیز در مرکز فلسطین جای گرفتند و در این میان اعقاب لاوی چون ریاست کهنات بنی اسرائیل را بر عهده داشتند، سهمی نیافتند و در میان اسباط دیگر پراکنده شدند.

یوشع بعد از استقرار دادن بنی اسرائیل در فلسطین با درایت به اداره آنان پرداخت و از آنان مردمانی متدین ساخت و پس از ۲۰ سال در حدود سال ۱۱۵۰ قبل از میلاد فوت کرد.^۱ بعد از وفات یوشع، بنی اسرائیل جانشینی برای او انتخاب نکرد و هر سبطی به طور مستقل اداره امور خود را به دست گرفت و در موارد لازم شورایی به نام «زغنیم» تشکیل می‌شد و مشکلات را حل و فصل می‌نمود. آن دوره، دوره «قضاوت» نام گرفت، زیرا اگر سبطی مورد هجوم بیگانگان قرار می‌گرفت، شورای زغنیم هر قبیله یک نفر لایق را انتخاب می‌کرد و امور را بدست او قرار می‌داد تا دوباره امنیت برگردد و پس از آن سپاه منحل و آن حاکم کنار می‌رفت، این رهبران قاضی نام گرفتند که «سموئیل» مشهورترین آنها بود.

۴- طالوت چه نقشی در بقاء بنی اسرائیل و یهودیان داشت؟

سموئیل آخرین قاضی بنی اسرائیل بود که فرماندهی جنگ بر مهاجمین را بدست گرفت و مانع پیشروی آنها شد. وی در میان بنی اسرائیل و مسلمانان از پیامبران حساب می‌شود که در قرآن به او اشاره شده است که: سران بنی اسرائیل به پیامبر خود گفتند: پادشاهی برای ما بگمار تا در راه

۱. تاریخ یهود، ص ۱۹۴.

خدا پیکار کنیم... و پیامبرشان به آنان گفت: خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است و...^۱

طالوت که جوانی فقیر و گمنام، اما نیرومند و خوش اندام و از نوادگان بنیامین بود توسط سموئیل فرمانده جنگ انتخاب شد و پس از پیروزی بر جالوت به عنوان اولین پادشاه بنی اسرائیل انتخاب شد و ۴۰ سال بر بنی اسرائیل سلطنت کرد. او سپاه خود را برای دفع مهاجمین آماده ساخت و سربازان را به نوشیدن آب امتحان کرد.^۲

داود عليه السلام که از نوادگان یهودا بود با فلاخن خود جالوت را کشت و بخاطر این درخشش مورد توجه طالوت قرار گرفت و حدوداً ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد و بعد طالوت او به سلطنت رسید در قرآن درباره او آمده است: و خداوند او را پادشاهی و حکمت ارزانی داشت و آنچه می‌خواست به او آموخت.^۳

همچنین قرآن او را از پیامبران و صاحب کتاب زبور معرفی کرده است.^۴ داود، اورشلیم را به عنوان پایتخت برگزید و بعد از تصرف کوه صهیون، بر فراز آن قصری برای مقر حکومت خود ساخت و آنجا ساکن شد. این قسمت از شهر به نام شهر داود معروف شد. داود قدس را بنا نهاد و قصد داشت معبدی بزرگ در اورشلیم بسازد که مرگ به او اجازه نداد و بعد از ۴۰ سال حکومت فوت کرد و ساختن معبد را به وصی خود سلیمان سفارش کرد.

سلیمان در ۲۰ سالگی سومین پادشاه بنی اسرائیل گردید، خداوند برای اثبات قدرت خود، قدرت بی‌ظنیری را در اختیار او قرار داد، آن‌طور که باد مسخر او و حیوانات و جنیان زیر فرمان او بودند.^۵

حضرت داود و سلیمان هر دو در حفظ دین حضرت موسی، زنده ماندن روحیه توحیدی و تدین مردم همت بسیار کردند که زبور حضرت داود و مزامیر حضرت سلیمان نشانه آن است. و

۱. بقره، آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲.

۲. بقره، آیه ۲۴۹.

۳. بقره، آیه ۲۵۱.

۴. نساء، آیه ۱۶۳.

۵. ص، آیه ۳۵؛ بقره، آیه ۸۱ و نمل، آیه ۱۷.

واقعه ملکه سبا^۱ که در یمن کنونی بوده است نشان می‌دهد که آنان در صدد گسترش حکومت دینی و الهی بوده‌اند.

سلیمان بنا به وصیت پدرش داود، معبد اورشلیم (مسجد الأقصى) را ساخت که به هیکل سلیمان معروف شد و آن اقدامی بزرگ در معماری بود که با صرف اموال بسیار و نیروی انسانی فراوان تحقق یافت و پس از آن سلیمان تابوت عهد را از کوه صهیون به قدس انتقال داد و او نیز پس از چهل سال سلطنت باشکوه فوت کرد و او را کنار پدرش دفن کردند.

۵- بخت النصر با یهودیان چه کرد؟

بعد از سلیمان حکومت حق فروپاشید و با پایان دوران پرشکوه حکومت داود و سلیمان عليه السلام دوباره یهود دچار اختلاف و آشوب‌های داخلی شد و ۶۰۰ سال قبل از میلاد، اورشلیم توسط مصریان و طرفداران داخلی آنان سقوط کرد و معبد سلیمان غارت شد و بسیاری از نجبا و اعیان آن شهر به «بابل» تبعید شدند.

در سال ۵۸۶ ق م بخت النصر پادشاه «بابل» به بنی اسرائیل حمله کرد؛ بیت المقدس را ویران ساخت و هفتاد هزار نفر را کشت و تمام تورات را نابود کرد و سوزانید و اموال کشته‌گان را به یغما برد و زنان و اسیران را روانه بابل کرد که نزدیک به یک قرن آنها در بابل ماندند و در سال ۴۵۷ قبل از میلاد، کورش بابل را گشود و اسیران یهود را آزاد ساخت و اجازه داد آنها به مراکز خود برگردند و تورات را دوباره بنویسند. عزیر که در لسان یهود «عزراء» است، تورات را حفظ داشت و او تورات را بازنویسی کرد و به خاطر این خدمت میان یهودیان «ابن الله» نامیده شد؛ در قرآن است که: یهودیان گفتند: عزیر فرزند خدا است^۲ که آنان شاید ابتدا بخاطر احترام و تکریم او را فرزند خدا نامیدند، اما قرآن گزارش می‌دهد که آنان این احترام را تا حد اعتقاد به ربوبیت رساندند، قرآن می‌فرماید: آنان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به ربوبیت گرفتند.^۳

۱. نمل، آیات ۲۰ تا ۴۴.

۲. توبه، آیات ۳۰.

۳. توبه، آیه ۳۱.

یهود به اورشلیم بازگشتند و بر اساس مذهب بنی اسرائیل د قبل از اسارت بابلی، مذهبی نوین که آن را «دین یهود» گویند، بوجود آوردند که کتاب مقدس آنان همان کتاب موسی و تورات بود، اما سر رسته تمام امور در دست کاهنان و احبار قرار گرفت.

در حدود سالهای ۳۰۰ قبل از میلاد، اسکندر مقدونی مصر و فلسطین را فتح کرد و یهودیان در سیطره حکومت و فرهنگ یونانیان قرار گرفتند، اما در هفتاد میلادی دوباره اورشلیم بدست رومیان ویران شد و از آن پس یهودیان در مناطق مختلف جهان پراکنده شدند و دیگر هرگز به آن اجتماع و امنیت دست نیافتند.

۶- واکنش یهود به ظهور مسیح و اسلام چه بود؟

حضرت عیسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل به پیامبری برگزیده شد تا آنان را از خواسته‌ها و ادعاهای باطل و اختلاف‌ها دور کند و آنان را به عمل به تورات سفارش نماید.^۱

عیسی با آنان نجنگید، زیرا آنان بت پرست نبودند اما دچار انحراف به مادی گری و استفاده ابزاری از دین در مسیر اهداف دنیاگرانه گشته بودند و آنان چون عیسی را مانع و رسوا کننده خود و کارهایشان یافتند با او ستیز کردند و چون عیسی دریافت که به او ایمان نمی‌آورند، گفت: چه کسانی در راه خدا یاران من هستند؟ حواریون گفتند: ما یاران خداییم.^۲ با تحریک یهودیان، حکومت مرکزی، یاران عیسی را تحت تعقیب قرار داد. دادگاه عالی یهود او را محکوم به مرگ کرد و سربازان رومی او را دستگیر کرده و پس از محاکمه به گمان خود او را به صلیب کشیدند، گرچه اسلام می‌گوید: او را نکشتند و به دار نیاویختند.^۳

قرآن می‌فرماید: ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیامبرانی بر ایشان فرستادیم، هرگاه پیامبری چیزی بر ایشان بر خلاف دلخواهشان می‌آورد، گروهی را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند.^۴

۱. زخرف، آیه ۶۳.

۲. آل عمران، آیه ۵۲.

۳. نساء، آیه ۱۵۷.

۴. مائده، آیه ۷۰.

پس از ظهور اسلام همین رویه را در پیش گرفتند. آنان هرگاه می‌توانستند انبیاء الهی را می‌کشتند اگر نمی‌توانستند آنان را تکذیب می‌کردند.

آنان با اطلاع از نشانه‌های پیامبر و محل حکومت حضرت، حدود ۳۰۰ سال قبل از هجرت، با ادعای یافتن پیامبر آخر الزمان و ایمان او به مدینه هجرت کردند.

قبلاً یهود مدینه، هنگام درگیری با عرب، وعده پیروزی خود را به همراه پیامبر موعود بر عرب‌های ساکن مدینه می‌دادند. اما چون رسول خدا ﷺ به نبوت رسید و به مدینه هجرت کرد به دشمنی با او روی آوردند قرآن می‌فرماید: و چون ایشان را از جانب خدا کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است، آمد و از دیرباز بر کسانی که کافر بودند، پیروزی را می‌جستند، ولی همانکه آنچه را می‌شناختند برایشان آمد، انکارش کردند سپس لعنت خدا بر کافران باد.^۱

و به پیمان حسن همجواری و عدم تعرض و مزاحمت با اسلام و مسلمین که با پیامبر خدا بسته بودند وفادار نماندند و همواره دنبال مفسده‌جویی بودند تا آنکه در جنگ احزاب آشکارا با کفار قریش همکاری کردند و به نبرد با پیامبر اسلام پرداختند. برای همین خداوند آنان را بزرگترین دشمنان اسلام خواندو گفت: مسلماً یهودیان و مشرکین را دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت.^۲

لذا پیامبر اسلام(ص) بعد از جنگ احزاب، با بنی قریظه و یهودیان خیبر و قبائل هم پیمان آنان، مبارزه کرد و آنان را شکست داد.

۷- صهیونیست چگونه شکل گرفت؟

در سال پانزدهم هجری و قرن هفتم میلادی مسلمانان به طور مسالمت آمیز بیت المقدس را فتح کردند و از آن زمان تا پایان قرن نوزدهم، فلسطین در تصرف مسلمانان بود. در پایان این قرن اولین جرقه‌های تشکیل صهیونیسم زده شد صهیونیسم از «صهیون» که نام کوهی در جنوب غربی بیت المقدس است گرفته شده است. در سال ۱۸۹۶ هررتزل کتاب «دولت یهود» را نوشت و حل مشکل یهودیان را ایجاد دولت مستقل یهودی در سرزمین متعلق به آنها دانست.

۱. بقره، آیه ۸۹.

۲. مائده، آیه ۸۲.

هرتزل در ۱۸۹۷ اولین کنگره صهیونیستی را در شهر پازل سوئیس با حضور ۲۰۴ نماینده یهودیان ساکن مناطق مختلف جهان تشکیل داد و از طریق آن اقلیت‌های یهودی را به پشتیبانی از طرحش فرا خواند. و آنجا سازمان جهانی صهیونیستی تشکیل گردید - هرتزل در پایان کنگره اول در خاطراتش نوشت: من در همین جا (شهرپازل) دولت یهودی را بنا کردم.

در سال ۱۸۹۸ میلادی کنگره دوم در شهر پازل با حضور ۳۴۹ نماینده از ۹۱۳ اتحادیه ملی صهیونیستی برگزار شد که هدفش جذب اقلیت‌های یهودی و تأسیس صندوق یهودی «مهاجرت و اسکان» بود.

در سال ۱۹۰۱ هرتزل از سلطان عبدالحمید امپراتور عثمانی خواست، یهودیان بتوانند اراضی موات فلسطین را آباد کنند، اما سلطان عثمانی نپذیرفت. از همان زمان یهودی‌ها آغاز به خرید زمین در فلسطین کردند. انگلستان امتیاز استعمار اوگاندارا را برای صهیونیست‌ها پیشنهاد کرد که پس از مرگ هرتزل در سال ۱۹۰۴ کنگره یهود با مرکزیت اوگاندا مخالفت کرد و گفت: یا فلسطین یا منطقه‌ای نزدیک آن.

در ۱۹۰۸ سران صهیونیسم در کنگره هشتم در لاهه تصمیم جدی برای ایجاد وطن ملی گرفتند و دستور تأسیس شرکت خرید زمین در فلسطین صادر شد. بعد از جنگ جهانی اول که در سال ۱۹۱۴ آغاز شد. کشورهای سوریه، لبنان، فلسطین از تسلط عثمانی‌ها خارج شده و به قیومیت انگلیس درآمد. همان زمان پیشنهاد تشکیل یک دولت یهودی تحت نظارت انگلیس در فلسطین داده شد که در سال ۱۹۱۷ وزیر خارجه انگلیس در اعلامیه «بالفور» با آن موافقت کرد.

در ۱۹۲۰ کنگره‌ای فراگیر در لندن تشکیل شد و «وایزمن» به ریاست سازمان صهیونیستی رسید و در آن کنگره صندوق تأسیس فلسطین به عنوان بازوی مالی جنبش صهیونیسم برای اسکان یهود در فلسطین ایجاد شد. در کنگره دوازدهم در سال ۱۹۲۱ وایزمن خواستار مشارکت ملت یهود در سازندگی «سرزمین اسرائیل» شد.

در سال ۱۹۴۷ سازمان ملل با صدور قطع نامه‌ای کشور فلسطین را به دو کشور یهودی و عربی تقسیم کرد.

در سال ۱۹۴۸ صهیونیست‌ها تشکیل «دولت اسرائیل» را در فلسطین اعلام کردند و ترومن رئیس جمهور آمریکا آنها تأیید کرد و در این سال اولین جنگ اسرائیل با مردم فلسطین به وقوع پیوست که با آنکه صهیونیست‌ها در سال ۱۹۱۷ سه و نیم درصد و در سال ۱۹۴۷ شش و نیم درصد از خاک فلسطین را در دست داشتند، پس از این جنگ ۷۸ درصد از خاک فلسطین را

تصرف کردند هم چنین در آن جنگ نزدیک یک میلیون فلسطینی آواره شدند. بعد در سالهای ۱۹۵۶ جنگ دوم و در سال ۱۹۶۷ جنگ سوم اتفاق افتاد که یهودی‌ها به مدت شش روز بلندی‌های جولان و کرانه باختری نوار غزه و تمام صحرای سینا را تصرف کردند و در سال ۱۹۷۳ نیز با حمایت آمریکا جنگ به نفع یهودی‌ها پایان یافت و از آن زمان فلسطینیان همواره مورد ظلم و ستم و آوارگی بوده‌اند و جز با حرکت‌های شهادت طلبانه و انتفاضه راهی برای به دست آوردن حق خود نداشته‌اند. البته در عصر حاضر قوم یهود به صهیونیست‌های جنایتکار منحصر نمی‌شوند و در سراسر جهان یهودیانی هستند که مخالف جدی شکل‌گیری، حکومت، ظلم و جنایت صهیونیست‌ها می‌باشند.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- تحقیقی در دین یهود، جلال‌الدین آشتیانی.
- ۲- تاریخ یهود، علی شاهمرادی.
- ۳- تبار انحراف، موسسه لوح و قلم
- ۴- تاریخ جامع ادیان، جان بایر ناس
- ۵- فلسطین و صهیونیسم، مرتضی شیروودی
- ۶- سرگذشت فلسطین، اکرم زعیتز
- ۷- آشنایی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی

محور هفتم

نقد آئین یهود چیست؟

اسلام، دین یهود را مانند دیگر ادیان، دین الهی دانسته و برای شریعت و پیامبرانش احترام قائل است. نام حضرت موسی بیشتر از نام دیگر انبیاء در قرآن آمده است. آن دین مانند همه ادیان الهی اعتقاد به سه اصل توحید و نبوت و معاد دارد. نام خاص خدا در دین یهود «یَهْوَه» است. از جمله آنچه حضرت موسی در الواح برای قوم خود آورد، ده حکم بسیار مهم معروف به ده فرمان است که عبارتند از:

- ۱- برای خود خدایی جز من نگیرید.
- ۲- به بت سجده نکنید.
- ۳- نام خدا را به باطل نبرید.
- ۴- شنبه را گرامی بدارید.
- ۵- پدر و مادر را احترام کنید.
- ۶- کسی را به قتل نرسانید.
- ۷- زنا نکنید.
- ۸- دزدی نکنید.
- ۹- بر همسایه شهادت دروغ ندهید.
- ۱۰- به اموال و ناموس همسایه طمع نورزید.

با این حال به علت اینکه اراده الهی این نبود که دین یهود شریعت جاویدان باشد و وعده‌ای از جانب خدا بر حفظ و مصونیت او از تحریف داده نشده بود، این آئین به مرور زمان دچار آسیب و بازنویسی و تحریف معنوی و لفظی گشت و نقدهایی که در ذیل می‌آید همه آسیب‌هایی است که از این جهت دامنگیر دین یهود گردید:

۱- حرص شدید به مادیات و ثروت اندوزی و رباخواری:

قرآن آنان را حریص‌ترین مردم و حتی حریص‌تر از مشرکین می‌داند: «و آنان را مسلماً حریص‌ترین مردم به زندگی و (حتی حریص‌تر) از مشرکین خواهی یافت هر یک از آنان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند»^۱.

همچنین در مورد رباخواری آنان و خوردن مال مردم به باطل می‌فرماید: و به سبب ربا گرفتنشان با آنکه از آن نهی شده بودند و خوردن مال مردم به ناروا، و ما برای کافران آنان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.^۲

۲- روحیه تبعیض نژادی و نژاد پرستی:

نه فقط صهیونیست‌ها، بلکه یهودیان از قدیم خود را قوم برگزیده، می‌خواندند. در تلمود آمده است که اسرائیل به دانه زیتون شبیه است چرا که زیتون امکان آمیختن با مواد دیگر را ندارد. همچنین در تلمود آمده است: روح یهودی‌ها از روح دیگران برتر است زیرا روح یهود جزء خدا می‌باشد و بهشت مخصوص یهود است و هیچ کس به غیر از آنها داخل آن نمی‌شود... بر هر یهودی لازم است که ملک‌های دیگران را خریداری کند تا آنها صاحب ملکی نباشند و همیشه سلطه اقتصادی با یهود باشد.^۳

آری خداوند به آنان فرمود: «ای بنی اسرائیل به یاد آورید نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم و شما را بر جهانیان برتری دادم»،^۴ اما این عنایت برای تدین و روحیه بندگی در جهان به آنان داده شد اما آنان دچار اشتباه بزرگی شدند و گمان کردند خداوند نژاد آنان را برتر قرار داده، در حالی

۱. بقره، آیه ۹۶.

۲. نساء، آیه ۱۶۱.

۳. دنیا بازیچه یهود، ص ۱۲۰، حسینی شیرازی.

۴. بقره، آیه ۴۷.

که نزد خداوند برتری فقط به ایمان است. ولی آنان پا را فراتر گذاشته و گفتند: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾؛ یهود گفتند: دست خدا بسته است.^۱

اداره حاکمیت جهان به دست ما سپرده شده است و اکنون نیز نقشه تصرف نیل تا فرات در راستای دسترسی به چنین اندیشه‌ای است.

۳- دوری از صفات انسانی و کشتن انبیاء:

آنان با دوری از معارف الهی و بجای قبول و پیروی از دستورات انبیاء آنان را تکذیب کرده یا می‌کشتند. قرآن می‌فرماید: «ما از بنی اسرائیل سخت پیمان گرفتیم و به سوی آنان پیامبرانی روانه کردیم، هر بار پیامبری چیزی بر خلاف دلخواهشان می‌آورد، گروهی را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند».^۲

حضرت یحییٰ علیه السلام و حضرت زکریا علیه السلام از جمله پیامبرانی بودند که توسط یهود کشته شدند و جریان به صلیب کشیدن حضرت عیسی علیه السلام نیز توطئه آنان بود که ناکام ماند، قرآن می‌فرماید: «این طائفه بر دین خود نیز استوار نیستند و گرنه چگونه دست خود را به قتل انبیاء آلوده کردند، بگو اگر مؤمن بودید، پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می‌کشتید؟»^۳ این کارها نشانه شدت قساوت قلب آنان است که فرمود: «سپس دل‌های شما پس از این واقعه سخت گردید، همانند سنگ یا سخت‌تر از سنگ».^۴

۴- عدم پذیرش مسیحیت و اسلام:

خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت که آنان به رسولان الهی ایمان بیاورند ولی آنان آن میثاق را نقض کردند و از فرمان الهی سرباز زدند، «و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل ... و امنتهم برسلی؛ خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت که ... و به فرستادگانم ایمان بیاورند ... پس به سزای پیمان شکستن آنان، لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم».^۵

۱. مائده، آیه ۶۴.

۲. مائده، آیه ۷۰.

۳. بقره، آیه ۹۱.

۴. بقره، آیه ۷۴.

۵. مائده، آیات ۱۲ - ۱۳.

و برای فرار از حق، دست به تحریف کلام الهی زدند: «آیا طمع دارید آنان ایمان بیاورند با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند، سپس بعد از فهمیدنش آنرا تحریف می‌کردند و خودشان هم می‌دانستند»^۱.

و یا «کتاب خدا را پشت سر افکندند»^۲. زیرا تصدیق فرستاده خدا را می‌کرد.

۵- پایبند نبودن به پیمان حسن همجواری و عدم تعرض به مسلمانان:

چنانچه در قسمت قبل آمد که آنان پیمان خود با رسول خدا ﷺ را شکستند و در جنگ احزاب با کفار همکاری کردند.

۶- شبهه در صحت انتساب تورات فعلی با تورات اصلی:

در بخش عهد قدیم، کتاب دوم تواریخ ایام، باب ۳۴ سخن از پیدا شدن دوباره تورات دارد که معلوم می‌شود تورات نزد بنی اسرائیل نبوده و زمانی مفقود بوده و بعد پیدا یا بازنویسی شده است. و در تورات در باب ۳۴ سفر تثبیه و باب ۳۶ سفر پیدایش شرح وفات و دفن حضرت موسی آمده است که معلوم می‌شود این مطالب پس از حضرت موسی به تورات اضافه شده است در حالی که ایندو سفر از جمله پنج سفر اصلی است که تورات را تشکیل می‌دهند.

همچنین ایان باربور در مقدمه کتاب علم و دین می‌نویسد: برخی از قسمت‌های تورات ۸۰۰ سال بعد از وفات حضرت موسی نوشته شده است.^۳

و در تاریخچه یهود گذشت که بنابر نظر مورخان بعد از حمله بخت النصر به فلسطین او تورات را نابود کرد و بعد عزیر آنرا برای یهود بازنویسی کرد.

۷- نسبت‌های ناروا به انبیاء در تورات:

در تورات کنونی نسبت‌های ناروای فراوانی به انبیاء داده شده که مسلماً با ساحت عصمت و نبوت آنان ناسازگار است، مانند نسبت زناى محصنه به حضرت داود و شرب خمر و زنا با محارم به حضرت لوط و نسبت جسمانیت و تجسم به خدا.

۱. بقره، آیه ۷۵.

۲. همان، آیه ۱۰۱.

۳. علم و دین، ایان باربور، ترجمه خسروشاهی، ص ۱۳.

۸- اعتقاد به پسر خدا بودن عَزِیر:

قرآن به صراحت می‌گوید: «چنانچه مسیحیان گفتند مسیح فرزند خدا است، یهودیان نیز گفتند عزیر فرزند خدا است؛ «و قالت الیهود عَزِیر ابن الله و قالت النصراری المسیح ابن الله»^۱. گذشت عزیر همان عزراء در زبان یهود است که بعد از نابود شدن تورات توسط بخت النصر او تورات را از حفظ داشت و دوباره آنرا نوشت و منجی یهود نام گرفت. بعضی گفته‌اند: پسر خدا دانستن عزیر از باب اضافه تشریفی است که مراد آنان از آن توصیف یک نوع احترام و تکریم است، چنانچه آنان ملّت خود را ابناء الله می‌دانند اما با توجه به عطف مسیح بر عزیر در آیه شریفه و اعتقاد به ربوبیت او نزد مسیحیت، این ادعا صحیح نیست. چنانچه در باب مسیحیت نیز خواهیم گفت توجیه اعتقاد به ربوبیت مسیح و نفی تثلیث درست نیست و منافی صریح آیه قرآن است. در این جا نیز قرآن با صراحت می‌گوید: یهود گفتند عزیر پسر خدا است، علاوه بر آنکه در آیه بعد دارد که آنان علماء و رهبان خود را و مسیح را نیز به عقیده باطل خود به ربوبیت گرفتند.^۲

به هر حال اگر یهودیان امروز هم عزیر را فرزند خدا ندانند، ولی در زمان رسول خدا(ص) و نزول قرآن چنین عقیده‌ای بین آنان وجود داشته وگرنه یهودیان ساکن مدینه نسبت به این انتساب سکوت نمی‌کردند و مخالفت خود را با آن ابراز می‌کردند، پس این اعتقاد بین یهود وجود داشته و آنان آنرا انکار نکردند، هرچند بعد آن را توجیه کرده و نامگذاری عزیر به «ابن الله» را به عنوان یک احترام معرفی می‌کنند.

۹- کم رنگی معاد در تورات:

نویسنده کتاب «تحقیقی در دین یهود» گفته است: از روایات کتاب مقدس چنین برمی‌آید که اسرائیلیان به زندگی پس از مرگ، روح، کیفر، پاداش و بهشت و جهنم معتقد نبوده‌اند. مردگان و یا سایه انسانها به سرزمین اموات که «شئول» نام دارد می‌رفتند، ولی مشخص نبود در آنجا چه سرنوشتی دارند.^۳

۱. توبه، آیه ۳۰.

۲. همان، آیه ۳۱.

۳. تحقیقی در دین یهود، ص ۲۷۳، جلال الدین آشتیانی.

نویسنده کتاب خلاصه ادیان نیز تصریح دارد که: بر خلاف مسلمین و نصاری، یهودیان اعتقاد روشنی به آخرت و روز جزا ندارند و سزا و جزای عملی انسان را بیشتر در این جهان می‌دانند.^۱

در کتاب گنجینه‌ای از تلمود گفته شده: این مسئله بین گروه‌های کلامی یهودیان اختلافی است. گروهی مانند فرسیان معتقد به معاد هستند و آنرا جزء اصول دین خود می‌دانند و انکار آنرا گناهی بزرگ می‌شمارند، اما گروهی مانند صادوقیان معتقدند: با مردن جسم، روح نیز معدوم می‌شود و مرگ پایان موجودیت انسان است. دلیل انکار رستاخیز مردگان توسط صادوقیان این بود که در اسفار پنجگانه تورات ذکر از این موضوع نیامده است و فقط در تورات شفاهی که مورد قبول آنها نبود، سخن از آن به میان آمده است.

علاوه بر صادوقیان، سامراه‌ای‌ها نیز اعتقاد به رستاخیز مردگان را انکار می‌کردند و گروهی از علماء یهود معتقدند که زندگی آینده، پاداشی است که تنها به کسانی که لایق آن باشند، داده خواهد شد.

و برخی از دانشمندان یهود گفته‌اند: فقط مردگانی که در خاک سرزمین اسرائیل خفته‌اند از تجدید حیات بهره مند خواهند شد و مردگان خارج از آن سرزمین زنده نخواهند شد.^۲ خلاصه اینکه: در تورات بیان صریحی بر معاد نیست و فقط اشاراتی است که بعضی دلالت آنها را بر رستاخیز پذیرفته و بعضی انکار کرده‌اند و اصل وجود معاد بین علمای یهود محل اختلاف است. اینها نتیجه بروز تحریف و در دست نبودن متون اصیل پیامهای الهی و کتابهای آسمانی در نزد پیروان یهود است و گرنه اصل معاد جزء اصول مسلم همه ادیان الهی است.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- تبار انحراف؛ موسسه لوح و قلم.
- ۲- تاریخ ادیان و مذاهب جهان؛ عبدالله مبلغی.
- ۳- آشنایی با ادیان بزرگ؛ حسین توفیقی.
- ۴- گنجینه‌ای از تلمود؛ ابراهام کهن
- ۵- سیر تحولی در دین‌های یهود و مسیح؛ یوسف فضایی.

۱. خلاصه ادیان، ص ۱۴۲، محمد جواد شکور.

۲. گنجینه‌ای از تلمود، ص ۳۶۷ - ۳۶۲، دکتر ابراهام کهن.

آیین مسیحیت چیست؟

۱- حضرت عیسی چگونه متولد و به پیامبری رسید؟

حضرت عیسی علیه السلام حدوداً دو هزار سال بعد از حضرت ابراهیم علیه السلام و هزار و دویست سال پس از حضرت موسی و بیش از ششصد سال قبل از هجرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. انجیل واژه عیسی را نجات دهنده معنا کرده است که امت خویش را از گناهانشان خواهد رها کند.^۱ و لقب مشهور آن حضرت، مسیح است که از معنای مسح شده (تدهین شده) گرفته شده است. در قوم بنی اسرائیل افراد برگزیده را برای مأموریت‌های مهم و مقدس با روغن مخصوصی تدهین می‌کردند.^۲

بر مبنای مندرجات انجیل حضرت عیسی در بیت لحم متولد شد و بعد در ناصریه سکنی گزید. مادر او حضرت مریم طبق قرآن کریم بانوی برگزیده و بهترین زنان عصر خود است که سوره‌ای در قرآن به نام اوست و او یکی از چهار زن برگزیده در تمام عالم است. «و هنگامی که

۱. انجیل متی، باب ۱.

۲. مسیحیت شناسی مقایسه‌ای، ص ۴۸.

فرشتگان گفتند: ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است.^۱

بر اساس منابع اسلامی مریم وقف خدمت در معبد شده بود و جز برای کارهای ضروری از معبد خارج نمی‌شد. فرشتگان خداوند چند بار با او سخن گفتند و در یکی از این ملاقات‌ها بشارت تولد عیسی را به او داده شد.^۲

پدر مریم، عمران بن ماثان از پیامبران خدا است و نسل او به سلیمان نبی می‌رسد و زکریا پیامبر سرپرستی او را قبول کرد.^۳

طبق آیات قرآن، مریم به اراده خداوند و با ملاقات روح الامین در حالی که مریم باکره بود و دست بشری به او نرسیده بود، باردار شد. در انجیل متی آمده است که او در عقد شخصی به نام یوسف نجار بود، اما قبل از آمیزش با همسرش، از روح القدس حامله شد و تا زمان تولد عیسی نیز با وی همبستر نشد.^۴

و در مورد دوشیزگی مریم در میان مسیحیان اختلاف است، کاتولیک‌ها و ارتدوکس‌ها، مریم را تا پایان عمر باکره می‌دانند، اما پروتستان‌ها معتقد به دوشیزگی مریم تا تولد عیسی ﷺ هستند و می‌گویند پس از تولد عیسی، او دارای چندین پسر و دختر شد.^۵

عیسی ﷺ پس از تولد اولین معجزه خود را برای اثبات پاکی و طهارت مادرش و خبر از پیامبر بودنش، با سخن گفتن در گهواره آغاز کرد؛ «گفت: من بنده خدایم، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است».^۶

عیسی ﷺ در حدود سی سالگی پیامبری خود را آغاز کرد.^۷ او با بیان موعظه‌های خود به مردم رسالت خود را آغاز کرد و در کنیسه‌های یهود یا در کشتزارها و در سر بازارها با مردم سخن می‌گفت و به آنان پند و اندرز می‌داد و برای حقانیت خود معجزات خود را به مردم نشان داد؛ معجزاتی مانند شفای مبتلایان به پیسی و بیماران زمین گیر و کور و کر و لال و شفای

۱. آل عمران، آیه ۴۲.

۲. همان، آیه ۴۵.

۳. همان، آیه ۴۴.

۴. انجیل متی، باب ۱.

۵. مسیحیت شناسی مقایسه‌ای، ص ۲۷.

۶. مریم، آیه ۳۰.

۷. انجیل لوقا، باب ۳.

دیوانگان، علاوه بر آنها از گل چیزی به شکل پرنده ساختن و در آن دمیدن و پرنده شدن به اذن خدا که در روایات آمده آن پرنده خفاش است^۱ و زنده کردن مردگان به اذن خدا که در انجیل و قرآن نیز آمده است.^۲

۲- مسیح چرا و چگونه به صلیب کشیده شد؟

دو نکته مهم باعث این امر شد:

یکی: محبوبیت فوق العاده عیسی بین مردم که به سبب روحیات مردم گرایانه، نشست و برخاست صمیمی با آنان، تواضع، فروتنی‌اش و شفای بیماران به دست او پیدا شد.

دوم: مخالفت صریح او با علمای فاسد و دنیا پرست یهود و مبارزه‌اش با راهبان و کاهنان تبهکار.

عیسی پس از سه سال موعظه در ناصره با شاگردانش برای انجام مراسم عید پاک به اورشلیم آمد. او چون به معبد آمد آنجا را پر از صرافان و دست فروشان و کیوتر بازان دید و به کمک شاگردان خویش آنان را بیرون ریخت و خود فریاد برآورد: خدا در کتاب آسمانی فرموده است: خانه من، مکان عبادت برای تمام قوم‌هاست، ولی شما آن را میعادگاه دزدان ساخته‌اید. هنگامی که کاهنان اعظم و سران قوم یهود از کار عیسی باخبر شدند نقشه قتل او را کشیدند.^۳

سران یهود فهمیدند عیسی دیگر فقط یک موعظه‌گر نیست، بلکه او تبدیل به یک مصلح انقلابی شده است، بدین خاطر دیگر نتوانستند او را تحمل کنند و او را در شورای عالی کاهنان یهود محاکمه کردند، اما در پی فرصت بودند تا بی سر و صدا عیسی را گرفته و بکشند تا مردم آشوب نکنند و یکی از دوازده شاگرد او به نام یهوذا اسخر یوطی به کاهنان اعظم قول داد عیسی را تسلیم آنان کند و آنها به او قول پاداش دادند و آنان او را دستگیر کرده و تحویل فرماندار رومی دادند و اعدام او را خواستار شدند و این چنین به گمان خود او را به صلیب کشیده و کشتند.^۴

صلیب کشیدن او در روز جمعه بود و همان روز دفن شد، ولی در یکشنبه بعد وقتی سر قبر او آمدند، دیدند در قبر باز است و دیدند داخل قبر فرشته‌ای با لباس سفید در طرف راست قبر

۱. لوقا، باب ۴ و ۷ و ۹ و یوحنا، باب ۵ و ۹ و مرقس باب ۲ و ۷ و ۸ و متی باب ۹.

۲. مائده، آیه ۱۱۰.

۳. مرقس، باب ۱۱.

۴. مرقس، باب ۱۱ تا ۱۵.

نشسته و او گفت: عیسی دوباره زنده شده است. عصر همان روز عیسی خود را به دو نفر از شاگردان نشان داد و بعد یازده نفر از آنان او را دیدند و به آنها گفت: باید به سراسر دنیا بروید و پیغام انجیل را به مردم برسانید.

اما قرآن صریحاً می‌فرماید ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾؛ آنان او را نکشتند و او را به صلیب نکشیدند، لکن امر بر آنان مشتبه شد.^۱

در روایات است که آنان در شب دستگیری عیسی علیه السلام شخص دیگری را به جای او دستگیر کردند که چهره او آن شب شبیه عیسی شده بود و او را به جای مسیح محاکمه و مصلوب کردند.

۳- حواریون چه کسانی هستند؟

حواریون، جمع حواری از ماده حور به معنای اصلاح کردن و شستن و سفید کردن است و درباره علت نامگذاری آنان به این نام احتمالات متعدد گفته شده که احتمال نزدیک این است که آنان به خاطر پاکی روح و قلب با صفا داشتن و تلاش در شستشوی مردم از آلودگی و گناهان به این نام نامیده شده‌اند.

در روایت است که از امام رضا علیه السلام سؤال شد چرا حواریون را حواریون نامیدند؟ حضرت فرمود به خاطر آنکه آنان جان خود را از هر آلودگی خالص کردند و دیگران را نیز به واسطه پند و اندرز از آلودگی گناه رهایی دادند.^۲

حضرت عیسی با آنکه شاگردان فراوان داشت، اما ۱۲ نفر از آنان تربیت یافتگان ویژه حضرت و فرستادگان خاص او برای تبلیغ دین مسیحیت بودند که در عربی حواریون و در دین مسیح به «رسولان» شهرت یافتند که نامشان عبارت است از:

۱- شمعون معروف به پطروس.

۲- اندراس برادر پطروس.

۳- یعقوب بن زبدي.

۴- یوحنا برادر یعقوب.

۵- فیلیپس.

۱- نساء، آیه ۱۵۷.

۲- علل الشرایع، ج ۱، باب ۷۲.

۶- برتولما

۷- متی عشار.

۸- توما.

۹- یعقوب بن حلفی

۱۰- یهودا برادر یعقوب.

۱۱- شمعون قانونی

۱۲- یهودا اسخر یوطی.

در چند جای قرآن از آنان یاد شده یکی آنجا که: «هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر و مخالفت کرد، گفت: یاور من به سوی خدا کیست؟ حواریون گفتند: ما یاور خداییم، به خدا ایمان آوردیم و گواه باش که ما تسلیم هستیم...»^۱

و این چنین آنان در پی یافتن حقیقت و تبلیغ دین دست از زندگی روزمره خود کشیده و به دنبال عیسی روانه شدند.

۴- مهمترین فرقه‌های مسیحیت کدامند؟

از میان فرقه‌های مختلف مسیحیت، سه فرقه بزرگ دارای بیشترین پیروان هستند که عبارتند از: الف: کاتولیک: آنان خود را نماینده حقیقی مسیح می‌دانند و معتقد به ریاست پاپ (واقع در واتیکان) بر تمام جامعه مسیحی هستند و آنان پاپ را مصون از خطا می‌دانند. مسیحیان کشورهای اروپایی مانند: فرانسه، انگلستان، اسپانیا و ایتالیا ... بیشتر پیرو این فرقه هستند.

ب: ارتدوکس: پیدایش این فرقه بیشتر جنبه جغرافیایی دارد تا اعتقادی که پس از تجزیه امپراتوری روم به روم شرقی و غربی در قرن پنجم میلادی، در کلیسای کاتولیک انشعاب حاصل شد و کلیسای شرقی، ارتدوکس نام گرفت و از کلیسای کاتولیک جدا شد. آنان عصمت پاپ را قبول ندارند، بلکه معتقد به عصمت کلیسای جامع یعنی مجموعه مؤمنان عیسوی هستند و بر خلاف کشیشان کاتولیک، کشیشان آنان ازدواج می‌کنند و مراسم عبادی را به زبان محلی خود می‌خوانند، نه به زبان لاتین. امروزه مسیحیان روسیه، یونان، بلغارستان، صربستان، آلبانی و رومانی بیشتر پیروی این فرقه هستند.

۱. آل عمران آیه ۵۲.

ج؛ پروتستان: این فرقه دومین و بزرگترین انشعاب از کاتولیک‌هاست که به سبب سخت‌گیری‌ها و انحرافات مذهبی این مذهب پیدا شد. مخالفت با قدرت الهی پاپ نقطه اصلی مبارزه پروتستان‌ها با کاتولیک‌هاست. از مهم‌ترین اصول پروتستان‌ها، ازدواج کشیشان، عدم نیاز به وجود روحانی در ارتباط با خدا، عدم اجبار اعتراف به گناه، عدم نیاز به کلیسا و روحانیت در فهم اصول عقاید است. آنان ریاست پاپ بر کلیسا را نیز به رسمیت نمی‌شناسند.

کشورهای آلمان، هلند، سوئد، دانمارک، فنلاند، سوئیس و کانادا و استرالیا و آفریقای جنوبی از کشورهایی هستند که پروتستان در آنجا طرفداران بیشتری دارد. همچنین آمریکا از مهم‌ترین مراکز پروتستان است.

امروزه حدوداً بیش از نیمی از مسیحیان جهان کاتولیک هستند و از نیمه دیگر، حدود سی درصد پروتستان و حدود پانزده درصد نیز ارتدوکس هستند.

تعمید، توبه، اعتراف، تناول، ازدواج، تلاوت کتاب مقدس، از اصول مراسم مذهبی این سه فرقه است، البته با اختلافات جزئی مانند اینکه پروتستان‌ها اعتراف را اجباری نمی‌دانند.

۵- آشوریان و آرامنه و کلدانیان، چه شاخه‌ای از مسیحیت هستند؟

این گروه‌ها از فرقه‌های مسیحیت نیستند، بلکه اقوامی هستند که مذهب مسیحیت دارند و در میان آنان از هر سه فرقه کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان یافت می‌شود که به لحاظ منطقه جغرافیایی به این اسامی نامیده شده‌اند که آشوریان منسوب به آشور یا آسور هستند که نام سرزمینی در بخش وسطای رود دجله و کوهستان‌های اطراف آن بوده است. آرامنه مسیحیان منسوب به ارمنستان هستند که زمانی جزء ایران بوده است و امروزه اکثر مسیحیان ایران از این قوم هستند و کلدانیان منسوب به کلدان که سرزمینی قدیمی در بخش جنوبی بین‌النهرین بوده است.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- مسیحیت؛ عبدالرحیم سلیمانی.
- ۲- آشنایی با ادیان بزرگ؛ حسین توفیقی.
- ۳- تاریخ ادیان و مذاهب جهان؛ عبدالله مبلغی.
- ۴- مسیحیت؛ سید محمد آل علی.
- ۵- تاریخ و کلام مسیحیت؛ محمد رضا زیبایی نژاد.

چه نقدهایی بر آیین مسیحیت وارد است؟

اسلام مسیحیت را از ادیان الهی می‌داند و احترام خاصی برای پیامبر این آئین، حضرت مسیح قائل است. مادر او را از زنان پاک و برتر می‌داند که سوره‌ای نیز در قرآن به نام اوست. در قرآن کریم پیروان حضرت مسیح را نزدیک‌ترین مردم از جهت دوستی به مسلمانان می‌داند، آنهم به خاطر وجود دانشمندان و رهبانان در میان آنان که تکبر نمی‌کنند و تعالیم اخلاقی و انسانی حضرت مسیح هنوز از آنان دور نشده است. «و قطعاً کسانی را که گفتند: ما نصرانی هستیم نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت، زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبابانی هستند که تکبر نمی‌کنند»^۱.

بنابراین آنان اگرچه در اصول دین با ما مشترک هستند، اما نقدهای مهمی نیز بر آنان وارد است که به برخی از آنها ضمن سؤالات ذیل بدان اشاره می‌شود:

۱- آیا کتاب انجیل موجود تحریف نشده و آسمانی است؟

آنچه به نام کتاب مقدس در دسترس است، شامل دو بخش عهد عتیق و عهد جدید است که اولی شامل کتاب‌های مقدس قبل از میلاد مسیح و دومی مجموعه کتاب‌های مقدس پس از مسیح علیه السلام است.

عهد عتیق مجموعه‌ای از ۳۹ کتاب است که دارای سه بخش است:

۱- بخش تاریخی (۱۷ کتاب اول).

۲- بخش حکمت و شعر و مناجات (۵ کتاب دوم)

۳- پیشگویی‌های انبیاء (۱۷ کتاب آخر)

فقط پنج کتاب اول بخش تاریخی عهد عتیق، تورات است که مشتمل بر پنج سفر (در لغت به معنای کتاب بزرگ) است: سفر پیدایش، سفر خروج، سفر لاویان، سفر اعداد و سفر تثنیه. همراه بودن این بخش‌ها در کتاب مقدس، برای این است که حضرت عیسی احکام و شریعتی جدای از شریعت یهود نیاورد. او در دوران حیاتش شریعت یهود را رعایت می‌کرد و بیشترین وجهه پیام حضرت، دعوت به امور اخلاقی و مبارزه با مفاسد اخلاقی و رفتاری بزرگان قوم یهود بود. در حقیقت او نقش اصلاح‌گری برای بنی اسرائیل را داشت و شریعت او بجز چند مورد همان شریعت حضرت موسی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

اما عهد جدید مشتمل بر ۲۷ کتاب و نامه و نگاشته است که ۴ کتاب اول آن انجیل‌های چهارگانه است که دارای اعتبار ویژه‌ای نزد مسیحیان است که انجیل متی و یوحنا توسط دو نفر از حواریون حضرت عیسی و انجیل مرقس و لوقا توسط تابعین حواریون نوشته شده است که هیچ یک از این انجیل‌ها در زمان حیات حضرت عیسی و توسط ایشان یا به دستور ایشان نگاشته نشده است. همه این انجیل حداقل ۳۰ سال پس از عروج حضرت عیسی نوشته شده است. نگارش انجیل متی را بین سالهای ۷۵ تا ۸۰ میلادی و انجیل یوحنا را اواخر قرن اول میلادی و انجیل لوقا را بین سالهای ۷۰ تا ۹۰ میلادی و انجیل مرقس را بین سالهای ۶۵ تا ۷۰ میلادی گفته‌اند.^۱

از نظر اسلام حضرت عیسی صاحب کتاب آسمانی به نام انجیل بوده است که بارها نام آن در قرآن آمده است^۲ و از آن به عنوان کتاب یاد شده نه صرف کلام شفاهی یا بشارت.^۳ روایات

۱. مسیحیت شناسی مقدسیای، ص ۱۴۶.

۲. آل عمران، آیات ۳، ۴۸ و ۶۵.

۳. مائده، آیه ۴۶؛ اعراف، آیه ۱۵۷؛ حدید، آیه ۲۷.

فراوانی نیز کتاب انجیل را یکی از کتابهای نازل شده در کنار تورات می‌شمارند که عبارات و الفاظ آن از سوی خدا فرستاده شده است.^۱

متأسفانه آن کتاب آسمانی باقی نمانده است و آنچه هست توسط پیروان حضرت عیسی و با فاصله تاریخی قابل توجهی نوشته شده است.

۲- چگونه مسیحیت قائل به تثلیث است؟

با اینکه مسیحیت خود را مانند یهودیت و اسلام یکتاپرست و از ادیان توحیدی می‌داند، در عین حال هر سه فرقه مسیحیت تثلیث را در کنار توحید از اعتقادات اساسی خود می‌دانند و خدا را دارای یک ذات و سه اقنوم و شخص می‌دانند، به دلیل اعتقاد به یکتایی ذات، خود را یکتاپرست و به دلیل اعتقاد به سه اقنوم، خود را معتقد به تثلیث می‌دانند. سه اقنوم در نزد آنان یکی خدای پدر است که خالق جهان است و یکی خدای پسر که همان مسیح است و سوم خدای روح القدس که خدای فعال است که در دل‌های بندگان حیات می‌دهد و به تعبیر دیگر، پدر اقنوم وجود و پسر اقنوم علم و روح القدس اقنوم حیات است.

جمع بین اعتقاد به سه اقنوم که در صفات خدایی و ازلیت و قدرت برابرند و بین یکتایی خدا، امری بس پیچیده و دشوار است که یا باید آن سه اقنوم را، سه تا ندانست و قائل به وحدت آنها شد، در حالی که آنها خصایصی دارند که از هم متمایزند و یا باید وحدت خدا یگانه را امری نسبی فرض کرد که با تعدد و تثلیث منافات نداشته باشد. اما حفظ تعدد و سه واقعیت متمایز با وحدت حقیقی آنها قابل پذیرش و توجیه عقلی نیست. یکی از کشیشان ارتدوکس در سمیناری در قم با صراحت در جواب به اشکال تثلیث می‌گفت: جمع بین تثلیث و یکتایی خدا مثل تعدد ما افراد در این جمع است که سیصد نفر هستیم، متفاوت و متعدد، اما یکی هستیم در انسانیت. ما هم به سه امر اعتقاد داریم که در خدایی یکی است.

روشن است که در این جواب، با قیاس یکتایی خدا به وحدت مفهوم انسان برای افراد متعدد، وحدت حقیقی خداوند فراموش شده است، زیرا در این مثال عنوان انسان، وحدت مفهومی و

۱. مسیحیت شناسی مقایسه‌ای، ص ۱۵۶.

ذهنی دارد، نه وحدت حقیقی و خارجی و آنچه در ذهن و ساخته ذهن است، مخلوق بشر است نه خدای او.

قرآن کریم در چهار آیه با صراحت عقیده تثلیث و اعتقاد مسیحیان بدان را طرح و نفی کرده است.^۱

۳- از چه زمانی عقیده به تثلیث در مسیحیت رواج یافت؟

در هیچ یک از انجیل‌های چهارگانه عنوان تثلیث نیامده است، بلکه نقطه آغاز بسیاری از انحرافات عقیدتی در مسیحیت شخصی به نام پُلُس است. او که از بزرگان یهود و از دشمنان سرسخت مسیح بود، یکباره مسیحی شد و به تبلیغ مسیحیت پرداخت و افراد را جذب خود کرد و کم‌کم رو در روی پطرس ایستاد که عیسی او را جانشین خود قرار داده و امت را به پیروی از او فرا خوانده بود. پولس الاهیاتی جدید پدید آورد که با سخنان عیسی علیه السلام مطابقت نداشت و به اعتقاد او عیسی جنبه الوهی و فوق بشری داشت و او خدا بود که جسم گرفت تا به صلیب رود و قربانی گناه انسان شود.^۲

پولس مسیح را فرزند خدا می‌داند و به اعتقاد او عیسی علیه السلام به حسب جسم از نسل داود علیه السلام تولد یافته و به حسب روح قدوسیت، پسر خداست.^۳

در روایات اسلامی نیز از امام کاظم علیه السلام روایتی نقل شده که پولس را از جمله پنج نفر از امم گذشته دانسته که آنان بدعت‌گذاران و گمراهان بزرگ بوده‌اند.^۴

بعد از پولس، آوگو ستینوس اعتقاد به اقانیم ثلاثه را وارد آئین مسیحیت کرد. او گفت: در عالم الوهیت نه تنها «اب» بزرگتر از «ابن» نیست، بلکه «اب و ابن» نیز هر دو از «روح القدس» بالاتر نمی‌باشند.^۵

۱. توبه، آیه ۳۰؛ نساء، آیه ۱۷۱؛ مائده، آیات ۱۱۶ و ۷۵ - ۷۲.

۲. تبار انحراف، ص ۱۹۱.

۳. مسیحیت شناسی مقایسه‌ای، ص ۱۰۲.

۴. بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۱۰.

۵. تاریخ جامع ادیان، ص ۶۴۳ جان بایرناس.

و در قرن چهارم میلادی شورایی از نمایندگان تمام کلیساهای ممالک مختلف این عقیده را پذیرفت و به آن رسمیت داد که به «اعتقاد نامه نیقیه» معروف است و در قرن پنجم شورای عالی دیگر که بخشی از مصوبه آن معروف به «اعتقاد نامه کالدون» چنین است: ما اقرار می‌کنیم که پسر یگانه خداوند عیسی مسیح در آن واحد، کامل در الوهیت و کامل در بشریت است هم به حقیقت خداست و هم به حقیقت انسان است.^۱

۴- چطور قرآن به مسیحیت پرستش حضرت مریم را نسبت می‌دهد، در حالی که آنان او را از اقامیم ثلاثه نمی‌دانند؟

در مورد آیه شریفه است که: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ﴾^۲ دو نکته لازم به تذکر است:

اولاً: در این آیه، قرآن مریم را یکی از شخصیت‌های سه گانه تثلیث معرفی نکرده، بلکه در بعضی آیات نفی تثلیث شده و در بعضی آیات دیگر نفی الوهیت عیسی و در بعضی آیات مثل این آیه نفی الوهیت عیسی و مادرش مریم.

ثانیاً: عقیده به الوهیت حضرت مریم در میان مسیحیان رواج داشته است. چنانچه جان بایر ناس در مورد این که تمثال مریم جزء تصاویر مقدس کلیساها است، می‌گوید: در کلیسای غرب مریم را از آن جهت احترام می‌گذارند که مادری است عذرا، دارای احساسات و عواطف مادری نسبت به فرزند خود، در حالتی که در کلیساهای مشرق مریم را مانند مادر خدای تعالی پرستش می‌کنند و او را موجودی فوق بشر می‌دانند که در رحم او بشریت و الوهیت در پیکر جنین عیسی امتزاج و تجسم یافت.^۳

۵- اشکال تجسد خدا بر مسیحیت چیست؟

اشکال و تناقض در این است که از سویی مسیحیت عیسی را انسان و بشر دانسته و برایش بدنی از پوست و گوشت قائل است که مانند دیگران می‌خورد و می‌آشامد و می‌خوابد و با همین بدن

۱. همان، ص ۴۳۴ و ۴۳۶.

۲. مائده، آیه ۱۱۶.

۳. تاریخ جامع ادیان، ص ۴۴۹.

مادی به صلیب کشیده می‌شود. در عین حال می‌گوید او خداست و اقنوم دوم از سه اقنوم تثلیث اوست که ابدی و ازلی و دارای صفات خدایی است.

در همان اعتقاد نامه «کالدون» به همین دو واقعیت ذاتی او اشاره کرده و می‌گوید: اوست مسیح یگانه پسر و خداوند ما، زائیده شده، ولی دارای دو ماهیت بدون ترکیب و امتزاج، بدون تغییر و تبدیل، بدون انقسام و تجزیه و خصایص ذاتی هر یک از آندو ابدالآباد محفوظ خواهد بود.^۱

خصوصیت این نظریه، در غیر ممکن بودن جمع بین خدایی و جسم بودن عیسی و غیر قابل درک بودن آن است. یعنی علاوه بر غیر قابل درک بودن آن باید بین الوهیت عیسی با تمام لوازمش و بین جسم بودن و ضروریات مادی و بشری بودنش به اعتراف خود مسیحیان جمع کرد.

۶- نظریه فداء و گناه ذاتی چیست؟

مسیحیت معتقد است با وسوسه شیطان، آدم و حوا دچار گناه شدند و با وارد شدن گناه به جهان توسط آدم، انسان گناه را از او ارث برد و ذات انسان فاسد و مقصّر گردید. بنابراین تمامی افراد بشر برخوردار از ذاتی گناه آلود هستند و گناهکار متولد شده‌اند، در این میان مسیح با مرگ و صلیب کشیده شدنش خود را فدای بشر کرد و او نایب مجازاتی شد که سزای گناهکاران بود و به نمایندگی از طرف همه انسانها مجازات آنها را متحمل شد. در انجیل یوحنا چنین آمده: روز بعد یحیی، عیسی را دید که به سوی او می‌آید، پس به مردم گفت: نگاه کنید، این همان بره‌ای است که خدا فرستاده تا برای آمرزش گناهان تمام مردم دنیا قربانی شود.^۲

این عقیده باطل است، زیرا اراده و آزادی و قدرت انسان، پایه اساسی قرار دادن تکالیف بر او از جانب خداوند است و نه انسان می‌تواند در حد توان خود از مسئولیت و تکلیف خود شانه خالی کند و نه امکان دارد که خداوند او را بیشتر از حد توان مکلف گرداند. و نافرمانی وقتی صادق است که تکلیف و اختیار متوجه انسان باشد. حال چطور ممکن است نسل بشریت بخاطر گناه

۱. همان، ص ۴۳۶.

۲. انجیل یوحنا ۲۹ / ۱.

یک نفر محکوم به تباهی و فساد باشد، در حالی که در انجام آن هیچ نقشی نداشته است؟ استحقاق عقوبت تمام بشریت بخاطر گناه اولیه حضرت آدم، خلاف عدالت خداوند است که خود او نیز در قرآن بارها آن را نفی کرده است: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ»^۱ «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَّا آتَاهَا»^۲ و از آن طرف فدا شدن یک نفر و بخشش گناه دیگران به عمل فرد دیگر نیز خلاف عدالت است که گناهکاران بدون توبه و پشیمانی و جبران کار زشت خود، گناهشان مورد عفو و بخشودگی قرار گیرد. لازم به تذکر است که عقیده تجسد خدا و به صلیب رفتن مسیح برای کفاره گناه ذاتی انسان نیز از تعلیماتی است که توسط پولس وارد مسیحیت شد.^۳

همچنین بنابر عقیده ما تمامی پیامبران الهی معصوم بوده‌اند و آنچه آدم مرتکب آن شد، حرام و معصیت الهی نبوده است، بلکه بهتر بود از آن میوه ممنوعه نخورد و امری که برای او صادر شده بود، ارشادی بود نه مولوی که تکلیف آور و ثواب و عقاب داشته باشد؛ ضمن این که اعتقاد به گناه ذاتی در تمامی انسان‌ها بجز حضرت مسیح، شامل تمامی پیامبران بزرگ می‌شود و عصمت آنان را نیز زیر سؤال می‌برد.

۷- آیا شفاعت در اسلام، مشابه آموزه فداء در مسیحیت نیست؟

شفاعت در اسلام به معنای مدد جستن از بندگان خوب خداست که نزد خدا دارای منزلت رفیع هستند و خداوند به آنان اجازه چنین امری را داده است «ما من شفیع الا من بعد اذنه»^۴ و آنهم شامل مؤمنانی می‌شود که در دنیا اعتقاد به اولیاء حق داشته و هدایت اولیاء خدا شامل حالشان شده باشد که روی دیگر هدایت در دنیا، شفاعت در آخرت است، که این حق شفاعت برای خود حضرت عیسی علیه السلام هم هست. پس در شفاعت نه کسی جای خدا نشسته است و نه بدون حساب و کتاب است و نه قانون مجازات برداشته شده است. کسی ندانسته و بی خبر گناهی به پای او نوشته نشده است و فدا شدن یکی، دیگران را از مجازات نرہانیده است، بلکه شفاعت نوعی

۱. انعام، آیه ۱۶۴.

۲. طلاق، آیه ۷.

۳. مسیحیت، ۸۹ آل علی.

۴. انعام، آیه ۹۴.

عنایت و لطف است برای آنانکه در راه هدایت و مسیر کمال گام برداشته‌اند و ناخواسته یا ندانسته گاهی با لغزش روبرو گشته‌اند، برای آن که به یأس و ناامیدی نرسند و باب رحمت و عنایت الهی را بر خود باز بینند.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- درآمدی به مسیحیت؛ مری جوو یور - ترجمه حسین قنبری.
- ۲- تاریخ و کلام مسیحیت؛ محمد رضا زیبایی نژاد.
- ۳- کلام مسیحی؛ میشل توماس - ترجمه حسین توفیقی.
- ۴- تحقیقی در دین مسیح؛ جلال الدین آشتیانی.
- ۵- تاریخ جامع ادیان؛ جان بایر ناس.

محور دهم

ادیان غیر الهی کدامند؟

۱- چه دین‌هایی، دین‌های غیر الهی نامیده می‌شوند؟

مراد از عنوان ادیان غیر الهی این نیست که الزاماً اعتقاد به خدا ندارند، بلکه منظور ادیانی است که منشأ و پیدایش آنان به فرمان الهی و بدست پیامبران الهی نبوده، یا برای ما ثابت نیست آنان پیامبری داشته‌اند که از جانب خدا فرستاده شده باشد و همراه با معجزات و وحی برای بشر پیام داشته باشد و مردم را به سوی خدای یگانه دعوت کند. خلاصه ادیان غیر الهی دو قسم هستند؛ قسم اول: یا ادعای وحی و نبوت از جانب خدا را ندارد یا حداقل این ادعا و انتساب ثابت نشده است. قسم دوم: اگر ادعای نبوت دارند، ادعای آنان باطل بوده و شریعت آنان ساخته بشر است و از جانب خدا نیست.

از دین‌های قدیمی ادیانی مانند هندو و بودا از قسم اول هستند و از دین‌های جدید بهائیت از قسم دوم است.

۲- آئین هندو چیست؟

آئین هندو، دین برهمنی نیز خوانده می‌شود که به «برهما» خدای هندوان اشاره دارد. بنیان‌گذار این آئین شناخته شده نیست. این دین تحول یافته دین برهمن است که بین قرن‌های هشتم تا پنجم قبل از میلاد وجود داشته و آن نیز انشعاب یافته از آئین «ودا» است.

«ودا» یعنی دانایی، از این آئین سروده‌هایی مانده است که گفته می‌شود مربوط به بیش از هزار سال قبل از میلاد است که در آن آئین خدایان متعدد وجود دارد. مثل «ایندرا» خدای طبیعت و «میترا» خدای روشنایی و نیکوکاری و... .

در حدود قرن هشتم قبل از میلاد از آئین ودا، دین برهمن بیرون آمد که مراد از برهمن نفس جهان است، در مقابل «آتمن» که نفس انسان است.

در حدود قرن ششم قبل از میلاد بخاطر پیدا شدن دین‌هایی مانند بودا در مقابل برهمنان، تحولاتی در آئین برهمن رخ داد و دین هندو شکل گرفت و در قرن‌های اولیه پس از میلاد به علت زوال دین بودا در هند، دین هندو کاملاً رسمیت یافت و الآن نیز با وجود تنوع ادیان در هند بالای هشتاد درصد مردم هند، هندو هستند.

۳- آیا هندوها خداپرست هستند؟

آنان معتقد به خدایان سه گانه: برهما، شیوا و ویشنو هستند. در نظر هندوها چنانچه زندگی و سراسر جهان دارای سه سیر مهم آفرینش و نگهداری و ویرانی است، الوهیت نیز به سه صورت درآمد است: «برهما» خدای آفرینش و ایجاد کننده و «ویشنو» خدای نگهدارنده و «شیوا» خدای ویران کننده است.

اگرچه گفته شده که آنان در ابتدا به خدای حقیقی جهان اعتقاد داشتند و او را «برهما» به معنای قائم بالذات و ازلی و ابدی می‌نامیدند^۱ و در آغاز بت و بتخانه نداشتند، اما اکنون در سراسر هند پرستشگاه‌های بزرگ و کوچکی برای خدایان گوناگون وجود دارد که هندوها برای تندیس خدایان خود دسته‌های گل و خوراک به آنان تقدیم می‌کنند.

و مرکز دینی آنان شهر بنارس است که گفته شده در آن دو هزار معبد و چندین پرستش گاه و پانصد هزار مجسمه خدایان و حمام‌های مقدس و انبار مخصوص سوزاندن اجساد وجود دارد.^۲

۴- مهمترین عقاید و آداب هندوها چیست؟

از مهم‌ترین آداب آئین هندو غسل در رودخانه گنگ است که دارای تقدس بالایی نزد هندوان است و از آداب آنان سوزاندن جسد مردگان و بر باد دادن خاکستر آن بر رود گنگ است.

۱. آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۳۸، حسین توفیقی.

۲. آشنایی با ادیان هند، ص ۶۱ مهرداد ایزدپناه.

همچنین پرهیز از آزار جانداران از اصول مهم آنان است که آنان خوردن گوشت حیوانات را عملی غیر اخلاقی می‌دانند.

اما از مهمترین عقاید آنان قانون کرمه یا نظریه تناسخ است، کرمه یعنی کردار. هندوان معتقدند انسان از روزی که متولد می‌شود تا وقتی که روح از بدنش خارج می‌شود، مسئول نیک و بد اعمال خویش است و بعد از مرگ، روح در تحولات خود و تعویض بدنهای مختلف، تغییر نمی‌کند و فقط قالب عوض می‌کند که به حسب کردار و گفتار و پندار خود در بدن اشخاص مافوق یا مادون و یا حیوانات و نباتات حلول می‌کند.

تناسخ به معنای انتقال روح از انسانی به بدن انسان دیگر است، اما در آئین هندو، تناسخ به معنای عام به کار رفته که شامل این چهار صورت می‌شود:

۱- رسخ: حلول روح مرده در جمادات.

۲- فسخ: حلول روح مرده در نباتات.

۳- مسخ: حلول روح مرده در حیوانات.

۴- نسخ: حلول روح مرده در انسانها.^۱

طبق قانون کرمه هر آدمی مانند دهقانی است که محصول کاشته خود را درو می‌کند و مجموع اعمال و اقوال و افکار او، روحش را مستعد می‌سازد تا در تناسخ و حیات بعدی، شکلی متناسب با آن حاصل کرده و به همان تناسب جسد و پیکری نوین پیدا کند.^۲

۵- نقد عقیده تناسخ چیست؟

عقیده تناسخ از مهمترین اصول آئین‌های هندی است و می‌شود گفت: تناسخ با آئین‌های هندی گره خورده است و احتمالاً از آنجا به دیگر فرهنگ‌ها و اندیشه‌ها سرایت کرده است.

ابتدا این تذکر لازم است که عقیده تناسخ هیچ ربطی به ظهور ملکات و تجلی واقعیت اعمال انسانی در قیامت ندارد که به آن تناسخ ملکوتی گفته می‌شود و آن در مقابل تناسخ ملکی است.

۱. آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۴۰.

۲. تاریخ جامع ادیان، ص ۱۵۶.

معتقدین به تناسخ عقیده به قیامت و جهان دیگر ندارند و تمام مجازات و پاداش را به صورت تناسخ در همین حیات مادی به صورت انتقال به بدنهای دیگر قبول دارند.

اما باطل بودن تناسخ:

مهمترین دلیل عقلی بر بطلان تناسخ یکی ضرورت وجود اصل معاد است زیرا بر اساس تناسخ مجازات در بدنهای دنیایی پس از مرگ در همین دنیا صورت می‌گیرد، نه در عوالم بعد و در قیامت. عقل به دلیل وجود اختیار در انسان و تکلیف بندگان از جانب خدا و باور به عدالت خداوند، وجود جهانی پس از مرگ برای رسیدن به پاداش کامل و نهایی اعمال را ضروری می‌داند و تناسخ در عالم ماده کافی نیست، زیرا اولاً شعور و آگاهی افراد به پاداش و جزا در آن معلوم نیست و ثانیاً حیات مادی دائمی و جاویدان نیست. زیرا دنیا فانی است در حالی که وجود انسان فنا نمی‌پذیرد.

و دلیل دیگر این است که بعد از تعلق روح به بدن انسان، بدن از حالت بالقوه خارج شده و به تدریج به سمت فعلیت پیش می‌رود و در صورت قبول تناسخ باید نفس از فعلیت بدست آمده، دوباره به قوه باز گردد و برگشت از فعلیت به حالت قوه محض، محال است. زیرا باید واجد شیء به فاقد آن تبدیل شود.

از جهت ادله نقلی هم نیاز به گفتن نیست که اصول مسلم تمام ادیان الهی، اصل معاد و حشر انسان در جهان قیامت است و آیات و روایات قطعی و مسلم بر آن فراوان است.

از نظر اخلاقی نیز این عقیده تأثیر مخربی دارد زیرا مبارزه با ظلم و ستم و تبعیض‌های نژادی را در بعد اجتماعی بی‌دلیل می‌شمارد، زیرا قطعاً یا احتمالاً این گونه افراد، کفار جنایات خود در زندگی سابق را می‌بینند و در بعد فردی نیز شاید خیلی از افراد وضع فعلی خود را معلول حیات سابق دانسته و تغییر آنها نادرست یا غیر ممکن بدانند. البته شاید بروز عقیده‌ای مانند تناسخ معلول بی‌اعتقادی به اصول مشترک همه ادیان توحیدی باشد، زیرا وقتی پایه‌گذاران این ادیان عقیده به خدای یگانه و به تبع آن نبوت و قیامت را نداشتند به ناچار برای پایبندی مردم به اصول فکری آنها و رعایت خوبی و بدی‌ها، مجازات پس از مرگ در قالب بدنهای دیگر را به عنوان پاداش و مجازات اعمال طرح کرده‌اند.

۶- یوگا چیست؟

«یوگا» به معنای رام کردن حیوانات سرکش است که فارسی آن «یوغ» است. یوگا ریاضت‌های سخت و طاقت فرسایی است که سالک با تحمل آن قیود مادی را از خود پاک می‌کند و صاحب قوای معجزه آسا می‌شود.

واضع فلسفه یوگا فیلسوفی هندی از پیروان مذهب شانگهیا بنام پاتا نجلی است که حدود قرن دوم پس از میلاد می‌زیسته، او چون می‌دانست هندیان از گردش روح در گردونه‌ی کارمه به تنگ آمده‌اند و راه نجاتی برای روح در همین زندگی پیش از مرگ آرزو می‌کنند، به فکر کشف طریقه جدیدی افتاد تا روح زودتر به مقصود برسد و با کشیدن ریاضت‌های شاقه خود را به جان جهان برساند، آنگاه روح فردی با روح کلی یگانگی پیدا کرده و از رنج برهد. یوگا می‌کوشد تا در این هستی کفاره گناهان تناسخ‌های گذشته روح را بپردازد و روح را از همه عوارض حسی و علایق جسمانی آزاد گرداند.

خلاصه یوگا ترکیبی از ریاضت‌های فکری و بدنی است و مشتمل بر منازل و مقاماتی است که هدف از پیمودن آن‌ها رسیدن به «نجات» است. بعضی از این مقامات جنبه سلبی دارد، مثل پرهیز از بعضی امور و بعضی جنبه ایجابی مانند اجرای بعضی مناسک و آداب اساس ریاضت‌های یوگا عبارت است از: خلوت نشینی، مداومت در روزه، تمرکز حواس، حبس نفس، تفکر و ذکر.

۷- نظر اسلام درباره یوگا چیست؟

بنابر استفتاء از مراجع تقلید ورزش بدنی و تمرکز حواس با یوگا اگر موجب آزار و ضرر بدنی و روحی نشود، اشکال ندارد.

اما چند نکته باید توجه شود:

اول: بعضی حرکات ابتدایی و ساده یوگا ضرری ندارد، اما تمرکزهای سخت و ریاضت‌های افراطی شاید برای بسیاری غیر قابل تحمل و سبب آسیب گردد.

دوم: بعضی ریاضت‌ها و حبس‌های سفارش شده در یوگا، مخالف بعضی مبانی اسلامی است. اسلام رهبانیت را نفی کرده است و اگر این مراقبت‌ها، باعث شود انسان از سیر عادی و طبیعی

زندگی خارج شده و گوشه‌گیر شود تا به قدرت و مقام معنوی برسد، خلاف دستورات اجتماعی اسلام است. در اسلام زندگی با مردم و جامعه و رسیدن به قرب خدا از کانال زندگی با خانواده و مردم توصیه شده است و هرگونه کار افراطی در اسلام مذمت شده است.

سوم: اگر انجام یوگا صرف انجام اعمال ورزشی و تمرکز ساده فکری باشد، حکم همان است که از مراجع رسیده که بدون آسیب، مانعی ندارد، اما اگر برپایی این ورزش همراه با ترویج مبانی فکری آن باشد که نشأت گرفته از عقایدی است که ذکر شد و بخواهد ترویج آن همراه با تبلیغ آئین‌های غیر الهی و یا افکاری مانند کفایت ورزش و تمرکز حواس برای سعادت و رهایی از دردها و مشکلات باشد، توجه به انحراف آن ضروری است.

چهارم: اگرچه در مطلوب بودن ورزش‌های جسمانی و بدنی و ضرورت آن هیچ مناقشه‌ای نیست، اما در باب تمرکز روحی و رهانیدن روح از دردها و گرفتاری، اعمال و وظائف شرعی می‌توانند بهترین نقش را داشته باشند. از باب نمونه خواندن نماز اگر از روی آداب و توجه باشد خود بالاترین مراقبه و تمرکز حواس را به همراه دارد، و مراقبت‌های نفسانی از آلودگی به هوا و هوس و گناه و معصیت و پایبندی به انجام واجبات الهی، همه از عوامل مهم تقویت اراده و تهذیب نفس هستند که در اسلام سفارش شده‌اند.

لذا ضروری بنظر می‌رسد مردم ما خصوصاً اهل علم نسبت به این مکاتب آشنایی لازم داشته باشند و در پی راه یافتن مسائلی مثل یوگا در جامعه و فرهنگ ما بدانند در عقبه این اسامی چه فرهنگ و اعتقاداتی قرار دارد؟ و چرا باید در مکاتبی مانند هندو و بودا که در شرق آسیا طرفداران فراوان دارد، چنین ورزش‌های بدنی و فکری ارائه و تبلیغ شود؟ اگر آنان به خاطر خلأهای بزرگی در بعد اعتقادی و فکری مانند عقیده نداشتن به خدای حی قادر متعال و بی‌اعتقادی به معاد باید با امثال یوگا خود را از رنج‌ها رهایی بخشند، آیا ما وجود دین اسلام و عدم خلأ در بعد اعتقادی و داشتن بهترین وظائف عملی باز هم نیازی به یوگا داریم؟ اگر هم توجه به امثال یوگا از باب علاقه یا نیاز باشد باید توجه داشت که نباید یک نیاز ورزشی، ما را نسبت به باورهایمان دور بزند و رنگ و لعاب الفاظ ما را از واقعیت دور کند.

۸- آیا می‌شود گفت آئین‌هایی مانند «هندو» و «بودا» ریشه الهی دارند؟

امکان دارد اصل آن ادیان و بنیانگذاران آنان از پیامبرانی بوده باشند که دین و کتابهای آنان در ادوار بعدی دچار انحراف و دوری از اصل دعوت آنان شده باشد، اما این احتمال به دو قرینه ضعیف است:

الف: در هیچ روایتی از آن ادیان و مؤسس‌های آنها به نام دین الهی یا پیامبر خدا نام برده نشده، در حالی که در روایات از زردتشت به نام پیامبر یاد شده است.^۱

ب: اختلاف آنها با ادیان توحیدی در اعتقاد به خدای یکتا و نبوت و معاد خیلی زیاد است، به طوری که در بودا حتی اعتقاد به خدا نیز یافت نمی‌شود. اما به هر حال نمی‌توان صد در صد آنان را بدون مبدأ توحیدی و پیامبر الهی دانست، هر چند اثبات این امر نیز بسیار مشکل است.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- تاریخ جامع ادیان؛ جان بایر ناس
- ۲- آشنایی با ادیان بزرگ؛ حسین توفیقی
- ۳- آشنایی با ادیان هند؛ مهرداد ایزدپناه
- ۴- خلاصه ادیان؛ محمد جواد مشکور

^۱. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۷۹.

محور یازدهم

آئین بودا چیست؟

۱- بودا کیست؟

واژه بودا به معنی «بیدار» است. آنکه از خواب دل بیدار گشته و به حقیقت راه یافته است. بودا لقب بنیانگذار این آیین است که نام اصلی او سیدارته گوتمه است. او در سال ۵۶۰ قبل از میلاد در منطقه‌ای بین شمال هند و جنوب نیپال کنونی به دنیا آمد. پدرش کدخدای قبیله کوچک نساکیا بود. داستان چهار منظره در روایات بودایی سبب تحول فکری بودا را چنین حکایت می‌کند:

طالع بینان هنگام تولد بودا به پدرش گفتند که فرزندش در جوانی از خانه فرار می‌کند و راهبی بیابان گرد و بی‌خانمان خواهد شد، ولی اگر از او به درستی مراقبت کنند، پادشاه هند می‌شود. پدر از همان لحظه در صدد برآمد که وسائل راحتی نوزاد خود را چنان فراهم سازد که سختی‌ها و مشکلات به او روی نیاورد و تربیتی فراهم آورد که او از مشاهده امور غم‌انگیز که به بیماری و کهولت و مرگ می‌انجامد و باعث توجه نفس به مبادی دینی می‌شود، دور بماند. برای او سه قصر مجلل برای سه فصل: خشکی، بارانی و گرما ساخت و همراهش پاسبانان قرار داد که چشمش به فقرا و سالمندان و مریضان بد احوال نیفتد. اما خدایان آسمان در مقام تعلیم و تکمیل او برآمدند و آنان یکی از خود را به زمین فرستادند و او در روز نخست به صورت پیرمرد خمیده و

نزاری درآمد و جوان او را دید و از همراهان پرسید او کیست؟ گفتند: پیرمردی است که آخر ایام عمر خود را می‌گذراند. این جا او فهمید که عاقبت جوانی پیری و نزاری است. روز دیگر به صورت مردی بیمار و ناتوان درآمد و در راه جوان او را دید و دانست که بیماری‌ها و دردهای جسمی همه روزه در کمین آدمی است و روز سوم به صورت جنازه مرده‌ای درآمد که بر تابوت او را می‌بردند و از این جا فهمید که سرانجام حیات مرگ است. پس از دیدن این سه منظره خاطر گوتمه پریشان شد و آرامش و قرار را از دست داد و گفت من نیز در معرض بیماری و پیری و مرگ هستم. هر چه کردند آرامش نیافت و او موی سر تراشید و پیراهن زردی به تن کرد و از خانه و خاندان بیرون شد و شش سال تمام در طلب نجات حقیقی روان بود.^۱

سپس دعوت خود را از شمال هند آغاز کرد و بعد در اطراف کشور به موعظه و تعلیم پرداخت. تا اینکه در حدود هشتاد سالگی مرد و سه قرن پس از او پادشاه بزرگ هند به نام آشوکا، آئین او را به رسمیت شناخت که موجب رواج دین بودا در هند و همچنین جنوب شرق آسیا و سپس در شمال غرب هند شد و در قرن اول میلادی آئین بودا به چین راه یافت و سپس بودا در قرن چهارم میلادی از چین به کره و در قرن ششم میلادی از کره به ژاپن انتقال یافت و سپس در تبت و اندونزی و جزایر سیلان و تایلند و کامبوج انتشار یافت.

دین بودا از قرن هفتم میلادی به بعد در هند رو به انحطاط رفت و در قرن دوازدهم از آنجا خارج شد، اما در دیگر کشورهای شرق آسیا همچنان رو به گسترش بود.

در دوره‌های رشد و توسعه بودا، این دین به دو فرقه بزرگ منشعب شد، یکی «مهایانه» که در چین، کره، تبت، ژاپن و مغولستان توسعه یافت و فرقه دوم «هینایانه» است که در برمه، تایلند و کامبوج رونق یافت. امروز بودا در بسیاری از کشورها از جمله آمریکا مورد توجه قرار گرفته است.^۲

و آئین بودا از لحاظ شمار پیروان، پس از مسیحیت و اسلام و هندو، چهارمین دین جهان است.^۳

۱. تاریخ جامع ادیان، ص ۱۷۹، جان بایر ناس.

۲. نگرشی بر آئین ذن بودیسم، ص ۵۰.

۳. دانشنامه آزاد ویکی پدیا، عنوان آیین بودایی.

۲- عقاید آئین بودا و نقد آن چیست؟

در آئین بودا بعضی از آموزه‌های اخلاقی وجود دارد که نیازمند نقد نیست، مثل حقایق چهارگانه: حقیقت رنج (که تولد و حیات و تحول و مرگ همه رنج است) و علت رنج (آرزوها و لذت‌هاست) و وسیله قطع رنج (که در ترک هوا و هوس‌هاست) و یافتن راه خلاصی از رنج که بوسیله این هشت روش است:

ایمان درست، نیت درست، گفتار درست، رفتار درست، معاش درست، سعی درست، توجه درست و مراقبت درست. نهایت این مقصد رسیدن به مقام قدرت مطلقه است و وصول به یزدانا است که به معنای فنای محض و طهارت و تنزیه کامل است.

اما از مبانی عقیدتی آئین بودا دو مسئله مهم و قابل عرض است:

اول: عدم اعتقاد به خدا: مباحث لاهوت و فوق الطبیعه در نزد بودا، اعتبار و ارزش بحث ندارد و با آنکه در عقاید پیش از او مانند هندوها و برهمنان اعتقاد به خدا وجود داشته، اما دین بودا جان جهان را نمی‌شناسد و هیچ وجود قائم بالذات را قبول ندارد، بلکه اصلاً در عالم هیچ نقطه را ثابت نمی‌داند و می‌گوید: همه چیز در حرکت و کون و فساد و تغییر است. او هرگونه تقدیر را در عالم وجود نفی می‌کند و قائل است چه در آفاق و چه در انفس و چه در ظاهر و چه در باطن، همه چیز در سیر و حرکت است.

در عالم هیچ گونه طرح و نقشه مرکزی وجود ندارد و صانع مدبر مقتدری در آسمان نیست که همه موجودات را به یکدیگر مربوط و متحد ساخته باشد، بلکه یک وحدت عمومی نهانی در جهان هستی موجود است که وقتی انسان از برکات آرامش و آسایش این وحدت مطلق برخوردار می‌شود که کلمه «من» را فراموش کند و خودخواهی و انانیت او در عالم بی انتها و بی شکل «نیروانا» یعنی منحل گردد.^۱

شاید همین اندیشه باعث شد که برخی پیروان بعدی بودا نسبت به یادگاری‌های باقیمانده از او احترامی در حد پرستش و عبادت قائل شوند و پیکر او را به اندازه‌های گوناگون از مجسمه‌های

۱. تاریخ جامع ادیان، ص ۱۹۲.

ریز و خرد گرفته تا هیكله‌های بسیار عظیم الجثه ساخته و در حقیقت آنرا بپرستند و برخی دیگر او را دارای مقام الوهیت و مستحق پرستش می‌دانستند.

دوم: عقیده تناسخ: بودا نیز همان قانون کرمه هندوها را پذیرفته است، اما با این اختلاف که اگر آدمی بر مشتی‌ها و امیال خود غلبه کامل پیدا کند و از عواقب گناهان زمانهای سابق نجات یابد، او فعالیت کرمه را در خود بی‌اثر می‌کند و نفس او مانند چراغی می‌شود که از خود نور می‌بخشد و صفا و جلای تمام می‌یابد و دیگر احتیاج به تولد دیگر و آمدن دوباره به این جهان را ندارد اما اگر از حبّ وجود و تمنای بقا پاک نشد، محکوم به قانون کرمه است. جواب این عقیده و ادله بطلان تناسخ در مباحث قبل گذشت.^۱

سوم: اصل رنج: بودا سراسر زندگی انسان را رنج و تعب می‌داند و می‌خواهد با تعالیم خود راهی برای فرار از رنج برای انسان پیدا کند، در حالی که این ادعا، دعوت به چیزی است که واقعیت ندارد، زیرا شاکله و ساختار زندگی مادی انسان در این دنیا بر پایه محدودیت‌ها و رنج‌هاست و اصلاً زندگی دنیا جای آسایش و آرامش مطلق نیست. «لقد خلقنا الانسان فی کبد؛ براستی انسان را در رنج آفریدیم».^۲

تا انسان در این دنیا است فرار از رنج معنی ندارد و علت وجود رنج هم این است که انسان این دنیا را غایت خود نپندارد و دل به عوالم بعدی داشته و برای صلاح و سعادت آنجا همت بگمارد و مشخص است که این انحراف هم نشأت گرفته از عدم باور به قیامت است، که همه چیز را می‌خواهد در همین زندگی دنیایی سامان ببخشد.

البته در نگاه توحیدی، رنج‌ها چون مقدمه تعالی و کمال انسان هستند و اسباب تقرب او به سوی خدایند، دیگر رنج مطلق حساب نمی‌شوند، بلکه بخاطر هدف و نگاه به آینده مورد پذیرایی و قبولی قرار می‌گیرند و چون از جانب دوست است، بدون تردید نیکوست.

و با این نگاه بر خلاف تعالیم بودا دیگر تولد رنج نیست، حیات رنج نیست، زندگی رنج نیست بلکه همه مایه خیر و برکت و از پله‌های رسیدن به سعادت است.

۱. همان، ص ۲۱۲.

۲. بلد، آیه ۴.

۳- آئین بودا چه فرقه‌هایی دارد؟

بودا فرقه‌های زیادی دارد که همه از این دو فرقه بزرگ انشعاب پیدا کرده است:

الف: آئین بودای جنوبی: که در سریلانکا و جنوب شرق آسیا مانند تایلند و کامبوج رواج دارد که به نام «هینایانا» یعنی ناقل کوچک معروف است. بودائیان جنوب هند و سریلانکا بودا را به عنوان یک آموزگار بزرگ تقدیس می‌کردند، ولی به او مقام الوهیت نداده بودند. اگرچه به یادگارهای باقیمانده از او در حد پرستش احترام قائل بودند و مجسمه‌های او را می‌پرستند.

ب: آئین بودای شمالی: که در سراسر هند شمالی، تبت، مغولستان، چین، ژاپن و کره رواج داشت. آئین آنها بنام «ماهایانا» یعنی ناقل بزرگ است. که بنابر مبادی جدید آئین «ماهایانا» شخص بودا موجودی مستحق پرستش و عبادت است که دارای جنبه الوهیت است.^۱

۴- ذن بودیسم چیست؟

ذن بودیسم نام ژاپنی شاخه‌ای از بودیسم ماهایانا است که در قرن پنجم و ششم از میلاد توسط راهبی هندی به نام «بودیدارما» به چین رفت و در چین بر پایه مذهب باستانی چینی‌ها «تائو» استوار شد و «چن» نام گرفت. آئین ذن صرفاً یک دین بودایی نیست و ترکیبی از بودا و دین تائو است.

فرد در آئین ذن سعی دارد بدون کمک مطالعات، متون و مراسم مذهبی یا اعمال نیک به آگاهی دست یابد. ذن ابتدا در چین شکوفا شد و سپس در حدود قرن هفتم میلادی از طریق راهبان کره‌ای که در چین درس می‌خواندند و با ذن آشنا شدند، به ژاپن رسید. ذن در صورت چند مکتب در ژاپن رواج یافت و در بین جنگ جویان سامورایی طرفداران بسیاری پیدا کرد و در قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی عملاً به دین رسمی ژاپن تبدیل شد. فرهنگ و اندیشه ذن در اوایل قرن بیستم از راه برنامه‌های مختلفی مانند هنرهای رزمی، مراسم چای، هنر گل آرایی، و باغ‌های معروف ژاپنی به دنیای غرب معرفی شد و راه یافت.^۲

۱. تاریخ جامع ادیان، ص ۲۰۶.

۲. نگرشی بر آیین زن بودیسم، ص ۳۳.

۵- آئین لاما چیست؟

آئین بودایی رواج یافته در کشور تبت را آئین «لاما» تعبیر می‌کنند که از تبت به خارج آن نیز سرایت کرده است. در این آئین، بودا به بالاترین تحولات سیستم دینی دست یافته است که بوسیله آن اولیاء مذهبی بر مردم حکومت می‌کنند. ابتدا در تبت از بودا استقبال نشد، زیرا پیش از آن شیطان پرستی در نزد مردم آنجا ریشه مستحکمی داشت، اما در حدود ۶۳۰ میلادی یکی از سلاطین تبت فرستادگانی به شمال هند فرستاد تا عقاید و مبادی بودایی را به کشورش بیاورند. در قرن ۱۴ میلادی یکی از راهبان تبتی اصلاحاتی در دین لاما پدید آورد و شریعتی بنیاد نهاد که به نام «معبد زرد» موصوف گشت و رئیس آن معبد به «دالایی لاما» ملقب شد. این سلسله راهبان، همه کلاهی زرد بر سر می‌گذارند و کمر بند زرد به کمر می‌بندند و بر آنند که در اصول و فروع پیروی بودای قدیم و اصلی باشند.^۱

این آئین در مردم تبت نفوذ و رسوخ عجیبی دارد که مثلاً معتقدند لاقل یک پسر از هر خانواده باید در خدمت روحانی و رهبانی درآید. البته بعد از آنکه حکومت کمونیستی در چین در سال ۱۹۵۰ میلادی تبت را تصرف کرد، دالایی لاما به هند فرار کرد، اما با افول حکومت کمونیستی، آئین بودا دوباره در آن مناطق جان تازه گرفته است.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- آشنایی با ادیان هند؛ مهرداد ایزدپناه.
- ۲- خلاصه ادیان؛ جواد مشکور.
- ۳- تاریخ ادیان و مذاهب جهان؛ عبدالله مبلغی.
- ۴- تاریخ جامع ادیان؛ جان بایر ناس.

محور دوازدهم

امتیاز دین اسلام بر دیگر ادیان چیست؟

۱- چرا اسلام دین برتر است؟

حداقل به خاطر چهار دلیل مهم، دین اسلام بر تمام ادیان الهی جهان برتری و امتیاز دارد:

یک: کامل و جامع بودن دین اسلام.

دوم: مصون از تحریف بودن و آسمانی باقی ماندن کتاب آن یعنی قرآن.

سوم: تأیید احکام قطعی اسلام با عقل بخلاف دیگر ادیان.

چهارم: وجود معجزه زنده و باقی مانده از اسلام یعنی قرآن.

۲- چگونه اسلام کامل و جامع‌ترین دین الهی است؟

پیش از این گفتیم که اسلام تمام ادیان الهی و پیامبران بزرگ آنان را مورد احترام قرار داده و در سه اصل یکتاپرستی و نبوت و معاد با آنان مشترک است، اما تفاوت اسلام با آنان در این است که اسلام آخرین دین الهی و جامع تمام دستورات لازم برای سعادت بشر است. و این ادعایی است که با کوچک‌ترین ملاحظه بین اسلام و دیگر ادیان الهی و مقایسه بین دستورات، تکالیف، آداب و احکام شریعت آنها بدست می‌آید. احکام و دستورات فقهی، اخلاقی اسلام تمام شئون زندگی انسان را فرا می‌گیرد و در هر جنبه زندگی انسان که نیازمند راهنمایی برای تکامل است،

اسلام برای آن حرف و پیغام دارد. دایره شمول این فرامین همه سطوح زندگی انسان را فرا می‌گیرد، از کوچکترین و ساده‌ترین مسائل زندگی شخصی و روابط میان خانواده و معاشرت اجتماعی تا احکام سیاسی و اقتصادی و... و به تعبیر دیگر اسلام جوابگوی تمام نیازهای انسان برای سعادت دنیا و آخرت است.

پس اسلام دیگر ادیان را باطل نمی‌داند و با قبول تمام خوبی‌ها و محسنات آنان و دوری از انحرافات و تحریف‌ها، آخرین و جامع‌ترین پیام را برای بشریت به ارمغان آورده است.

۳- آیا جامع بودن اسلام به معنای این است که اسلام برای تمام جزئیات مسائل حرف دارد؟

در جامعیت دین اسلام و گستره دین سه دیدگاه وجود دارد:

یک دیدگاه رسالت دین را فقط در ارائه برنامه‌ی سعادت برای آخرت می‌داند و می‌گوید محدوده دین حوزه عقیده و اخلاق آنهم فقط در مورد خدا و آخرت است و در حوزه امور دنیایی، بشر و خردمندان عالم خود آنرا سامان می‌دهند.

دیدگاه دوم: نظر مخالف دیدگاه اول را دارد و می‌گوید دین در هر دو حوزه‌ی دنیا و آخرت هرچند با ارائه کلیات برای بشر پیام و برنامه دارد. نقد این دو دیدگاه در مباحث بعد با عنوان گستره دین و دین حداقلی و حداکثری خواهد آمد.

اما جدا از دو دیدگاه در این باب دیدگاه سومی نیز وجود دارد که می‌گوید، دین در تمام جزئیات نیز حرف دارد. و این دیدگاه باعث شده بعضی با تمسخر بگویند: چرا در قرآن معنای فلان کلمه یا حکم فلان مسئله بیان نشده است.

جواب این دیدگاه این است:

اسلام برای تمام ابعاد وجودی انسان چه مادی و معنوی چه فردی و اجتماعی و... برنامه دارد، اما برنامه اسلام در مورد آن چیزی است که مربوط به هدایت و سعادت اوست. خیلی از جزئیات مسائل ارتباط با سعادت و عدم سعادت انسان ندارند؛ اینکه لفظ آب در لاتین و دیگر زبانها چه می‌شود چه ارتباطی با سعادت ما دارد که بخواهد در دین بیان شود. پس باید هدف از ارائه برنامه در هر امری مورد نظر قرار گیرد و ارائه برنامه و دایره شمول آن مناسب با هدف باشد.

بله ما در مقابل دیدگاه اول می‌گوئیم انحصار محدوده دین در بعد معنوی و فقط رابطه انسان با خدا و قیامت باطل است، زیرا بسیاری از شئون مادی و دنیایی از مسئله خدا و قیامت تفکیک ناپذیرند. بدین خاطر می‌بینید که اسلام در بعضی موارد همان سیره عقلاء را امضاء کرده است مثل خیلی از عقود و ایقاعات و تجارات و فرموده است «حَلَّ اللهُ الْبَيْعَ»^۱، اما تعریف و حدود و مصادیق آنرا بیان نکرده است و همان شیوه متداول داد و ستد بین مردم را امضاء کرده است، چون آنرا منافی رشد و تعالی انسان‌ها ندانسته است و اگر هم جائی صریحاً موردی مانند ربا را نفی می‌کند، بخاطر منافات آن با تعالی انسان و عدالت اقتصادی است.

شهید مطهری (ره) می‌گوید: بعضی‌ها جمود به خرج می‌دهند، خیال می‌کنند چون دین اسلام، دین جامعی است پس باید در جزئیات هم تکلیف معینی روشن کرده باشد، نه اینطور نیست، اتفاقاً جامعیت دین اسلام ایجاب می‌کند که اساساً در بسیاری از امور دستور نداشته باشد، نه اینکه هیچ دستوری نداشته باشد. بلکه دستورش این است که مردم آزاد باشند.^۲

پس جامعیت اسلام به معنای فراگیری احکام آن نسبت به همه شئون زندگی انسان است، اگرچه به نحو احکام کلی یا حکم اباحه و ترخیص در مواردی باشد.

۴- اگر اسلام دین جامع است، آیا به دیگر ادیان و پیروان آنان ظلم نشده است؟

سؤال این است که ما اعتقاد داریم دین باید از جانب خدا باشد و خدا هم که عالم و حکیم است و علم و حکمت او نیز همیشه بوده و هست، پس چرا دیگر ادیان از نعمت دین کامل برخوردار نبودند؟

جواب این است که مشکل از قابلیت قابل است نه فاعلیت فاعل. آنچه از جانب خداوند به عنوان دین، شریعت، رسول و پیامبر فرستاده می‌شود، همه بر اساس لطف و رحمت است و رحمت او نیز فراگیر و شامل تمام بندگان است، اما ظرفیت و قابلیت گرفتن پیام نهائی و دستورات جامع قبل از زمان اسلام وجود نداشته است، زیرا بشریت از ابتدا پیدایش همواره سیر تکاملی را گذرانده است و هم فرد و هم جامعه و محیط روز به روز به توانایی و رشد بیشتر رسیده

۱. بقره، آیه ۲۷۵.

۲. اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۲۶۵.

است. همراه با این رشد تکاملی، پیامبران و ادیان متوالی آمده‌اند و هر کدام به حسب ظرفیت بشریت برای او پیام و دستور داشته است، مانند سیر تکاملی دانش آموزان از مدرسه ابتدایی تا بالاترین مقاطع دانشگاهی. اگر به دانش آموز مقطع ابتدایی و راهنمایی، تمام مباحث و حرفهای نهایی را نگویند به او ظلم نکرده‌اند، بلکه نهایت لطف به او این است که او را وادار به فهم آنچه توان فهم آن را ندارد نکنند و فضا را باز گذاشته تا گام به گام به رشد و تعالی برسد و نکته دیگر این است که خداوند بشریت را از آغاز تا انجام بر معیار احکام و تعالیم نهایی، مجازات نمی‌کند، بلکه عقاب و پاداش را به میزان قدرت فهم و توانایی در عمل آنان قرار می‌دهد که بر این معیار چه بسا افرادی از ادیان اولیه و پیروان نوح و ابراهیم و... به جهت پایبندی اعتقادی و خلوص عمل از بسیاری از پیروان دین کامل اسلام برتر باشند. معیار پاداش، ظرفیت‌ها و به فعلیت رساندن آنها است و خداوند هرگز به بندگانش ستم کار نیست «و ان الله لیس بظلام للعبید»^۱. خلاصه آنکه انسان، جامعه و ادیان هر سه سیر تکاملی و تدریجی خود را سپری کرده‌اند، پس چنانچه انسان وقتی از کودکی گذشت، کم کم با مبادی و مقدمات دانش آشنا می‌شود و بعد در نوجوانی دریچه‌ای از علوم به رویش گشوده شده و در بلوغ علمی و عقلی قابلیت فهم حرفها و نظریه‌ها و نقد و بررسی آنها را پیدا می‌کند، بشریت نیز دوران نادانی کودکی و کم دانی نوجوانی را گذراند و به مرحله‌ای از بلوغ و رشد رسید که قابلیت دریافت پیام نهایی و دستورات جامع را بدست آورد و ادیان هم با گذراندن مراحل ابتدایی و متوسط دستورات و پیامها و با رسیدن بشر به حد قابلیت دریافت بالاترین و کامل‌ترین معارف، به غایت بلوغ خود رسیدند و آخرین دین از میان آنان به نام اسلام از جانب خدا به بشر ارزانی شد.

۵- آیا پذیرفته است کسی بگوید من دوست دارم از همان ادیان ناقص پیروی کنم؟

پیش از این گفته شد که عقل، ما را به لزوم تبعیت از دین می‌رساند و همان عقل چنانچه دین آسیب خورده از تحریف را حجت نمی‌داند، در مقایسه دین کامل و جامع با دین ناقص، پیروی از دین ناقص را نیز درست نمی‌داند. این امر وجدانی است که با وجود امر کامل‌تر و قابل اطمینان‌تر، انسان نباید به غیر آن بسنده کند، خصوصاً اگر آن امر نقش حیاتی و مهم در زندگی

۱. آل عمران، آیه ۱۸۳.

انسان داشته باشد. بله اگر من مردد هستم مثلاً امروز نهار یک نیمرو بخورم یا چلوکباب و برای هیچ کدام هم مانعی نیست، اگر بسنده به نیمرو کردم کسی مرا بدان ملامت نمی‌کند، زیرا چگونگی سیر کردن شکم آن قدر نقش حیاتی ندارد که انسان برایش دغدغه بسیار داشته باشد، اما در امر حیاتی مانند یک عمل جراحی پیچیده یا یک کار اقتصادی مهم که می‌تواند سلامت یا دارایی انسان را حفظ یا از بین ببرد، آیا عقل می‌پذیرد در این موارد انسان مراجعه به یک جراح عمومی یا بنگاه دار ساده بکند و بگوید بالاخره او هم چیزی از پزشکی یا تجارت می‌فهمد، یا عقل انسان را وادار و ملزم به مراجعه به خبره‌ترین جراحان و زبده‌ترین تجار و مشورت از آنان می‌کند. حال بحث سعادت انسان و نجات از هلاکت و خسارت در دنیا و آخرت امر کوچکی نیست که عقل در او حساسیت و دقت به خرج ندهد، بلکه با وجود دستور العمل کامل‌تر و دارای اطمینان بیشتر، هرگز امکان ندارد به ما اجازه مراجعه و عمل به دستور العمل‌های پایین‌تر و ناقص‌تر را بدهد. پس همانند پذیرش اصل دین، باید در قبول نوع و مصداق دین نیز عقل حکم به حجیت و معذوریت بکند و اگر عقل ما را در پیروی از دینی معذور ندارد و آن آئین را بر ما حجت نداند، پیروی از آن به حکم عقل، جایز نیست.

منابع بیشتر برای مطالعه:

- ۱- اسلام و مقتضیات زمان؛ شهید مطهری
- ۲- مجموعه آثار شهید مطهری؛ جلد ۲۱
- ۳- مجموعه مقالات نقش زمان و مکان در اجتهاد؛ جلد ۱

دومین امتیاز اسلام بر سایر ادیان چیست؟

امتیاز و برتری دیگر دین اسلام بر سائر ادیان، عدم تحریف قرآن است که در ذیل پرسش‌های زیر بدان پرداخته می‌شود:

۱- آیا در میان کتابهای آسمانی فقط قرآن از تحریف مصون مانده است؟

پانزده قرن از نزول قرآن گذشته است و با وجود دشمنان سرسخت هنوز قرآن معجزه‌وار بدون تحریف و دستبرد بشر باقی مانده است؛ اما چنانچه در مباحث مربوط به یهودیت و مسیحیت گذشت، کتابهای تورات و انجیل در سالهای بعد از پیدایش، دچار آسیب شد و پس از نابودی متن اصلی، فقط متن بازنویسی شده از آن باقی ماند که حتی پیروان آن ادیان نیز ادعای الهی بودن کلمات و متون آن کتابها را ندارند. از انبیاء سابق بر آنها مانند حضرت نوح و ابراهیم هم کتابی باقی نمانده است و در میان ادیان الهی موجود تنها کتاب آسمانی که بعد از ابلاغ حفظ شده است و از تحریف و دست کاری و کم و زیاد شدن مصون مانده است، قرآن است، آن هم به صریح آیه

شریفه و وعده الهی که: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾.^۱

علاوه بر این وعده الهی، سند قرآن متواتر است و به تواتر آیات و سوره‌ها و الفاظ آن به ما رسیده است، اما تورات و انجیل سالها بعد، آنهم توسط اشخاص خاص و با خبر واحد نقل شده است که تورات را عزیر نامی بعد از از بین رفتن آن نوشت و اناجیل اربعه هم علاوه بر تفاوت سالهای نوشتن آنها، مطالب آنها نیز با یکدیگر اختلاف دارند.

۲- مصونیت از تحریف چه اهمیتی دارد؟

اولاً: حفظ از تحریف در طی سالیان طولانی و با گذشت بیش از هزار و چهارصد سال برای یک متن و کتاب، با تمام حوادث پیش آمده و محدودیت اولیه در کتابت و نگهداری و عدم قدرت نوشتن و بیسوادی بسیاری از مردم، از وجوه اعجاز قرآن است؛ یعنی خود حفظ قرآن از آسیب، حذف، اضافه شدن و تحریف از معجزاتی است که با اراده و قدرت خدا صورت گرفته است و خود از نشانه‌های حقانیت اسلام شمرده می‌شود. ثانیاً: دینی که بناست برنامه جامع سعادت ارائه دهد و این برنامه همیشگی و جاودان تا روز قیامت باشد، بدون حفظ پیام‌ها و متن اولیه گفتار و دعوت‌هایش، نمی‌تواند جوابگوی بشریت و سبب نجات او باشد، زیرا اگر اصول اولیه دین و پیام‌های مهم و اصلی شریعتی ماندگار نباشد، آن دین و شریعت خاصیت اصلی هدایت‌گری خود را از دست می‌دهد و نه از خود می‌تواند دفاع کند و نه دیگران را می‌تواند با اطمینان خاطر قانع سازد تا از آن دین پیروی کنند.

۳- چرا خداوند کتاب‌های آسمانی پیشین را از تحریف حفظ نکرد؟

اگر خداوند اراده می‌کرد که کتابهایی مانند انجیل و تورات را از تحریف حفظ کند، حتماً آنها را محفوظ می‌داشت چون شکی در قدرت مطلق خداوند نیست، اما اگر این امر صورت نگرفته نه از باب عدم قدرت خدا، بلکه بخاطر نبود مصلحت و حکمت است. اگر حکمت الهی تعلق می‌گرفت حتماً خداوند به قدرت خود آن کتابها را نیز حفظ می‌کرد، اما چنین نشده است زیرا ادیان پیشین برای مقطع خاصی از تاریخ کارایی داشته‌اند و شریعت آنان برای همیشه نبوده است و به دنبال آن کتابهای آن ادیان نیز به مقتضای آن زمان خاص، پیام داشته‌اند. بر خلاف قرآن که سند

اسلام جاویدان است و باید همانند خود اسلام برای همیشه محفوظ و جاویدان باشد. ﴿وَإِنَّهُ

لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۱

علاوه بر آنکه قرآن دربردارنده تمام حقایق و اصول معارف کتابهای پیشین است و خود را تصدیق کننده آنها معرفی کرده و خداوند آنچه از معارف آنها ضروری بوده، حتی داستانهای گذشتگان و برخی مطالب تاریخی آنان را در قرآن آورده است. پس قرآن کتاب جامع تمام کتب آسمانی است که علاوه بر دربرداشتن خلاصه و زبده آنها، مطالبی افزون بر آنها نیز دارد و با وجود این امر نیازی به حفظ و نگهداری کتب گذشته نیست، زیرا چون صد آید نود هم پیش ماست.

پیامبر اکرم ﷺ در روایتی نقش خود را در سلسله طولی و سیر تکمیلی ادیان و شرایع، مانند آن سنگ بنای آخرین می‌داند که بنای ساختمان شریعت الهی بدان کامل گشته است.^۲

۴- چه تحریف‌هایی در تورات و انجیل وجود دارد؟

متون گزارش شده عهد عتیق و جدید هیچ کدام وحی نیستند، یعنی الفاظ و عبارات، همان الفاظ وحی شده به موسی و عیسی عليه السلام نمی‌باشد، بلکه عباراتی که موجود است گزارش اشخاص مختلف از آن ادیان است که گزارشگران عهد عتیق ناشناخته هستند، ولی گزارشگران عهد جدید مشخص هستند که مشهورترین آنها همان صاحبان انجیل‌های چهارگانه‌اند که پیش از این به آنها اشاره شد.

از نظر محتوایی نیز در تورات و انجیل مطالبی یافت می‌شود که با فطرت و عقل و ادله مسلم اعتقادی سازگاری ندارد مانند:

الف: اعتقاد به تثلیث، تجسم و رؤیت خدا. و گناه ذاتی انسانها و فدا شدن مسیح برای آنان، و قضیه معاد در تورات که گذشت.

۱. فصلت، آیات ۴۲ - ۴۱.

۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶۴، قال(ص): ... فانا اللبنة و انا خاتم النبیین.

ب: اتهامات ناروا و غیر اخلاقی به پیامبران با وجود لزوم عقلی عصمت برای پیامبران، مانند نسبت زنا به حضرت لوط با دخترانش و نسبت ولد الزنا به سه پیامبر بزرگ: داود، سلیمان و عیسی^۱ و نسبت شرابخواری به حضرت نوح و لوط.^۲

ج: وجود افسانه‌هایی بی‌پایه و اساس مانند کشتی گرفتن حضرت یعقوب با خدا و غلبه او بر خدا.^۳

د: وجود احکامی که موجب تقویت ظلم و سکوت در برابر بی‌عدالتی و ظلم دیگران است. در انجیل متی به عنوان احکام تورات آورده است:

«گفته شده اگر کسی چشم دیگری را کور کند باید چشم او را کور کرد ...، اما من می‌گویم اگر کسی به تو زور بگوید، با او مقاومت نکن حتی اگر به گونه راست تو سیلی زند، گونه دیگری را نیز پیش ببر تا به آن نیز سیلی بزند. اگر کسی تو را به دادگاه بکشاند تا پیراهنت را بگیرد، عباي خود را نیز به او ببخش».^۴

ه: احکام فقهی که قابل درک و توجیه عقلی نیست: مانند اینکه: «گفته شده اگر کسی می‌خواهد از دست زنش خلاص شود کافی است طلاق نامه‌ای بنویسد و به او بدهد، اما من می‌گویم هر که زن خود را بدون اینکه خیانتی از او دیده باشد، طلاق دهد و آن زن دوباره شوهر کند، آن مرد مقصر است، زیرا باعث شده زنش زنا کند و مردی نیز که با این زن ازدواج کرده زناکار است».^۵

ه- تحریف قرآن چه اقسامی دارد و کدام امکان وقوع دارد؟

تحریف به معنای ایجاد نوعی دگرگونی و به سوی دیگر بردن است، و تحریف قرآن در یک تقسیم کلی، دو قسم است: تحریف معنوی و تحریف لفظی.

۱. بشارت عهدین، ص ۷۳، محمد صادقی.

۲. همان، ص ۱۷۷، محمد صادقی.

۳. همان، ص ۱۷۱.

۴. انجیل متی، ۳۸ - ۶

۵. انجیل متی، ۳۱ - ۶

مراد از تحریف معنوی، تفسیر و بیان معنایی برای لفظ است که به حسب وضع لفظ قرینه و شاهی بر آن وجود ندارد و تفسیر و توجیه سخن برخلاف مقصود گوینده است. این نوع تحریف از قرآن نفی نشده است، بلکه اتفاق نیز افتاده است مانند جریان تحریف خوارج که گفتند: «لا حکم الا لله»، حضرت امیر در جواب آنها فرمود: «کلمة حق یراد به الباطل».^۱

قرآن این گونه از تحریف را به یهودیان نسبت داده است که آنان معانی تورات را تحریف می‌کردند و معنای مشابه را به جای معانی اصلی می‌آوردند: ﴿مَنْ الَّذِي هَادُوا بِحَرْفٍ مِنَ الْكَلِمِ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾؛ برخی از آنانکه یهودی‌اند کلمات را از جاهای خود برمی‌گردانند.^۲

اما تحریف لفظی، دگرگون شدن آیات و کلمات و جابجایی آنها، افزایش یا کاستی بعضی آیات و یا کلمات قرآن است که دلایل قطعی بر عدم این گونه از تحریف است. اما تحریف موضعی به معنای ترتیب سوره‌ها بر خلاف ترتیب نزول آنها، و تحریف قرائت به معنای اختلاف قراء شناخته شده بین مسلمین در قرائت و اعراب الفاظ قرآن، یا تحریف در لهجه و گویش که قبیله‌های مختلف عرب، قرآن را به لهجه خودشان تلاوت کنند، از اقسام تحریف غیر جایز نیست.

۶- ادله تحریف نشدن قرآن چیست؟

برای اثبات مصونیت قرآن از تحریف می‌توان از دلیل عقلی و شواهد تاریخی و مستندات نقلی استفاده کرد:

الف: دلیل عقلی: در ابتدای بحث نیز اشاره شد که با توجه به خاتمیت دین اسلام، اگر قرآن تحریف شود مردم در رسیدن به سعادت دچار مشکل و گمراهی می‌شوند بدون اینکه خود در آن گمراهی تقصیری داشته باشند. این امر با حکمت و عدالت خداوند سازگار نیست زیرا اگر از سوئی اسباب سعادت فراهم نباشد و از سوی دیگر مردم تکلیف به پیروی از حق و دوری از باطل بشوند، ظلم به بندگان است. پس اگر گفته شود کج اندیشان در قرآن دست برده و پیام حقیقی

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۹۸.

۲. نساء، آیه ۴۶.

خداوند را خدشه دار کرده‌اند دیگر قرآن نمی‌تواند کتاب سعادت باشد و با احتمال و پذیرش تحریف، قرآن، از حجیت و لزوم عمل بر طبق آن می‌افتد و با احتمال تحریف دیگر آیات قرآن به طور قطعی، الهی شمرده نمی‌شوند.

ب: شواهد تاریخی:

۱- مسلمانان در زمان نزول قرآن با آن انس فراوان داشتند و بر تلاوت و حفظ آن کوشا بودند، علاوه بر آن که پیامبر اسلام ﷺ نیز تأکید زیادی بر تلاوت، کتابت و حفظ قرآن داشت. برخلاف جریان یهودیت و مسیحیت که بدست می‌آید بعد از نابود شدن متون اصلی آنان، تعداد بسیار اندکی از پیروان، کلمات و جملات آن‌ها را حفظ داشتند و اقدام به بازنویسی کردند.

۲- کیفیت تعلیم آیات توسط پیامبر طوری بود که سبب یادگیری و حفظ مردم می‌شد. تدریجی بودن نزول آیات در مدت بیست و سه سال و توجه به شرائط مسلمانان نقش به‌سزایی در آن فرایند داشت؛ در مکه با توجه به مشکلات مسلمانان معمولاً آیات کوتاه‌تر و سوره‌ها، موزون‌تر نازل شدند و در مدینه به جهت آرامش مسلمانان و امکانات بیشتر برای نوشتن و ثبت آیات، سوره‌ها و آیات طولانی‌تر بودند. علاوه بر روش پیامبر برای انتقال آیات مهم که حضرت در مدینه هر بار ده آیه به مسلمانان می‌آموخت و پس از یادگیری آنان، ده آیه دیگر و سفارش پیامبر به مسلمانان به خواندن مداوم قرآن مانند این روایت که: هر کس هر شب ده آیه قرآن بخواند از غافلین حساب نمی‌شود و هر کس پنجاه آیه بخواند از ذاکرین حساب می‌شود و هر کس صد آیه بخواند از قانتین است و آنکه دویست آیه بخواند از خاشعین و خواننده سیصد آیه از فائزین و...^۱ و روایات فراوان دیگر در این مورد که مؤمنین را سفارش به انس و مداومت بر خواندن قرآن کرده است.

۳- حساسیت مسلمانان نسبت به هرگونه تغییر در قرآن به گونه‌ای بوده است که حتی تحمل حذف یک «واو» را نداشته‌اند و در برابر عثمان که خلیفه مسلمانان بود و خواست یک واو از آیه «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ»^۲ را حذف کند، شمشیر از نیام بیرون کشیدند.^۱ این حساسیت

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۶، باب ثواب قرائت قرآن.

۲. توبه، آیه ۳۳.

نشان می‌دهد که مسلمانان در برابر هر حذف و زیادی و دستبرد به قرآن، واکنش شدیدی داشته‌اند که انجام این امر را برای هر کس غیر ممکن ساخته است.

۴- تواتر در نقل قرآن که مسلمانان از صدر اسلام هر حرف، کلمه، آیه و سوره قرآن را سینه به سینه و دست به دست به طور متواتر و همگانی نقل کرده‌اند و تمام آیات قرآن در تمام زمان‌های پس از رحلت پیامبر با وصف تواتر و فراوانی در نقل توصیف شده و به ما رسیده است.

۵- نوع نگرش مسلمانان به قرآن که آن را وحی الهی و تمام آیات و کلمات آنرا از خدا می‌دانسته‌اند، باعث توجه ویژه‌ای در میان مسلمانان برای قرآن و احترام، علاقه، یادگیری، حفظ و یاد دادن آن به دیگران شد. برخلاف یهودیان و مسیحیان که چنین نگرشی را به متون دینی خود ندارند و آنرا بازگویی انسانی از وحی می‌دانند.

ج: مستندات نقلی، شامل آیات قرآن که از آنها آیه ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲ و آیه ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۳ است و روایات فراوان است که روایت معروف ثقلین از جمله آنهاست.

۷- جواب قائلین به تحریف قرآن چیست؟

مستند عمده قائلین به تحریف، برخی روایات است که بسیاری از آنها از منابع فاقد سند و اعتبار نقل شده است و آنهایی که از کتابهای معتبر نقل شده و از آن دلالت بر تحریف گمان شده است، به چند دسته ذیل تقسیم می‌شوند:

دسته اول: روایاتی که تفسیر آیه یا شأن نزول و یا تأویل و یا مصداقی از عموم آیه را بیان می‌کند و به طور کلی در مقام بیان و شرح ابهام آیات است که هرگز در مقام بیان حذف کلمه‌ای از قرآن نیست. مثل آنکه امام در تفسیر آیه ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾ فرمود: «بولاية علي تنزيلاً» و حضرت در ادامه فرمود که این تأویل آیه است.

^۱ المیزان، ج ۱۰، ص ۲۵۶، ضمن آیه ۳۳ توبه.

^۲ حجر / ۹.

^۳ فصلت / ۴۲.

دسته دوم: روایاتی که برخی قرائت‌های منسوب به بعضی امامان را بازگو می‌کند که با قرائت عموم مسلمانان تفاوت دارد و گاهی هماهنگ با بعضی قرائت‌های شاذ است. جواب این دسته این است که اولاً این روایات آحاد است و حجیت ندارد، زیرا قرآن به تواتر ثابت می‌شود نه با خبر واحد و ثانیاً اختلاف قرائت، دلیل اختلاف در نص وحی و موجب اثبات تحریف نمی‌شود.

دسته سوم: روایاتی که در آنها لفظ تحریف آمده و تصور شده مراد تحریف اصطلاحی و لفظی است، حال آنکه مراد از آن تحریف معنوی و تفسیر نادرست از قرآن بوده است.

دسته چهارم: روایاتی که با آنها تحریف ادعا شده است، اما در آنها هیچ مستند برای ادعای تحریف وجود ندارد.^۱

پس در روایات امری که دلالت بر تحریف قرآن بکند، وجود ندارد و آنچه امثال مرحوم نوری گفته‌اند بر اثر سوء برداشت از روایات صورت گرفته است؛ علاوه بر آنکه آن نظر خلاف صریح قرآن و روایات و اجماع دانشمندان و مسلمانان بر عدم تحریف قرآن است.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- مصونیت قرآن از تحریف؛ آیت الله معرفت - ترجمه محمد شهرابی.
- ۲- قرآن شناسی؛ آیت الله مصباح یزدی.
- ۳- البیان؛ ج ۱، آیت الله خوئی.
- ۴- المیزان؛ ج ۱، ذیل آیه ۲۳ سوره بقره - علامه طباطبایی.
- ۵- مبانی کلامی اجتهاد؛ هادوی تهرانی.

^۱ گزیده‌ای از کتاب مصونیت قرآن از تحریف، ص ۲۳۶ - ۲۰۴.

محور چهاردهم

سومین امتیاز و برتری دین اسلام بر دیگر ادیان چیست؟

امتیاز سوم دین اسلام بر ادیان الهی دیگر، همراهی و سازگاری دین مبین اسلام با عقل و فطرت است. تمامی آنچه در اسلام آمده است که شامل عقاید و اصول دینی، دستورات اخلاقی و قوانین و دستورات شرعی می‌شود، با عقل همراه و سازگار است.

۱- چگونه دین اسلام با عقل توافق و هماهنگی دارد؟

در جواب این سؤال باید گفت: در بخش اعتقادات تمام اصول اولیه اسلام مانند اثبات وجود خدا و یکتایی او و اصل نبوت و ضرورت معاد به دلیل مسلم عقلی اثبات می‌شود و اثبات عقلی آن تقدم بر اثبات نقلی دارد، زیرا تا عقل آنها را قطعی و مسلم ندارند، هیچ یک از گزاره‌های درون دینی حجیت نداشته و قابل پذیرش نیست. پس تمام اصول عقاید و معارف اسلام مبتنی بر براهین متقن و یقینی عقلی است. از همین جاست که ریشه انحرافاتمانند ثنویت زردشتی و تثلیث مسیحی خشک می‌گردد و مباحثی مانند جسمیت و رؤیت خدا باطل می‌شود.

در بعد دستورات اخلاقی نیز، سرتاسر آموزه‌های اسلام منطبق بر فطرت و مطابق عقل سلیم است، به عنوان مثال سفارش اکید اسلام بر عدالت‌گرایی در وظائف فردی مانند تعدیل قوای جسمی و فکری بر سه اصل حکمت، شجاعت و عفت که هر سه به محور عدالت قرار می‌گیرند و در بعد اجتماعی و سیاسی سفارش بر دوری از تبعیض و نابرابری و مبارزه با امتیازخواهی و تأکید

بر اعتدال و دوری از افراط و تفریط و پیوند زدن میان رابطه دنیا و آخرت و دخالت مستقیم تمام رفتار و کردار آدمی با حیات پس از مرگ و توجه به هر دو بعد مادی و معنوی و پرهیز از رهبانیت و چشم پوشی از دنیا به خاطر آخرت و دنیاپرستی و در مقابل چشم پوشی از آخرت به خاطر لذات مادی و همین طور هر دستور اخلاقی دیگر که از قرآن و روایات صحیح به ما رسیده باشد، هیچ یک خارج از دایره فطرت و عقل نیست.

اما در ناحیه احکام و وظائف شرعی، می‌شود چنین ادعا کرد که هیچ یک از تکالیف شرعی و دستورات عملی که از شریعت اسلام به ما رسیده است هرگز مخالف عقل نیست؛ یعنی حکمی از احکام قطعی اسلام یافت نمی‌شود که عقل آنرا نپذیرد و با آن مخالفت کند. در توضیح این امر دو نکته لازم است:

نکته اول: عدم مخالف عقل با احکام شرع، در محدوده احکامی است که صدور آنها از جانب شریعت قطعی است، و از نص صریح قرآن یا روایات معتبر استفاده شود، اما بعضی از احکام که توسط مراجع تقلید از باب عدم وجود نص صریح به نحو احتیاط و با استناد به روایات ضعیف یا متعارض و یا از باب تشخیص شخصی، عرضه می‌شود، اگر چه با وجود شرائط و صلاحیت اجتهاد در مقابل عمل حجت است اما از دایره این بحث خارج است. پس مواردی مانند احتیاط در تراشیدن ریش و امثال آن و بعضی احتیاطات و یا اختلاف فتواها که نمی‌شود آنها را مستند به دلیل مسلم شرعی دانست اگر چه حجیت آن قابل مناقشه نیست از دایره این بحث خارج است.

نکته دوم: عدم مخالفت و پذیرش عقل جدای از مسئله توجیه و تفسیر و تبیین عقلی است. مورد ادعا عدم مخالفت است. حکمی از احکام اسلام یافت نمی‌شود که عقل آنرا نپذیرد و صریحاً آنرا رد کند و مخالف عقل باشد، اما اینکه آیا تمام احکام اسلام در زمینه عبادات و معاملات و... را عقل می‌تواند ظرائف و حکمت آنرا دریابد یا نه؟ امری دیگر است.

ادعای ما این است که در اسلام حکم قطعی مخالف عقل نیست. حال آیا عقل ما می‌تواند حکمت همه احکام را بفهمد، هنوز چنین نیست. یعنی رشد عقل و فهم علمی ما فعلاً هنوز به آن نرسیده است که راز و فلسفه همه دستورات شرع را بدانند؛ بلکه در مواردی بعضی از آن حکمت‌ها با دقت و مطالعه و با کمک پیشرفت‌های علمی برای عقل قابل دسترسی است و حرفی جز

سخن معصوم که سرچشمه کلامش وحی است نمی‌تواند رازگشای حکمت و علت حقیقی و کامل همه احکام و دستورات دینی باشد.

البته نیاز به توضیح نیست که مراد از عقل نیز ادراکات و توهمات جزئی نیست که کسی بخواهد با تصورات خود احکام شرع را بسنجد، بلکه مراد از عقل، استدلال صحیح و استنباط روشن غیر مشوب به مطالعه، جدلیات، اوهام و تخیلات است.

۲- آیا عقل می‌تواند به فلسفه همه احکام برسد؟

در بحث فلسفه احکام در مرحله اول آنچه معتبر است، روایات رسیده از امامان معصوم علیهم‌السلام است که فرمایش آنان در روایات صحیح می‌تواند ما را به علت جعل و چگونگی قوانین شرعی برساند، زیرا آنان مرتبط با وحی و متصل به علم الهی هستند که او واضح احکام و قوانین است. البته در این ناحیه روایات محدودی به ما رسیده است، زیرا همه مسائل از آنان پرسیده نشده و آنچه سؤال شده حفظ و نقل نشده و از آنچه نوشته و نقل شده، همه آنها به ما نرسیده است و در میان آنچه رسیده بعضی دچار ضعف سند است و بعضی روایات فقط برخی از زوایای احکام الهی را بیان کرده است و شاید اسرار دیگر گفته نشده و یا به ما نرسیده باشد.

و در ناحیه فهم ما نیز اگر چه پیگیری علمی و فهم احکام و دانستن فلسفه آنها در حد توان، پسندیده است، اما آنچه به فهم یا با پیشرفت‌های دانش بشری آشکار شد، نباید حرف آخر تلقی شود، زیرا بسیاری از علوم بشری در آینده تکامل یافته و در طول زمان تغییر و تحول پیدا خواهد کرد.

خلاصه، ادعای ما عدم مخالفت عقل با احکام قطعی دین اسلام است.

یکی از نمونه‌های عقل‌گرایی و جامعیت دین اسلام بحث حکومت اسلام و سیستم مدیریتی حاکمیت اسلامی است که نمی‌شود آنرا نادیده گرفت. اینکه جامعه اسلامی رها شده نیست و حق حاکمیت و ولایت برای آن در نظر گرفته شده است و ولایت و حاکمیت بر مدار علم و عصمت قرار داده شده است و با آیه شریفه «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم»^۱ و «انما ولیکم الله و

۱. نساء، آیه ۸۲ و محمد، آیه ۲۴.

رسوله^۱ رسول گرامی اسلام ﷺ و بعد از او امامان معصوم عهده دار این مسئولیت شده‌اند و در زمانی که به حسب ظاهر آنان بین مردم نباشند باید نزدیک‌ترین مردم به آنان از جهت دانش و تقوی در رأس حاکمیت اسلامی باشد، همه اینها گواه بر برنامه جامع و دور نگر و مبتنی بر صلاح و حکمت بی‌شمار دین اسلام است.

۳- اسلام چه نگاه و رویکردی نسبت به عقل دارد؟

در ابتدای کتاب نسبت به رویکرد دین به عقل مباحثی مطرح شد، اما در خصوص جایگاه عقل در اسلام نکات ذیل یادآور می‌شود:

الف: بسیاری از آیات قرآن مسلمین را سفارش اکید به تدبر، تعقل و تفکر می‌کند:
 افلا يتدبرون ...^۲، افلا تعقلون^۳، لآیات لقوم يعقلون^۴ ثم تتفكروا^۵، لعلکم تتفكرون^۶، او لم يتفكروا^۷، إن فی ذلک لآیاتٍ لِّقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُونَ^۸.

ب: در روایات عقل حجت باطنی معرفی شده است. امام کاظم علیه السلام در روایتی طولانی در توصیف عقل به هشام فرمود: «یا هشام انّ لله علی الناس حجّین حجة ظاهرة و حجة باطنة فاما الظاهرة فالرسول و الانبياء و الائمة و اما الباطنة فالعقول»^۹. این روایت نشان می‌دهد عقل و شرع دو روی یک سکه هستند که از جانب آفریدگار انسان برای هدایت و کمال او دارای حجیت می‌باشند.

۱. بقره، آیه ۴۴ و آیات فراوان دیگر.

۲. نساء، آیه ۸۲ و محمد، آیه ۲۴.

۳. بقره، آیه ۴۴ و آیات فراوان دیگر.

۴. بقره، آیه ۱۶۴.

۵. سبأ، آیه ۴۶.

۶. بقره، آیه ۲۱۹ و آیات دیگر.

۷. روم، آیه ۸.

۸. رعد، آیه ۳.

۹. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۷ و تحف العقول قسمت روایات امام کاظم(ع).

ج: در استنباط احکام شرعی، عقل در مستقلات عقلیه در کنار کتاب و سنت از منابع استنباط قرار گرفته است.

د: یکی از مأموریت‌های انبیاء الهی، زنده نگه داشتن عقل و روحیه تعقل و زدودن غبارهای پوشاننده عقل برای استفاده کامل و بهینه از عقل توسط مردم است. و یثیروا لهم دفائن العقول، خداوند انبیاء را فرستاد تا عقل‌های غبار گرفته را آشکار سازند.^۱

۴- با وجود امتیاز و برتری دین اسلام بر سایر ادیان و کامل بودنش، چرا بعضی از پیروان ادیان دیگر، اسلام را قبول نکردند؟

عدم پذیرش اسلام از جانب برخی از پیروان سایر ادیان و دیگران می‌تواند چند علت داشته باشد:
الف: برخی دنبال یافتن دین حق نیستند و به پیروی از دین پدران و اجداد خود و اعتقادات آنان عادت کرده‌اند و تردید و برگشت از آنچه سالها بدان معتقد بوده‌اند، برایشان سخت و ناپسند است. این امر در بسیاری از پیروان ادیان غیر الهی دیده می‌شود و در ادیان الهی نیز برخی از یهودیان و مسیحیان با وجود تحریف‌های صورت گرفته در دین آنها، دین خود را چنان حق می‌پندارند که نیازی برای خود نمی‌بینند در ادیان دیگر مانند اسلام تحقیق کنند.

ب: برخی حقانیت دین اسلام را فهمیده‌اند، اما به جهت عناد و یا تعصبات باطل و هواها و هوس‌های شخصی حاضر به پذیرش حق نیستند، چنانچه اشاره شد یهودیان قبل از هجرت پیامبر به مدینه، ساکن آنجا شده بودند، ولی بعد از ظهور اسلام و هجرت پیامبر از پذیرش اسلام استنکاف ورزیدند.

ج: برخی اعتقاد به پلورالیزم دینی دارند و با وجود باور به حقانیت اسلام، معتقدند پیروی از هر یک از پیامبران الهی و قبول ادیان آسمانی، برای سعادت و رستگاری کافی است و در سالهای اخیر تبلیغ فراوانی به معنویت گرایی بدون تعلق و گرایش به دین و مذهب از جانب غرب صورت می‌گیرد که ادیان نوظهور ثمره این پدیده است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱.

د: تبلیغات شدید و سیاه نمائی‌های صورت گرفته بر ضدّ اسلام در طول تاریخ، خصوصاً عصر حاضر، مانند معرفی اسلام به دین جنگ و ترور و... از اسباب دور شدن بعضی از اسلام و مانع گرایش آنها به اسلام است.

ه: ضعف شدید تبلیغی و معرفی صحیح اسلام به مردم جهان و از اموری بوده است که بسیاری از آزاداندیشان را از آشنائی با اسلام راستین دور نگه داشته است.
و: عمل افراط و تفریط گرایانه برخی از مسلمانان و عدم پایبندی به دستورات و اجرای صحیح احکام اسلام نیز در دور شدن اذهان از گرایش به اسلام بی‌تأثیر نبوده است.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- علل الشرایع؛ شیخ صدوق
- ۲- بشارات عهدین؛ محمد صادقی
- ۳- انیس الاعلام؛ محمد صادق فخر الاسلام
- ۴- اسلام چه می‌گوید؟؛ محمد ناصری
- ۵- آرمانها و واقعیت‌های اسلام؛ سید حسین نصر

محور پانزدهم

آیا قرآن معجزه است؟

۱- معجزه چیست؟

معجزه امر خالق العاده‌ای است که با اراده خداوند و به دست پیامبر خدا صورت می‌گیرد تا گواه صدق ادعای پیامبری او باشد و این امر هیچ‌گاه مغلوب عامل دیگر قرار نمی‌گیرد و همراه ندای تحدی و مبارزه طلبی است که کسی نمی‌تواند مثل آنرا بیاورد.

۲- چرا قرآن معجزه است؟

هر سه محور صدق اعجاز در مورد قرآن تحقق پیدا کرده است:

اولاً: قرآن با الفاظ و محتوایش امری خارق العاده است که از جانب خداوند آمده است که صدورش از جانب بشر ممکن نیست.

دوم: قرآن گواه صدق پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است و بیش از هزار و چهارصد سال است که بسیاری با مراجعه به قرآن، اسلام را پذیرفته‌اند.

سوم: با تحدی قرآن و با گذشت این همه سال و تلاش جدی بعضی برای آوردن مثل آن، تاکنون هرگز همانند آن آورده نشده است و بدین صورت قرآن معجزه زنده و جاویدان و مهمترین وجه امتیاز و برتری اسلام بر دیگر ادیان الهی است.

۳- وجوه اعجاز قرآن چیست؟

برای اعجاز قرآن وجوه متعددی ذکر شده که به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم.

وجه اول: امی بودن پیامبر ﷺ:

چنانچه آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَأَرْتَابَ الْمُبْطُلُونَ﴾؛ تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دستت نمی‌نوشتی، وگرنه باطل اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند.^۱

امی یعنی فردی که بجز استعدادات ذاتی و معلومات فطری، فاقد معلومات اکتسابی است و از کسی خواندن و نوشتن یاد نگرفته است.

آیه شریفه اشاره دارد که پیامبر خدا ﷺ میان شما زندگی کرده است و شما او را می‌شناسید از کسی کتابی نیاموخته است و از اثری دیگر، مطلبی ننوشته است، زیرا او امی است؛ پس امکان ندارد چنین کتاب و معارفی را از جانب خود یا دیگرانی مانند خود آورده باشد. موضوع درس نخواندن و خط نوشتن پیامبر از نظر تاریخی امری مسلم است و از طرف دیگر قرآن احکام و معارفی دارد که با کتابهای موجود در میان بشر در آن زمان قابل مقایسه نیست و اینها نشانه این است که قرآن از مبدئی فرای بشر و از جانب خدا صادر شده است.

وجه دوم: هماهنگی و نبود اختلاف در آیات قرآن:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾؛ آیا در قرآن

نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف زیادی می‌یافتند.^۲

این آیه شریفه استدلال می‌فرماید که آنچه از جانب بشر است در او اختلاف و ناهماهنگی فراوان وجود دارد، اما در قرآن اختلاف و ناهماهنگی وجود ندارد، پس قرآن از جانب بشر نیست. و علت اختلاف در کلام و نوشتار بشری این است که انسان دارای سیر تکاملی تدریجی است و تا زنده است هر لحظه در حال اکتساب و به دست آوردن امور جدید و تحول در نظر و

۱. عنکبوت، آیه ۴۸.

۲. نساء، آیه ۸۳.

اندیشه است، و امکان ندارد و تحقق نیافته است که کسی در مراحل درک و فهم علمی تبدیل رأی و نظر نداشته باشد؛ اما قرآن چه از لحاظ نحوه بیان و چه از نظر محتوی دارای هماهنگی است و این نشانه معجزه بودن قرآن و از سوی خدا بودن آن است.

وجه سوم: فصاحت و بلاغت قرآن:

پیامبران بزرگ الهی برای امت خود، معجزه‌هایی هم سنخ آنچه در زمان آنان رواج داشته است، می‌آوردند تا اعجاز آنان به کامل‌ترین وجه ثابت شود؛ چنانچه در زمان حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام سحر و جادو رواج داشت و معجزه حضرت نیز تبدیل به اژدها کردن عصا و باطل کردن سحر ساحران بود و در زمان حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام طبابت و شفا دادن بیماران رواج داشت و معجزه او نیز شفا دادن کور مادرزاد و مرض پیری و زنده کردن مردگان بود. آنچه در عصر نزول قرآن رواج داشت، فصاحت و بلاغت ادیبان و شاعران عرب بود که اشعار بلیغ و فصیح آنان چشمگیر بود و پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مناسب با آن، قرآن را آورد که در فصاحت و بلاغت بالاتر از همه بود و آنان را به تحدی و مبارزه طلبی طلبید که اگر می‌توانید - که هرگز نمی‌توانید - همانند آن را بیاورید و آنان هنوز همتای قرآن را نتوانسته‌اند، ارائه دهند.

فصاحت به معنای شیوایی و روان بودن کلمات و بلاغت به معنای رسایی و گویا بودن کلام است. و این دو در قرآن طوری است که انسان می‌فهمد این کلام بالاتر از حد کلام بشر است و از غیر خداوند نمی‌تواند صادر شده باشد. از نمونه‌های اعجاز در بلاغت و فصاحت قرآن این موارد است که بطور اختصار بدان اشاره می‌شود:

۱- آیه شریفه: «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ...» در داستان آغاز طوفان نوح که «ابن مقنن» ادیب معروف عرب را که قصد داشت به معارضه قرآن پردازد به زانو درآورد و از تصمیم خود منصرف کرد.

۲- آیه شریفه: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا...» که خداوند در این آیه حق را به آب زلال که مایه حیات و زندگی است، مثال می‌زند و باطل را به کف روی آب که به زودی از بین می‌رود و دوام ندارد تشبیه می‌کند.

۳- آیه شریفه «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ...»^۲ که به بالاترین وجه ممکن علم خداوند را توصیف می‌کند.

۴- آیه شریفه: «مَثَلُ الَّذِينَ يُبْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ»^۳ انفال در راه خدا را تشبیه می‌کند به دانه‌ای که هفت خوشه برویاند و هر خوشه صد دانه.

۵- آیه شریفه «مثل الذين كفروا بربهم اعمالهم كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف» تلاش و عمل کافران را به خاکستر در برابر باد تند در روز طوفانی تشبیه می‌کند که نمی‌توانند هیچ بهره‌ای از آن ببرند.

۶- آیه شریفه: «مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كمثل العنكبوت...» تشبیه می‌فرماید آنان که غیر خدا را ولی خود اختیار کرده‌اند به خانه عنکبوت که سست‌ترین خانه‌هاست.

وجه چهارم: تحدی قرآن

معجزه یعنی آنچه دیگران از انجام آن عاجزند و تحدی یعنی دعوت به مقابله به مثل که اگر دیگران می‌توانند، همانند آنچه پیامبر به عنوان معجزه آورده است، بیاورند. خداوند در قرآن تحدی در مورد معجزه بودن کتاب خدا را در چند مرحله بیان کرده است.

۱- اگر دیگران می‌توانند همانند قرآن را بیاورند: «قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»؛ اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هر چند برخی از آنان پشتیبان برخی دیگر باشند»^۴.

۱. رعد، آیه ۱۷.

۲. لقمان، آیه ۲۷.

۳. بقره، آیه ۲۶۱.

۴. اسراء، آیه ۸۸.

۲- اگر می‌توانند سوره‌های مانند سوره‌های قرآن بیاورند: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ»؛ اگر در آنچه بر بنده خود نازل کردیم شک دارید، پس سوره‌ای مانند آن بیاورید.^۱

۳- اگر می‌توانید ده آیه مثل قرآن بیاورید: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ یا می‌گویند این قرآن را به دروغ ساخته است بگو اگر راست می‌گویید، ده سوره بر دروغ ساخته شده مانند آن را بیاورید و غیر از خدا هر که را می‌توانید فرا خوانید...^۲

۴- اگر می‌توانید گفتاری مانند قرآن بیاورید: «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ»؛ پس اگر راست می‌گویند سخنی مثل آن بیاورند.^۳

و از زمان نزول قرآن تا الآن که در قرن پانزدهم هجری هستیم، نتوانسته‌اند آیه‌ای همانند آیات نورانی قرآن و همانند آن در فصاحت و بلاغت و محتوا بیاورند، اگرچه بسیار کوشش کردند و یک نفره و چند نفره تلاش نمودند، اما حاصل تمام زحمات جز الفاضی سطحی و بی‌محتوا چیزی نبود. از اولین آنها مسلمیه کذاب بود که به نظر خود کلماتی همانند آیات قرآن را گرد آورد؛ «الفیل، ما الفیل، و ما ادرك ما الفیل، له ذنب و بیل، و خرطوم طويل» و یا زنی به نام سجاح که ادعای نبوت کرد و گفت: «فَنَوْلِجْه فَيَكُنَّ اِيْلَاجًا، و نَخْرَجْه مِنْكُنَّ اِخْرَاجًا»^۴ و اباطیل و کلمات سست و بی‌پایه‌ای که پس از آنها گفتند، اما نتیجه‌ای جز بی‌آبرویی برای گویندگان آنها در پی نداشت.

وجه پنجم: جامع بودن دانش‌های مختلف:

با این که قرآن، نه صرفاً یک کتاب قانون و احکام است و نه اخلاق و نه کلام و نه تاریخ و...، اما در عین حال به بهترین وجه همه این علوم و جهات مختلف را در خود جمع کرده است و

۱. بقره، آیه ۲۳.

۲. هود، آیه ۱۳.

۳. طور، آیه ۳۳.

۴. تفسیر المیزان، ج ۱، ذیل آیه ۲۳ بقره.

این جهات مختلف را به زیبایی به هم درآمیخته است تا اسباب خستگی و زدگی خوانندگان نشود یا باعث نشود افراد هر یک به سلیقه خاص خود، بخشی از آن را بخوانند، بلکه در دل نقل‌های تاریخی، احکام شرعی را گفته است و در ضمن بیان احکام به مسائل اخلاقی پرداخته است.

وجه ششم: اعجاز علمی:

قرآن بدون آنکه بخواهد در مقام یک کتاب زمین‌شناسی یا گیاه‌شناسی و... به مسائل علوم طبیعی بپردازد، در راستای تربیتی و هدایتی خود، به بعضی از رازهای هستی و شگفتی‌های دانش اشاره کرده است که چند نمونه از آن ذکر می‌شود:

الف: آیه شریفه «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نَظْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عِلْقَةٍ»^۱ و آیه شریفه «ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً»^۲ با ظرافت و دقت دوران تکامل جنین را از نطفه به علقه و از علقه به مضغه با خلقت ناتمام و خلقت تمام، و سپس دمیدن روح را که مطابق علم روز است، بیان کرده است.

ب: آیه شریفه «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»^۳ قانون جاذبه را بیان کرده است.

ج: آیه شریفه: «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ...»^۴ حرکت زمین را بیان کرده است با آنکه در زمان نزول قرآن هیئت بطلمیوس زمین را ثابت می‌دانست.

د: آیه شریفه «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»^۵ حرکت منظومه شمسی را گفته است که الآن دو حرکت وضعی و انتقالی برای منظومه شمسی ثابت شده است.

هـ: آیه شریفه «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^۶ قانون زوجیت را بیان

کرده است.

۱. یس، آیه ۸۱.

۲. مؤمنون، آیه ۱۴.

۳. رعد، آیه ۲.

۴. نمل، آیه ۸۸.

۵. یس، آیه ۳۸.

۶. ذاریات، آیه ۴۹.

برای وجوه اعجاز قرآن موارد دیگری هم ذکر شده است مثل اعجاز تاریخی، اعجاز اخبار غیبی، اعجاز وضع قوانین که در کتب مفصل‌تر بیان شده است.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- پیام قرآن؛ ج ۸، آیت الله مکارم شیرازی.
- ۲- برهان رسالت؛ آیت الله سبحانی
- ۳- المیزان؛ ج ۱، ص ۹۴، علامه طباطبایی
- ۴- قرآن و دیگران؛ علی صداقت
- ۵- وحی و نبوت؛ شهید مطهری.

محور شانزدهم

حکم پیروان ادیان دیگر نسبت به اسلام چیست؟

۱- اگر ادیانی مانند یهودیت و مسیحیت دچار تحریف نشده بودند، آیا باز هم پیروان آنان باید اسلام را می پذیرفتند؟

در فرض عدم تحریف ادیان توحیدی، آنان در اصول اعتقادی اشتراک ، دارند پس گویا دین واحدی داریم که تمام پیامبران الهی، دعوت کنندگان بر آن اصول مشترک و دین واحد بوده‌اند. که در منطق قرآن دین تسلیم بودن، در برابر خداوند معرفی شده است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱ مراد از اسلام همان معنای لغوی آن یعنی تسلیم شدن در برابر خداوند در معارف و احکام می باشد.^۲

بنابراین اگر چه پیروی از هر پیامبر، پیروی از دستورات صادر شده از جانب خدا و پذیرش معارف ناب الهی است ، اما به جهت تفاوت رشد تکاملی محیط و استعداد مردم در طول

۱. آل عمران / ۱۹.

۲. المیزان، ج ۳، ص ۱۲۰، ذیل آیه ۱۹ آل عمران.

زمان‌های مختلف، معارف و احکام صادر شده از جانب شرع نیز همسو با رشد و نیازهای هر زمان بوده است.

دو نکته:

الف: دقائق اصول اعتقادی و ظرائف مسائلی مانند توحید و عدل الهی و معاد و مباحث جبر و اختیار و قضا و قدر ... که در اسلام تبیین شده است ، قابل مقایسه با ادیان گذشته نیست.

ب: احکام و قوانینی که در اسلام بیان شده ، دارای جامعیت نسبت به تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی و کامل بودن از جهت رشد و ترقی بشریت است که توسط آخرین پیام آور الهی بیان شده است.

البته ادیان دیگر نسبت به شرائط زمان خود، دین کامل زمانه خود بودند و نمی‌شود گفت دینی در زمان خود ناقص بوده است و نقصان آنها نسبی است یعنی در برابر جامعیت و کامل بودن اسلام آنان ناقص نامیده می‌باشند.

خلاصه اینکه: با کامل بودن دین اسلام نسبت به همه ادیان و جامعیت آن نسبت به همه جوانب زندگی انسان و با پدید آمدن تحریف در ادیان گذشته، پیروی از دیگر ادیان مشروعیت ندارد و اگر انسان حقیقتاً خدا را باور دارد. تسلیم بودن در برابر خداوند اقتضا می‌کند انسان تعصب‌های نابجا را رها کرده و با دریافت پیام راستین خداوند آنرا خاضعانه بپذیرد و خود را از مزایای دین کامل تر محروم نکند.

۲- آیا پیروان ادیان دیگر اگر اسلام را نپذیرند، نجات نمی‌یابند؟

آیا آنانکه یک عمر و پیرو ادیان آسمانی غیر از اسلام بوده‌اند- خصوصاً آنان که اهل خیر بوده و اعمال نیک داشته‌اند- بعد از مرگ به بهشت نمی‌روند؟ آیا خوبی‌ها و رفتارشان هیچ جزا و پاداشی نزد خدا ندارد؟

برای جواب این سوال باید گفت: زاویه بحث می‌تواند عام‌تر از اهل کتاب باشد و می‌توان سوال کرد آیا تمام انسانها چه معتقد به خدا باشند یا نه، و معتقدین به خدا مسلمان ، باشند یا نه و حتی مسلمان شیعه باشند یا نه ؟ و اعمال آنان در درگاه خداوند پذیرفته می‌شود یا نه؟

بنابراین می‌شود موضوع مورد سوال را تمامی مردم قرار داد و آنان را به گروه‌های ذیل تقسیم کرد:

گروه اول: آنان که خدای یکتا را به خداوندی قبول ندارند و او را خالق و آفریدگار خود نمی‌دانند، حال اعتقاد به خدایان دیگر داشته باشند یا اصلاً به خالق و مبدأ آفرینش باور نداشته باشند. این گروه هر چند در دنیا صاحب اعمال خوب و انسانی باشند، استحقاق هیچ جزای نیکی در روز قیامت ندارند، زیرا آنان در تمام عمر خود یا حداقل در آخر عمر خود، بدون اعتقاد به خدا از این دنیا رفته‌اند و آنان که او را باور نداشته‌اند، چطور می‌توانند از خدا توقع پاداش و جزا داشته باشند. آنان که عمل خود را برای خدا نیاورده‌اند باید جزای پاداش خود را از هر کس که عملشان برای او بوده است، طلب کنند نه از خدا.

خداوند در قرآن شرط قبولی اعمال و دادن پاداش در قبال آنرا، ایمان و تسلیم بودن در برابر خود دانسته است: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا»؛ و هر کس چه مرد یا زن که کارهای شایسته کند، در حالی که مؤمن است، آنان داخل بهشت می‌شوند و ذره‌ای مورد ستم قرار نمی‌گیرند.^۱

«بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ آری هر کس که خود را با تمام وجود تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی نزد خداوند است و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد.^۲

گروه دوم: آنان هستند که به خدا ایمان دارند، اما با تقصیر و کوتاهی در حالی که می‌توانسته‌اند، دنبال شناخت دین الهی نرفته‌اند؛ حال یا خواسته‌اند فارغ از تعهد و پیروی از ادیان الهی باشند یا با وجود شرائط و امکانات، از بررسی و تحقیق و شناخت دین حق کوتاهی کرده‌اند و تابع هیچ یک از ادیان الهی نبوده‌اند. اینان نیز مانند گروه اول اعمالشان مقبول درگاه الهی نیست، زیرا خداوند تسلیم بودن در برابر خود را با پیروی از اولیاء و فرستادگان خود گره زده است

۱. نساء / ۱۲۴.

۲. بقره / ۱۱۲.

و شرط قبولی اعمال بندگان را تبعیت و پیروی از هر یک از ادیان موجود در زمان انسان دانسته است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ کسانی که ایمان آورده‌اند (مسلمانان) و کسانی که یهودی و صائبی و مسیحی هستند، هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار نیکو کند پس اجرشان را نزد پروردگارشان خواهند داشت و نه بیمی برایشان است و نه اندوهگین خواهند شد.^۱ و در آیه دیگر خداوند انکار خود را در کنار انکار پیامبرانش قرار داده است فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾؛ آنانکه به خدا و پیامبرش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند، و می‌گویند: ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم، و می‌خواهند میان ایندو راهی را اختیار کنند.^۲

گروه سوم: آنان که خدا را باور دارند و به یکی از ادیان الهی نیز گرویده‌اند، اما با وجود امکان پیگیری و تحقیق از دین برتر که دین اسلام است، در آن امرکوتاهی کرده‌اند و با اینکه احتمال می‌داده‌اند دین دیگری حق باشد و توانایی بررسی پیرامون آن داشته‌اند، اما بدون هیچ عذری چنین نکرده‌اند و از روی عادت به دین آباء و اجدای خود باقی مانده‌اند یا آنان که این تحقیق و بررسی را انجام داده‌اند و فهمیده‌اند، دین اسلام نسبت به آئین خود آنها کامل‌تر و از حقایق برخوردار است اما به خاطر لجاجت و عناد ورزی، از حق و حقیقت چشم پوشی کرده‌اند. اینان نیز در نگاه خداوند در پیروی نکردن از دین حق معذور نیستند و استحقاق پاداش بر عمل طبق آئینی که حجیت نداشته است را ندارند. بر همین حکم هستند آنان که با وجود قبول اسلام، مذهبی غیر از تشیع را پذیرفته‌اند. اگر آنان نیز امکان مطالعه و بررسی از مذهب حق را داشته‌اند و می‌توانسته‌اند دنبال کنند که بین مذاهب اسلامی حق با کیست اما چنین تحقیقی را نکرده‌اند یا فهمیده‌اند مذهب تشیع حق است و فقط به خاطر تعصبات باطل و از سر لجاجت، آنرا نپذیرفته‌اند،

۱. بقره / ۶۲

۲. نساء / ۱۵۰

اینان نیز نزد خدا معذور نیستند. می‌توان همه این گروه سوم را جزء آنان دانست که از فهم حق یا قبول و پذیرش آن استنکاف کرده‌اند و در حقیقت به خاطر کوتاهی یا هواهای نفسانی حق را پوشانده‌اند. آنان که می‌توانند حق را بیابند و نیابند و آنان که حق را یافته‌اند اما انکار کرده‌اند چگونه می‌توانند خود را تسلیم پروردگارشان بدانند با آنکه حقیقت تدین، انقیاد و تسلیم خدا بودن است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱ خداوند خواسته است بعد از ایمان به او مومنین در راه اطاعت اش قدم بزنند و از شیطان دوری کنند و گرنه او آن‌ها را از حق و حقیقت دور خواهد کرد. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾؛ ای آنان که ایمان آورده‌اید، همگی به اطاعت خدا درآید و گامهای شیطان را دنبال نکنید که او برای شما دشمن آشکار است.^۲

و شاید بتوان گفت آنان که حقیقت را می‌فهمند و آنرا مخفی می‌دارند دچار نوعی کفر شده‌اند، زیرا حقیقت کفر چیزی جز پوشاندن حق نیست. اهل کتاب در زمان پیامبر (ص) از روی نشانه‌ها و بشارت‌های داده شده به آنان نسبت به رسول خدا ﷺ پیامبر را شناختند و حقانیت او را دانستند اما آنرا انکار کردند: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛ همین که آنچه را می‌شناختند برایشان آمد، انکارش کردند پس لعنت خدا بر کافران باد.^۳ آنان که حقیقت را می‌پوشانند هرگز تسلیم و منقاد اراده پروردگار نیستند و بر خلاف دستور او به غیر آنچه وظیفه داشته‌اند، دل بسته‌اند و از غیر آنکه او فرمان داده است اطاعت کرده‌اند، حال این گروه چگونه از خدا توقع پاداش دارند. خداوند آنان را و نتیجه کارشان را سراب توصیف کرده است ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ

^۱. آل عمران / ۱۹.

^۲. بقره / ۲۰۸.

^۳. بقره / ۸۹.

شَيْئًا؛ آنانکه کفر ورزیدند، کارهایشان چون سرابی در زمین هموار است که تشنه آن را آب می‌پندارد، اما وقتی به آن رسد آنرا چیزی نیابد.»^۱

داخل این گروه سوم هستند آنان که به اسم و رسم شیعه هستند، اما تشیع خود را به صرف تقلید از پدر و مادر و محیط و جامعه خود پذیرفته‌اند و راهی که در پذیرش دین و مذهب صحیح حجت است، دنبال نکرده‌اند و بدون پیمودن راه استدلال و دلیل یقینی، دین و مذهب حق را پذیرفته‌اند. اینان هم تابعان بدون علم هستند و در جایی از دیگران تقلید کرده‌اند که تقلید جایز نبوده است.

همچنین آنانکه خدا را و دین و مذهب حق را با راه درست یافته و پذیرفته‌اند، اما در اعمال خود اخلاص نداشته‌اند و کارهایشان و عمل و عبادتشان را برای خدا انجام نداده‌اند، اینان نیز باید پاداش خود را از آنان که برایشان کار کرده‌اند، بگیرند زیرا در درگاه او فقط عمل مخلصان پذیرفته است «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»؛ و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را از روی اخلاص پرستند.»^۲

گروه چهارم: آنان که با وجود اعتقاد و باور به خداوند در پذیرش دین حق یا مذهب حق، تلاش کرده‌اند و هیچ تعصب و عناد و لجاج نیز نداشته‌اند اما به هر جهت با وجود تحقیق و تلاش، دین و مذهب حق را نیافته‌اند چه به خاطر ضعف دانش و استعداد و فهمشان یا وجود تبلیغات گسترده مخالفین و یا هر علت دیگر که مانع از رسیدن به حقیقت آنها شده است، اما این محرومیت از رسیدن به حقیقت به سبب کوتاهی‌شان نبوده است و در ضمن به آنچه به آنان از دین و مذهب رسیده است بی‌پیرایه و اخالصانه عمل کرده‌اند.

اینان نزد خداوند معذور هستند، چون به اندازه وسع و توان خود، تلاش کرده‌اند و رسیدن به دین و مذهب حق با توجه به شرائط و امکانات آنها خارج از وسع آنان بوده است و امر به پیروی

۱. نور / ۳۹.

۲. بینه / ۵.

ز آنان برایشان و تکلیف به مالا یطاق بوده است که آن را از آنان نفی کرده است ﴿لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا أَلَا وَسْعَهَا﴾؛ خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.^۱

و مقتضای عدالت خدا چنین است که عذر آنان را در نرسیدن به حقیقت بپذیرد و به مقدار عمل و کار نیکویشان پاداش دهد. خداوند در قرآن اینان را مستضعفین نامیده است فرموده: ﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾ * فَأَوْلِيكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا غَفُورًا؛^۲ مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند، پس آنان، باشد که خدا از ایشان درگذرد که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است.^۳

از این گروه به عنوان «مستضعفین» و «مرجون لامرالله» یعنی آنان که کارشان با خداست و «قاصرین» در مقابل «مقصرین» نام برده شده است.

۳- اگر اسلام دین حق است، چرا خداوند در قرآن پیروان ادیان دیگر را به شرط ایمان به خدا و عمل نیکو، اهل نجات می‌داند؟

مراد از آیه شریفه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۳ این است که هر یک از ادیان الهی که در عصر و زمان خود، به وظائف خود عمل کرده‌اند و ایمان به خدا و روز قیامت و عمل نیک داشته‌اند رستگارند، نه اینکه با آمدن دین کامل و جامع اسلام، هر یک از پیروان ادیان گذشته، اجر داشته باشند و به چند علت است: (۱) لزوم عقلی پیروی از دین کامل‌تر (۲) آیات متعدد قرآن که آنان را با وجود شناخت اسلام و پی بردن به حقانیت آن، کافر نامیده

.۱

.۲ نساء / ۹۹ - ۹۸.

.۳ بقره / ۶۲ و مشابه آن در مائده / ۶۹.

است ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾^۱ اگر عمل و دین آنان پذیرفته باشد، چرا پیامبر آنان را دعوت به اسلام کرد؟ و دین خود را دین خاتم نامید؟

همچنین شرط پیروی راستین یهود و نصاری از دین خود این است که به کتاب خود عمل کنند که از جمله آن بشارت به پیامبر و ذکر صفات و علائم او و لزوم ایمان و پیروی از او بوده است.

علامه طباطبائی نیز در تفسیر این آیه فرموده: این آیه می‌گوید سبب کرامت و سعادت حقیقی ایمان به خدا و روز قیامت و عمل صالح است و به اسم، تابع دینی بودن بدون، التزام به عبودیت و پیروی واقعی از انبیاء سودی ندارد.^۲

شأن نزول این آیه شریفه نیز همین معنا را تأیید می‌کند که در اولین دیدار سلمان با رسول خدا ﷺ او از دوستان قدیمی خود و از عبادت و انتظار آنان برای بعثت پیامبر خبر داد که در این میان کسی از حاضران گفت: آنها اهل دوزخ هستند. این سخن بر سلمان گران آمد، زیرا می‌دانست اگر آنها پیامبر را درک می‌کردند از او پیروی می‌نمودند.

در این جا این آیه شریفه نازل شد و اعلام کرد آنانکه در عصر خود به خدا و رستخیز و پیامبر زمان خود ایمان داشته‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، اهل نجات هستند.^۳

۴- آیا آنان که به جامعه بشری خدمت کرده‌اند اما ایمان نداشته‌اند، پاداشی نزد

خدا ندارند؟

کسانی که خدمات بزرگی کرده‌اند برای بشریت کرده‌اند مانند بخشندگانی امثال «حاتم طائی» یا مخترعین و مکتشفین مانند «ادیسون» مخترع برق یا «پاستور» کاشف میکروب و افراد فراوان دیگر که ظاهراً اسلام را نپذیرفته‌اند، آیا اینان پاداش خدمت نیک خود به بشریت را از خدا می‌گیرند یا نه؟

جواب این است که این افراد از تقسیمات جواب سوال سوم خارج نیستند، اگر اعتقاد به خدا داشته و تابع دین حق بوده‌اند یا در نرسیدن به دین اسلام عذر داشته‌اند، پس مستحق لطف و

۱. بقره / ۸۹

۲. المیزان، ج ۱، ص ۱۹۲، ذیل آیه ۶۲ بقره.

۳. المیزان، ج ۱، ص ۱۹۳ و تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۸۷.

جزای الهی‌اند، ولی اگر به خدا اعتقاد نداشته‌اند یا بدون دلیل دین حق را نپذیرفته‌اند یا کوتاهی در رسیدن و قبول حق نمودند، اینان استحقاق پاداش الهی را ندارند، اما عدم استحقاق اجر از جانب آنان، دلیل شامل نشدن لطف و رحمت الهی بر آنان نمی‌شود. شهید مطهری (ره) چند روایت آورده‌اند که دلالت دارد این افراد به خاطر کار خیر خود و خدمت به خلق خدا یا عذاب نمی‌شوند یا در عذابشان تخفیف داده می‌شود. این روایت دلالت ندارد که مستحق داخل شدن در بهشت هستند، مانند این روایت که خداوند بعد از مرگ مشرکی که مؤمنی را پناه داده و پذیرایی کرده بود، به او خطاب می‌کند که: به عزت و جلالم سوگند اگر در بهشت جایی برای مشرک بود تو را در آن جا می‌دادم، اما ای آتش او را بترسان ولی آسیب نرسان.

و یا پیامبر ﷺ در مورد «عبدالله بن جدعان» که از کفار معروف جاهلیت و از سران قریش بود، فرمود: او سبک عذاب‌ترین اهل دوزخ است. سؤال شد چرا؟ فرمود: انه كان يطعم الطعام، او مردم را سیر می‌کرد.^۱

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- عدل الهی؛ شهید مطهری.
- ۲- تفسیر نمونه؛ ج ۱۰، آیت الله مکارم شیرازی.
- ۳- المیزان؛ ج ۳، ص ۸۳ و ۸۷.

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱، ص ۳۰۷.

چرا باید اسلام آخرین دین باشد؟

۱- چرا باید دینی، دین خاتم باشد؟

خاتم اگر بر وزن حافظ باشد و به صورت اسم فاعل به معنای ختم کننده است و اگر بر وزن حاتم باشد به معنای آخرین است. و خاتم النبیین یعنی آنکه به او نبوت پایان یافته است. اینک دینی آخرین دین باشد، معنایش این است که این دین اسباب و موجبات تغییر و جایگزینی را که ادیان پیش از او داشته‌اند، ندارد. آنچه سبب دین جدید می‌شود یا نقصان دین نسبت به شرائط جدید است یا تحریف یافتن او و یا نبود ابزار کافی و لازم برای استمرار و بقاء، و هیچ کدام از این سه امر در دین اسلام وجود ندارد، بلکه در مقابل، اسلام دارای سه ویژگی ذیل است:

الف: جامعیت: جامعیت روی دیگر سکه خاتمیت است که با خطاب «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ

دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۱ تحقق یافت، زیرا این دین دین

امت وسط است «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»^۲ یعنی دین معتدل و کاملی که بالاتر از آن

۱. مائده / ۳.

۲. بقره / ۱۴۳.

نمی‌تواند وجود داشته باشد که آن دین معتدل برای امتی است که به اعتدال و تکامل فکری و رشد رسیده است تا توانایی و قابلیت دریافت بالاترین و آخرین دستورات خداوند داشته باشد.

ب: تحریف ناپذیری: خداوندی که تمام انبیاء و کتب آسمانی را فرستاده است، برای اولین و آخرین بار، وعده حفظ این کتاب را داده است. «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۱، یعنی این قرآن همیشه در میان مردم تا روز قیامت زنده است. کتاب مورد مراجعه و پیروی است. نه الفاظ آن، نه آیات و سوره‌هایش و نه توجه مردم از آن هرگز از بین نمی‌رود.

ج: استمرار هدایت و رهبری: برای استمرار ارتباط بین خدا و مردم و تبیین و تفصیل شریعت و احکام و آیات الهی، مقام امامت و رهبری امت قرار داده شده است که در زمان وجود امام در میان مردم، او ادامه دهنده راه نبوت در هدایت و اداره امور است و در زمان غیبت او نیز عالمان که وارثان انبیاء نام گرفته‌اند، در حدّ خود نجات دهنده امت از لغزش‌ها، انحرافات و روشن کننده مسیر هدایت و دوری از ضلالت هستند. «العلماء ورثة الانبياء»^۲، یعنی علماء نگهدارنده میراث انبیاء هستند.

۲- ادله خاتمیت اسلام چیست؟

برای خاتمیت دین اسلام دو دلیل عمده وجود دارد:

الف: دلیل عقلی: با توجه به اصل حکمت تشریح ادیان از جانب خدا و فلسفه تاریخی پیدایش و افول ادیان گذشته، می‌توان گفت: اصل تشریح ادیان، آوردن برنامه جامع سعادت است که به علت رشد تکاملی بشریت، انسان قابلیت پیدا کرد تا دینی را داشته باشد که تمام اصول جامع برای هدایت مردم در همه زمانها را داراست بطوری که نه محروم بودن مردم از چنین دینی توجیه دارد و نه آمدن دین‌های پی در پی دارای ضرورت است.

۱. حجر / ۹.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۲.

ب: ادله نقلی: که شامل آیات قرآن مانند آیه شریفه «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»^۱ که پیامبر ﷺ را آخرین پیامبر خدا معرفی می‌کند و آیه شریفه «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»^۲ که امت او را بهترین امت معرفی می‌کند.

در روایات فراوان مانند حدیث منزلت: «انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدی»^۳ و حدیث: «حلال محمد حلال ابداً الی یوم القيامة و حرامه حرام ابداً الی یوم القيامة لا یكون غیره و لا یجىء غیره»^۴ و روایت: «اعطیت جوامع الکلم... و ختم بی النبیین»^۵ بر خاتم بودن دین اسلام تاکید شده است. اگر انسان با دلیل و استدلال متقن به حقانیت دین اسلام رسیده باشد و قرآن را وحی و الهام از جانب خدا دانسته و قبول داشته باشد و روایات صحیح رسیده از پیامبر خدا را صادق دانسته و بپذیرد، بدون شک باید این خبر را که دین اسلام، آخرین دین الهی است از آنان قبول کند. زیرا مسئله خاتمیت از مسلمات و ضروریات دین اسلام است که تمامی مسلمانان و اهل تشیع و تسنن بر ضروری بودن آن اجماع دارند.

۳- چگونه بهائیت با وجود خاتمیت دین اسلام، ادعای دین جدید کرده است؟

ادیان خود ساخته مانند بهائیت برای توجیه ادعای خود چاره ای نداشته جز اینکه بر خاتمیت رسول خدا ﷺ شبهه و خدشه وارد کنند، چنانچه یکی از نویسندگان بهایی گفته است: خاتم در آیه شریفه «خاتم النبیین» به معنای زینت انگشتر است و منظور این است که پیامبر خدا ﷺ از

۱. احزاب / ۴۰.

۲. آل عمران / ۱۱۰.

۳. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳.

۴. کافی، ج ۱، ص ۵۸ باب البدع و الرأی و المقایس.

۵. فضائل الخمسة، ج ۱، ص ۴۵ و جامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۲۶.

حیث کمالات به جایی رسیده است که زینت سایر پیامبران می‌باشد چنانچه انگشتر زینت انگشت انسان است.

جدای از ایراد عدم استعمال خاتم در معنای ذکر شده، این حرف در حالی گفته شده است که یکی از رهبران بهائیت در بعضی کتب خود به خاتمیت نبوت پیامبر تصریح کرده و عبارت «والصلوة و السلام علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرسالة النبوة و علی آله و اصحابه دائماً ابدأً سرمداً»^۱ دارد. که با این توجیه سازگار نیست. علاوه بر آنکه مستند ختم نبوت فقط همین یک آیه نیست که با توجیه ناصواب آن، بتوان در خاتمیت ایجاد تردید و شبهه کرد، بلکه آیات دیگر و روایات فراوان وجود دارد که جایی برای شک و تردید باقی نمی‌گذارد.

۴- آیا می‌شود گفت: عقیده خاتمیت به معنای آغاز عصر عقلانیت است؟

اگر مراد از رسیدن بشریت به عصر عقلانیت این باشد که انسان به مرتبه‌ای از کمال رسیده است که می‌تواند آخرین و کاملترین پیام و شریعت الهی را دریافت کند و آن را درک و پاسداری کند و با توسعه دانش بهترین استفاده را از آن برده و با قدرت اجتهاد در مسائل فرا روی خود به بن بست نمی‌رسد، درست است.

اما اگر مراد از عقلانیت این باشد که انسان به مرحله‌ای رسیده است که دیگر نیازمند به وحی و راهنمایی اولیاء الهی نیست، اشتباه است، زیرا بشر همیشه نیازمند به دین و معارف وحیانی است و هرچه علم و عقلانیت بشر پیشرفت کند، این نیازمندی بیشتر نمایان می‌شود که بحث آن در عنوان رابطه دین و عقل گذشت.

۵- آیا خاتمیت به معنای قطع ارتباط انسان با غیب است؟

اگر مراد از ارتباط با غیب، ارتباط وحیانی باشد، بله بعد از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله دیگر کسی با وحی ارتباط ندارد، زیرا وحی برای آوردن شریعت تازه یا تکمیل شریعت سابق است، و بعد از ختم نبوت، دیگر به کسی وحی نمی‌شود، اما اگر مراد از ارتباط با غیب اموری غیر از وحی مانند الهام

۱. خاتمیت آیه الله سبحانی به نقل از اشراقات، ص ۲۹۲.

و کشف و شهود باشد ختم نبوت با آن منافات ندارد، چنانچه امامان معصوم علیهم السلام الهام داشته‌اند و یکی از القاب حضرت صدیقه طاهره «محدثه» بوده است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید ملائکه از آسمان نزد او فرود می‌آمدند و با او صحبت می‌کردند. قال الصادق علیه السلام: «انما سمیت فاطمة محدثة لان الملائكة كانت تهبط من السماء فتناديها كما تنادي مريم بنت عمران ... فتحدثهم و يحدثونها...»^۱

برای دیگران نیز ممکن است به جهت صفای باطن و پاکی روح، الهام و مکاشفه‌ای روی دهد و با آن حقایقی دریافت شود که این امر ارتباطی با مسئله رسالت و نبوت ندارد.

۶- با وجود ختم نبوت، چگونه بعد از اسلام، ادیان جدید پدید آمدند؟

پیدایش ادیان بعد از ظهور اسلام و ختم نبوت، چند گونه بوده است. بعضی ادعای دین الهی و نبوت خود را داشتند و برخی بدون ادعای پیامبری و رسالت الهی، به خاطر برخی مصالح اجتماعی و سیاسی، دست به عرضه دین جدید زده‌اند و عده‌ای نیز مانند ادیان نوظهور فعلی، اصلاً ادعای شریعت و نبوت ندارند و اساساً دین بدون شریعت و آئین را تبلیغ می‌کنند. از نمونه بارز گروه اول، بابیت است که توسط علی محمد باب شیرازی متولد ۱۲۳۵ هـ. ق، تأسیس شد. او چند سالی در کربلا نزد سید کاظم رشتی شاگردی کرد و بعد از برگشت به شیراز در سال ۱۲۶۰ هـ. ق. ابتدا ادعا کرد باب امام زمان است و بعد از احضار او توسط علماء و خوردن یک سیلی، از ادعای بابیت خود دست کشید و مقابل مردم گفت: لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام غائب بداند...، اما در پنهان از ادعایش دست برداشت و در اولین فرصت به اصفهان گریخت. در سال ۱۲۶۴ جمعی از بایبان در اجتماع «بدشت» شاهرود به این نتیجه رسیدند که دوران اسلام به سر آمده است و باید نسخ دین اسلام را اعلان کنند و در همین ایام، باب ادعای تازه‌ای کرد و مدعی شد: من همان قائم حقی هستم که شما به ظهورش وعده داده‌اید «اننی انا القائم الحق الذی انتم بظهوره توعدون» و بعد از آن با نوشتن کتاب «بیان» و «روح هیکل الدین»

گویا مدعی نبوت نیز شد. نهایت در سال آخر عمرش در تبریز محاکمه شد و آنجا از هر چه ادعا کرده بود، توبه کرد و به علت تشخیص دیوانه بودن او، حکم اعدام برایش صادر نشد، اما به اصرار امیرکبیر، برای نابودی ریشه فساد، در سال ۱۲۶۶ هـ.ق. اعدام شد.

اما ریشه فساد این جا خشکانیده نشد و پس از باب دو برادر به نام یحیی صبح ازل که بنا بر وصیت باب جانشین او بود و حسین علی بهاء با تمام اختلاف خود، آن دین باطل را ترویج کردند، خصوصاً حسین علی ملقب به بهاء الله که از ایران به عراق و بعد ترکیه و سپس به عکا در فلسطین رفت و آنجا بابیت را در قالب آئین جدید و به نام بهائیت ترویج کرد که همواره از جانب دولت‌های استعماری مانند روس که در آزادی او از زندان در تهران نقش مستقیم داشت و سپس انگلیس، بهره‌مند بود و الآن نیز پایگاه اصلی آنان در «حیفاً» از حمایت اسرائیل بهره‌مند است. در باطل بودن ادعای اینان همین دو نکته بس است که اولاً در سخنان باب و بهاء الله دو پیشوای نخست این آئین، تناقض گویی بسیار وجود دارد که در سوالات سابق نمونه آن ذکر شد که علی محمد باب، پیامبر خدا را خاتم پیامبران می‌داند و در مواردی از نوشته‌ها از آیات قرآن استفاده کرده است و ثانیاً این مدعیان دروغین هیچ سند و مدرکی برای ادعای خود ارائه نکرده‌اند، نه از آنان معجزه‌ای صادر شده و نه کلام صحیح و برنامه مدوئی برای بشریت ارائه کرده‌اند. چند کتابی هم که آن دو نوشته‌اند به سبک قرآن و به صورت مشق نویسی از روی آن است که خواندن چند سطر از هر یک از آنها برای یقین به بشری و سست بودن محتوا و حتی ظاهر آن الفاظ و کلمات، کافی است. باب در لوح دوم کتاب الواح به خط خودش می‌گوید: «اللهم انک انت الهان الثلاثین لتؤتین الألوهیة من تشاء و لتنزعن الألوهیة عمّن تشاء...»^۱

و در صفحه چهار، نقطه اولی دارد: «لک البهینة و البهوت و لک الجلانة و الجلوت و لک الجملنة الجموت و لک العظمنة و العظموت و لک النورنة و النوروت و لک الرحمنه و الرحموت و عبارات فراوان دیگر که جز حماقت و جنون نمی‌تواند داعی دیگر بر ساختن آنها باشد.

۱. محاکمه و بررسی عقاید باب و بهاء، ج ۳، ص ۱۳، علامه مصطفوی.

و از نمونه‌های بارز نوع دوم دین خود «ساخته اکبر شاه» در قرن شانزدهم میلادی در هندوستان است. او که پادشاهی مقتدر و دانش دوست و علاقه مند به دین بود از ترس اختلافات داخلی و متلاشی شدن امپراطوری خود بعد از مرگش، تصمیم گرفت دین جدیدی را تبلیغ کند که اصول کلیه ادیان مخالف را با هم داشته باشد و شورائی تشکیل داد و دستور داد آئینی توحیدی متکی بر سنت‌های هندو و زرتشت و اسلام به نام آئین اکبر تأسیس شود. این حرکت به بار نشست هم چنین پیش از او شخصی به نام «کبیر» سعی کرد، دین اسلام و هندو را به هم بیامیزد و آئینی را تأسیس کرد که در عین اینکه خدای واحد را قبول دارد به دور از اختلافات می باشد. بعد از مرگ کبیر در سال ۱۵۳۳ آئین «سیک» بر پایه عقاید کبیر پایه گذاری شد که اکنون نیز پیروانی در هند دارد.^۱

و از نمونه‌های نوع سوم ادیان نو ظهوری مانند اکنکار و فالون دافا و موارد فراوان امثال آنها هستند که آمیخته‌ای از عقاید و فرهنگ‌های مختلف را بدون تبعیت از دین معین تبلیغ می‌کنند که نوعی ترویج معنویت گرایی بدون پایبندی به شریعت و قبول ادیان الهی است این ادیان توسط جهان سلطه به جهت رویکرد سکولار و انزوا گرایانه این عرفان‌ها و دین‌ها نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی تبلیغ، حمایت و ترویج می‌شوند.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- مجموعه آثار شهید مطهری؛ ج ۳، ختم نبوت.
- ۲- راهنمایی شناسی؛ محمد تقی مصباح یزدی.
- ۳- خاتمیت؛ آیت الله سبحانی.
- ۴- بابیت و بهائیت؛ محمدی اشتهاوردی.
- ۵- سایت بهائی پژوهی.
- ۶- درآمدی بر عرفان حقیقی و عرفان‌های کاذب؛ احمدحسین شریفی.

^۱. آشنایی با ادیان هند، ص ۱۲۵.

محور هجدهم

چگونه دین اسلام جاودانه است؟

۱- با آنکه همه چیز در حال کهنه شدن است، آیا اسلام و دستوراتش کهنه نمی‌شود؟

انسان ۴ گونه نیاز و ۴ نوع رابطه دارد.

نیازهای انسان عبارتند از: نیازهای جسمانی، نیازهای روحی، نیازهای اجتماعی، نیازهای فردی.

و رابطه‌های انسان نیز عبارت است از: رابطه با خدا، رابطه با طبیعت، رابطه با اجتماع، رابطه با خود.

رابطه انسان با خدا برای پاسخ‌گویی به نیازهای روحی انسان است.

رابطه انسان با طبیعت برای پاسخ‌گویی به نیازهای جسمی انسان است.

رابطه انسان با هم‌نوعان برای پاسخ‌گویی به نیازهای اجتماعی انسان است.

رابطه انسان با خود برای پاسخ‌گویی به نیازهای فردی انسان است.

هر یک از نیازمندی‌های چهارگانه انسان، دو گونه است: نیازمندی‌های ثابت و متغیر.

انسان احتیاج به خورد و خوراک، مسکن، پوشاک و مسافرت دارد. انسان نیازمند آموزش،

تعلیم، آگاهی و تجربه است. انسان احتیاج دارد با خدای خودش حرف بزند، او را بشناسد و او را

عبادت و پرستش کند. انسان باید با افراد پیرامون خود خوب باشد. به آنان آسیب نرساند و آسیبی را نیز از جانب آنان متحمل نشود. انسان نیاز دارد در هوای پاک، زمین پاک، فضای سالم و شاداب زندگی کند و از نعمت‌های سرشار آن بهره ببرد.

این‌ها همه نیازهای ثابت بشر است. همیشه و در همه زمان‌ها همراه بشر بوده و خواهد بود. امکان ندارد انسان روزی در روی زمین احتیاج به خورد و خوراک، آموختن علم، فضای پاک یا ارتباط با خدا، نداشته باشد. این‌ها احتیاجات ثابت و غیر متغیر انسان است.

اما در کنار این احتیاجات، انسان یک نوع نیازمندی‌های متغیر نیز دارد. و نیازهای متغیر انسان، ابزار و وسائل تحقق آن نیازمندی‌های ثابت است. اینکه انسان چه بخورد، چطور خود را بیوشاند، چگونه خانه بسازد، از چه راهی به دانش و آگاهی برسد، به چه روشی تعامل خود را با هموعان خود بهتر کند، اینها همه نیازهای متغیر او است که در هر عصر و زمانی می‌تواند متفاوت باشد. انسان به جهت پیشرفت و ابتکار و خلاقیت، روز به روز وسائل و ابزار نیازمندی‌های خود را تغییر می‌دهد، و همواره می‌خواهد راه خود را برای رسیدن به هدف، آسان‌تر، سریع‌تر و کم هزینه‌تر سازد.

خلاصه آنکه، دین هرگز کهنه نمی‌شود، زیرا نیازهای اولیه و ثابت بشر هرگز تغییر نمی‌یابد و عوض نمی‌شود. احتیاج بشر به علم، زندگی سالم، برخورد مناسب با دیگران، عبادت و پرستش آفریدگار همیشه همراه بشر است و این‌ها تغییر نمی‌پذیرد که دین و دستوراتش پیرامون آن بخواهد، نو یا کهنه شود.

این محدوده، جایگاه پسند و ذوق و سلیقه مردم نیست تا بگوئیم با اختلاف و تغییر در سلیقه و پسند مردم این نیازهای اولیه نیز دست خوش تغییر می‌شود. و این سلسله امور مبتنی بر اقتضای ذات و وجود انسان است، نه مقتضای زمان و چون ذات انسان امری ثابت و پایدار است، احتیاجات مربوط به آن نیز جاودانه است، به خلاف زمان که امری متغیر است، اقتضانات زمان نیز تغییر می‌یابد.

پس حاجت‌های اصلی و اولیه بشر ثابت است و آنچه تغییر می‌کند، حاجت‌های فرعی و ابزار دست یابی به حاجت‌های اولیه است. اصولی مانند: عدالت، مساوات، مهربانی، طهارت، عبادت،

آسایش، تکامل، که مهمترین و عمده‌ترین پیام‌های اسلام پیرامون آنهاست، تغییر نمی‌یابند تا پیام اسلام در مورد آنها کهنه شود.

۲- آیا در مورد نیازهای متغیر انسان، دین پیامی ندارد؟

نیازهای ثانویه و متغیر انسان که راهها و ابزار دستیابی و رسیدن به نیازهای اولیه او هستند، دو نوع‌اند:

الف: آنچه بشر با رشد و تجربه خود به آن می‌رسد؛ وسیله تأمین این نیازها، عقل است. عقل با پیشرفت و توسعه خود، هر روز وسیله بهتری انتخاب می‌کند و با تغییر زمانه با اسباب آسان‌تر و کم‌خرج‌تر به رفع نیاز خود می‌پردازد. آنچه دین در این موارد می‌گوید از باب ارشاد به عقل است، مثل اینکه بشر خود راه رسیدن به نیازهای مادی خود را پیدا می‌کند و با اقسام معاملات و تجارات به روزی خود می‌رسد، پیام شریعت در این موارد مثل «احل الله البیع»^۱ ارشادی است. البته گاهی تغییرات زمانه ناشی از ترقی و پیشرفت نیست بلکه ناشی از انحراف است، مثل اینکه بشر راه نو و جدیدی برای کسب درآمد بیشتر خود پیدا می‌کند، ولی این راه با عدالت و عدم تجاوز به حقوق بشریت و حفظ کرامت انسانی منافات دارد. در این موارد دین با صراحت از این موارد جلوگیری کرده است. مانند دستور به حرمت ربا.

ب: آنچه بشر با رشد علمی و تجربه خود به آن نمی‌رسد یا به راحتی بدان راه پیدا نمی‌کند؛ مانند عبادت و شکرگزاری خدا و اعمالی مانند نماز و روزه یا مدل حکومتی اسلام برای بشریت. بشر بعد از گذشت ۱۴ قرن هنوز به اسرار و راز و رمزهای نهفته در عباداتی مانند نماز، پی نبرده است و هنوز در پی فهم آثار و برکات مادی و معنوی آن است، حال چگونه می‌خواهد راهی بهتر و بالاتر از آن را برای پرستش معبود خود بیابد؟ در این روش کهنگی راه ندارد، زیرا مبتنی بر فطرت بشر و طراحی شده از جانب خدای حکیم و علیم است که خالق انسان و آگاه به ظاهر و باطن اوست.

۳- نگاه متغیر اسلام نسبت به نیازهای متغیر چگونه است؟

اسلام در مورد نیازهای متغیر به غیر از مواردی که ناشی از انحراف و سبب فساد باشد، نگاهی سیال و همراه با شرایط زمانه دارد و با نیازها و اقتضات زمان مخالفت و دشمنی ندارد و همین نکته از رموز جاودانگی و علامت حقانیت اسلام است که بر پایه فطرت انسان پایه‌گذاری شده و برای اصول ثابت زندگی انسان، قوانین ثابت و برای احتیاجات متغیر او، وضع متغیری را پیش بینی کرده است و هرگز رنگ جمود و غیر قابل انعطاف به قوانین خود نداده است. شهید مطهری دو مثال برای موضع‌گیری اسلام در مورد احتیاجات متغیر انسان در قوانین اسلامی آورده است:

الف: در اسلام یک اصل اجتماعی و سیاسی است به نام وظیفه آمادگی در برابر دشمن **﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾**^۱. این اصل ثابت را قرآن گفته است، اما ابزارها و وسائل رسیدن به آن در روایات با عنوان «سبق و رمایه» به ما رسیده است. دستور داده شده که خود و فرزندان‌شان را با فنون اسب دوانی و تیراندازی تا حد مهارت کامل آشنا کنید، زیرا آندو جزء فنون نظامی آن عصر و از بهترین وسائل تهیه نیرو و ابزار نیرومند شدن در برابر دشمن بوده‌اند؛ اما تیر و شمشیر و نیزه و اسب از نظر اسلام اصالت ندارد، آنچه اصالت دارد و جزء هدف‌های اسلام است، آمادگی در بالاترین حد قوای نظامی و دفاعی در برابر دشمن است. اصل **﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾** است، حال اگر این قدرت در زمانی از طریق تیراندازی و اسب دوانی باشد، لازم است مسلمانان آنها را یاد بگیرند و اگر در عصر و زمانی با سلاح‌های جدید امروزی است، لازم است این ابزار به خدمت گرفته شود. آنچه اصل ثابت و همیشگی است، آمادگی و نیرومندی در برابر دشمن می‌باشد، اما ابزار و وسائل آن نسبت به هر زمانی قابل تغییر است که در هر زمانی مسلمانان باید مهارت در همان ابزار را داشته باشند.

ب: بنابر فرموده رسول خدا ﷺ طلب دانش بر هر مسلمان واجب است. طلب دانش نیز یکبار برای تحصیل ایمان است و یکبار برای انجام وظایف. انجام تکالیف و وظائف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، مثل مهارت در تجارت، صنعت، سیاست و غیره گاهی با تجربه عادی بدست

می‌آید و نیاز به تحصیل ندارد و گاهی نیز مانند زمان ما هر یک از آن وظایف، چنان پیچیده و دشوار است که سالها درس و تخصص لازم دارد. از این رو تحصیل علوم سیاسی و اقتصادی با شکال‌های تکامل و تغییر یافته برای زمانه ما واجب کفایی می‌شود، زیرا عزت و استقلال جامعه اسلامی که یک اصل ثابت است، جز با تحصیل و تکمیل دانش در این زمینه‌ها بدست نمی‌آید.^۱

۴- نقش اقتضائات زمان و مکان در استنباط احکام فقهی اسلام چیست؟

احکام فقهی در اسلام دارای تقسیماتی است، مانند احکام تکلیفی و وضعی، احکام واقعی و ظاهری، احکام حقیقی و طریقی، احکام اولیه و ثانوی و احکام ثابت و متغیر و

آنچه مورد سؤال است، چهار قسم اخیر (احکام اولیه، ثانویه، ثابت و متغیر) است.

اگر در حکمی عروض حالتی مانند اکراه، ضرر، عسر و حرج اخذ نشده باشد، حکم اوّلی و اگر آنها اخذ شده باشد، حکم ثانوی است. اگر گفته شود: «روزه بر هر مکلفی واجب است» این وجوب، حکم اوّلی است، و اگر گفته شود: «اگر روزه موجب ضرر باشد، حرام است»، این حکم ثانوی است که عنوان ضرر بر حکم شرعی عارض شده و حکم اولیه وجوب را به حرمت ثانویه تبدیل کرده است یا حکم اولیه خوردن مردار، حرمت است، اما اگر خوردن مردار سبب نجات جان انسان شود به حکم ثانوی اضطرار واجب است.

ملاک تغییر حکم اولی به ثانوی، صدق عنوان ضرر و حرج و ... می‌باشد و به مقدار ضرورت و صرفاً در زمان ضرورت حکم ثانوی باقی است و یا هنگام تزامم براساس اهم و مهم حکم ثانوی صادر می‌شود، مثل تزامم مالکیت فرد بر خانه خود و ضرورت ساختن خیابان که اگر چه تصرف در ملک دیگری بدون اجازه حرام است، اما از باب اهم و مهم و اهمیت بیشتر نیاز جامعه به این گونه امور با پرداخت پول ملک به صاحب آن، خانه‌اش تصرف می‌شود. احکام حکومتی نیز از همین موارد ضرورت و از باب اهم و مهم است.

احکام اسلام هر چند ثابت هستند و در طول زمان تغییر نمی‌یابند «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه»، اما احکام پنج‌گانه که وجوب، حرمت، استحباب،

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۳، ص ۱۹۱.

کراهت و اباحه هستند دارای موضوعاتی هستند که از طرف شارع به حسب خصوصیت هر موضوع، یکی از آن احکام بار شده است. اگر در طول زمان و نسبت به هر مکان برای موضوع، تغییر حاصل نشود، احکام ثابت و تغییر ناپذیر باقی می‌مانند، اما اگر موضوع تغییر کرد، حکم نیز با توجه به تغییر موضوع، عوض خواهد کرد.

تغییر موضوع احکام به دو صورت است: درونی و بیرونی. تغییر موضوع درونی مانند اینکه: سگی که نجس العین، است در نمک زار تبدیل به نمک شود یا آب نجس تبدیل به بخار یا شراب به سرکه تغییر یابد. در این موارد حکم نیز با تغییر موضوع از نجاست به طهارت تغییر می‌کند.

تغییر موضوع بیرونی: مثل آنجا که روابط اجتماعی یا اقتصادی نسبت به موضوعی تغییر کند که دیگر آن موضوع سابق به حالت قبل باقی نیست و به خاطر تغییر موضوع، حکم نیز تغییر می‌کند، مثل فتوای میرزای شیرازی برای تحریم تنباکو که گفت: الیوم استعمال تنباکو ... نگفت برای همیشه، بلکه به مقتضای امروز که امر مباحی مانند کشیدن قلیان و استفاده تنباکو، ابزار سلطه استعمار شده است، دیگر آن موضوع بر عنوان اباحه خود باقی نیست و تغییر کرده است تبدیل به حرمت می‌شود.

از همین موارد است، تغییر مصداق یک عنوان که موضوع حکم شرعی است، مانند آلت قمار بودن که موضوع حرمت است، اما عنوان قمار در هر زمان مصداق خاص خودش را دارد که اگر موردی مانند شطرنج بنا بر فتوای بزرگانی مانند امام(ره) از عنوان قمار خارج شود و در عرف جامعه دیگر آلت قمار حساب نشود، حکم حرمت نیز عوض شده و تبدیل به جواز می‌شود.

ما در اسلام قائل به نسخ نیستیم، یعنی بعد از دوره کامل شدن احکام در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دیگر احکام اسلامی قابل تغییر نیست، اما تغییر مصداق و موضوعات احکام، امری است که به ناچار در طول زمان رخ می‌دهد و به تبع آن احکام تغییر می‌پذیرد. شهید مطهری بر خلاف اخباریین که اصرار به انداختن تحت الحنک دارند، از مرحوم فیض کاشانی نقل کرده است: در صدر اسلام مشرکین شعاری داشتند و آن این بود که تحت الحنک‌ها را از بالا می‌بستند و اگر کسی تحت الحنک را از بالا می‌بست، شعار آنها را پذیرفته بود و به قول امروزی‌ها آرم آنها را گرفته بود. اینکه دستور دادند شما تحت الحنک‌ها را ببندازید، خود تحت الحنک موضوعیت

ندارد، مخالفت با شعار مشرکین موضوعیت دارد، یعنی مسلمانان نباید شعاری که مشرکین دارند انتخاب کنند و این تا وقتی بود که مشرکین وجود داشتند و چنین شعاری داشتند، اما امروز که نه آن مشرکین وجود دارند و نه شعارشان، دیگر تحت الحنک انداختن لزومی ندارد و دیگر موضوعیت ندارد. بعد شهید مطهری اضافه می‌کند: آیا مرحوم فیض با این حرف، حکم اسلام را نسخ کرده است؟ خیر او این دستور را خوب درک کرده و با اجتهادی که قوه محرکه اسلام است، حکم اسلام را درست آورده است.^۱

۵- نقش اجتهاد در فرایند استنباط احکام و مقتضیات زمان چیست؟

فقیه جامع شرایط با تکیه بر اصول و مبانی، احکام را بر موضوعات تطبیق می‌دهد و یا در تغییر موضوعات و کاربرد آنها اجتهاد می‌کند. اجتهاد راهی است برای استنباط احکام شرعی از مبادی نقلی و عقلی. امام صادق علیه السلام فرمود: «انما علينا ان نلقى اليكم الاصول و عليكم ان تفرعوا»؛ بر ماست که اصول را برای شما بیان کنیم و بر شماست که فروعات را استنباط کنید.^۲

این توصیه در زمان خود ائمه علیهم السلام صادر شده است و مجتهد اسلام شناس و آگاه بر شرائط گوناگون، در تحولات از باب اهم و مهم یا تغییر مصادیق و موضوعات، احکام را با تحولات زمانه تطبیق می‌دهد و هیچ‌گاه در مواجهه با موضوعات متغیر و موضوعات مستحدثه، در تطبیق اصول بر فروعات و بدست آوردن احکام برای موضوعات، دچار توقف نمی‌شود.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- مجموعه آثار شهید مطهری؛ ج ۳ و ۲۱۰
- ۲- انتظارات بشر از دین؛ عبدالله نصری.
- ۳- حکومت اسلامی و ولایت فقیه؛ آیت الله مصباح یزدی.

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۶۱.

محور نوزدهم

چه شبهاتی بر احکام سیاسی و اجتماعی اسلام مطرح شده است؟

گاهی بعضی از دوستداران اسلام، در بعضی احکام اسلام دچار شبهه و سؤال هستند و گاهی نیز دشمنان بر ضدّ بعضی دستورات اسلام، جوسازی و شبهه افکنی می‌کنند. بعضی از اشکالات مهم در مورد احکام سیاسی - اجتماعی اسلام که بیشتر مورد سؤال است، طرح می‌شود:

۱- آیا دین اسلام مانع پیشرفت است؟ چرا مسلمانان عقب افتاده و وضع جامعه مسلمین نابسامان است؟

اسلام کامل‌ترین دستورات را برای سعادت مادی و معنوی بشر ارائه کرده است، اما دین اسلام و خداوند متعال نخواستند است بدون اختیار و به اجبار مردم را به کمال و سعادت برسانند. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۱، اما شرائط و لوازم ترقی را برای آنان مهیا کرده است تا آنان اگر بخواهند از آن شرائط و مقتضیات حداکثر استفاده را برده و موانع را از پیش رو برطرف

کنند تا به آنچه سزاوار آن هستند، برسند. به هر جهت نرسیدن به مطلوب بخاطر وجود موانعی است که عمدتاً از سوی خود مسلمانان ایجاد شده است که برخی از آنها عبارت است از:

الف: انحراف مسلمانان پس از رحلت رسول خدا ﷺ اگر پس از پیامبر خدا ﷺ علی که معرفی شده از جانب او در غدیر خم و صاحب علم کامل به قرآن و باب علم رسول خدا ﷺ و دارای عصمت بود، خانه نشین نمی‌شد و امت از صراط مستقیم طراحی شده از جانب خدا منحرف نمی‌گشت و در کنار قرآن و عترت مسیر رشد را ادامه می‌داد، مسلماً روزگار امروز اسلام طور دیگری بود، زیرا بشریت در سایه علم الهی و عصمت به شکوفایی و بهره‌مندی کامل از نعمت‌ها می‌رسید.

ب: نقش حاکمان جوامع اسلامی در فرایند فوق: ای کاش اگر امامان معصوم علیهم‌السلام پس از پیامبر خدا ﷺ عهده دار حاکمیت اسلامی نبودند، حداقل افراد با ایمان، قدرتمند و دلسوز به حال اسلام و مسلمین در صدر اداره امور مسلمین قرار می‌گرفتند، اما متأسفانه از آغاز، کج راهه خلافت به سلطنت شباهت پیدا کرد و در دوران بنی امیه‌ها و بنی عباس‌ها و حاکمان جوامع امروزی، کمتر درایت و قدرت و ایمان دیده می‌شود. اکثر قریب به اتفاق حکومت‌های جوامع اسلامی دست افرادی بوده است که اعتقاد و پایبندی به دستورات اسلام و سفارشات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نداشته‌اند. و اگر در برخی حاکمان روحیه خداجویی و آزادگی بوده است، این امر باعث شکوه و عظمت اسلام گردید. مانند پیشرفت‌های علمی یا فتوحاتی مانند فتح اندلس. در قرن‌های اخیر شیطنت و نفوذ استعمار نیز مزید بر علت شده است و هر جا در جوامع اسلامی، فردی با درایت مانند امیر کبیر، زمام امور را به دست گرفته است، با دخالت آنان چندان دوام و بقائی نداشته است و جمهوری اسلامی ایران در عصر کنونی تنها کشور مستقل و خواستار بازگشت مسلمانان به عزت و ایمان و خودباوری امت اسلامی است.

ج: ضعف در عمل به دستورات اسلام: دین و قوانین متعالی آن برای پیروی و عمل است، اما متأسفانه ما مسلمانان بیشتر به صرف آگاهی از آن بسنده می‌کنیم. ما دینداران دانای خوبی هستیم، اما در مرحله عمل فرسنگ‌ها از معارف دین فاصله داریم.

به هر حال دست نیافتن به پیشرفت و ترقی، معلول و مسلمانی ماست که از آن به اسم و رسمی بسنده کرده‌ایم و گرنه اگر باور به توانایی‌ها و تلاش در راستای آن در بین ما به وجود بیاید، به وعده الهی دست خواهیم یافت که فرمود: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ اگر مؤمنید، سستی نکنید و غمگین مباشید، که شما برترید.^۱

۲- آیا اسلام دین، جنگ طلب و خواهان خشونت است؟

ادیان الهی چنانچه در اصول اعتقادی مشترک هستند، در اصول اخلاقی، سیاسی و اجتماعی نیز دارای یک رویکرد و فرهنگ واحدند، زیرا نشأت گرفته از ساحت علم و حکمت ربوبی و منطبق بر فطرت بشریت هستند. پس امکان ندارد که یکی از آنان خواستار صلح و دیگری جنگ طلب باشد، بلکه اساساً جنگ و صلح برای آنان تفاوت ندارد. آنان به دنبال تحقق فرامین الهی و انجام وظیفه بر طبق شرائط تأثیر گذار زمان و مکان هستند. برخی وظیفه به قیام داشته‌اند و بعضی دیگر مأمور به صلح بوده‌اند. چنانچه بیشتر جنگ‌های رسول خدا ﷺ دفاعی بوده است و بارها با مخالفان خود برای دوری از جنگ، اقدام به صلح کرد.

قرآن کریم بعد از آیه: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» که آیه لزوم حفظ و تقویت توانمندی در برابر دشمنان است، سفارش می‌کند که: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۲. هیچ آموزه‌ای در اسلام یافت نمی‌شود که جنگ را بر صلح و خشونت را بر عطف و مهربانی ترجیح داده باشد.

اما آنچه باعث شده است اسلام دین شمشیر و خشونت معرفی شود دو دلیل عمده دارد: دلیل اول: اشتباه در معرفی صحیح اسلام و عملکرد نادرست برخی از مسلمانان متأسفانه اموری مانند علامت شمشیر کنار جمله «لا اله الا الله» در پرچم رسمی عربستان و عمل خشونت آمیز بعضی حکومت‌های است؛ ناسالم و بعضی افراطیون به نام اسلام، سبب استفاده دشمنان و

۱. آل عمران / ۱۳۹.

۲. انفال / ۶۱ - ۶۰.

تبلیغ علیه اسلام شده است، در حالی که عمل عده‌ای به نام اسلام، ربطی به اسلام ناب و مسلمانان واقعی ندارد. و همین طور اعمال خشونت بار گروه‌هایی مثل طالبان و وهابیت باعث نسبت دادن این تهمت‌ها به اسلام شده است.

دلیل دوم: سیاست اسلام ستیزی دشمنان اسلام: یکی از دلایل عمده معرفی اسلام به عنوان دین خشونت و جنگ طلب، سیاست‌های استکبار جهانی و تبلیغات مسموم و غیر واقعی آنان است. آنان به خاطر رشد و توجه روز افزون فطرت‌های پاک به سوی اسلام و به علت به خطر افتادن منافع استعمار با تبلیغات بر ضد اسلام لجن پراکنی می‌کنند و از جمله با استناد یک سویه به بعضی آیات جهاد و سیره پیامبر؛ اسلام را دین خشونت معرفی می‌کنند، در حالی که خود آنان همواره جنگ افروزان تاریخ بوده‌اند، و همواره خواسته‌اند دین مسیحیت را در مقابل اسلام، طرفدار صلح معرفی کنند. تبلیغ مسیحیت به عنوان آئین صلح و دوستی، روی دیگر سکه تبلیغ بر ضد اسلام به عنوان دین جنگ و خشونت است که هر دو از اساس و پایه غلط و دروغ است، زیرا نه اسلام جنگ را بر صلح ترجیح داده است و نه مسیحیت صلح را بر جنگ و به عکس خود حضرت مسیح در طول چند سال کوتاه پیامبری خود، همیشه در حال قیام و مبارزه با قدرت‌های ناسالم و کاهنان دنیاگرا بوده است و بدین‌خاطر، همواره در حال گریز و فرار بود و برای یهودیان فاسد، یک اصلاح‌گر آشتی ناپذیر حساب می‌شد تا آنکه او را گرفته و محاکمه کرده و به پندار خود به صلیب کشیدند. چگونه پیامبری که روزی آرام و قرار در برابر ظلم و فساد نداشته است، پیامبر صلح طلب معرفی می‌شود، اما پیامبری که در سیره او و جانشینان بر حق او موارد متعدد صلح با مخالفان و پرهیز از جنگ تا حد ممکن وجود دارد و دستور صریح قرآن، پذیرش و تقدم صلح بر جنگ هنگام درخواست صلح از سوی مخالفان است، باید جنگ طلب معرفی شود؟!

ثانیاً: پیروان آئین مسیحیت که خود را تابع دین دوستی و صلح می‌دانند، بگویند: جنگ‌های صلیبی را چه کسی راه انداخت؟ چند نفر مسلمان در آن جنگ‌ها کشته شدند؟

ویل دورانت در تاریخ تمدن از کشیشی به نام رهون که خود شاهد آن واقعه بوده، می‌نویسد: چیزهای بدیعی از هر سو به چشم می‌خورد. گروهی از مسلمانان را سر از تن جدا کردند، گروهی دیگر را با تیر کشتند یا مجبور کردند که از برجها خود را به زیر افکنند، پاره‌ای را چندین روز شکنجه دادند و آنگاه در آتش سوزاندند. بعد از سایر شاهدان نقل می‌کند: زنان را به ضرب دشنه

به قتل رساندند، ساق پای کودکان شیر خوار را گرفته بزور آنها را از پستان مادرانشان جدا ساخته به بالای دیوارها پرتاب می‌کردند، یا با کوفتن آنها بر ستونها گردنشان را می‌شکستند.^۱

ویل دورانت می‌نویسد: در همان زمان، صلاح الدین ایوبی فرمانده مسلمانان وقتی اورشلیم را محاصره کرد، تقاضای صلح به مسیحیان داد و از محاصره و یورش به آن شهر خودداری کرد و پیشنهاد داد: کمبود غذای آنان را جبران کرده و مسیحیان بتوانند شرافتمندانه شهر خود دفاع کنند. برادر صلاح الدین هزار غلام را در راه خدا آزاد کرد و خود ابو صلاح نیز تمام سالمندانی که قدرت پرداخت فدیة نداشتند آزاد کرد و زنانی که پدر یا شوهرشان اسیر شده بودند آزاد شدند. یکی از شاهدان آن جریان می‌گوید: صلاح الدین به زنان و دوشیزگانی که شوهران و پدرانشان جان سپرده بودند از خزینة خویش آن قدر مال بخشید که حمد خدا را گفتند و در سایر اقالیم، به هر جا رفتند محبت و احترامی که صلاح الدین در حق آنها کرده بود، ورد زبانشان بود.^۲

آنان گویا فراموش کرده‌اند که در جنگ جهانی اول و دوم حدود ۶۳ میلیون انسان را به کشتن دادند و باز هم خود را طرفدار صلح و آشتی و اسلام را جنگ طلب معرفی می‌کنند. در آن دو جنگ، هر دو طرف جبهه خودشان بودند و نیم قرن پس از جنگ جهانی نیز همواره در گوشه و کنار جهان مدام جنگ افروزی می‌کردند تا آنجا که گفته‌اند در آن پنجاه سال، جهان فقط چند هفته را بدون جنگ سپری کرد. آیا قتل صد هزار نفر در کوبا، ویتنام به دست چه کسی صورت گرفت؟

با آنکه از نسل کشی مسلمانان توسط صرب‌های جنایت‌کار در برابر دیدگان همین مسیحیان صلح طلب حدود ۱۵ سال می‌گذرد، اما هنوز خبر یافتن گورهای دسته جمعی جدید، هر چند وقت یکبار به گوش می‌رسد.

خانم حازیرا کاتویچ بی‌دیک که همراه ۸۰۰ زن و کودک مسلمان دیگر، توسط صرب‌ها در چاهی انداخته شده بود و به طور معجزه آسایی نجات یافت، می‌گوید: در آن چاه، زنان زنده زنده و به مرور کشته شدند. زنی در کنار من که حامله بود، دائماً داد می‌زد و از درد به خود می‌پیچید تا آن که جان سپرد. من به خاطر تکه نانی که به همراه داشتم، زنده ماندم. در جیب بسیاری از اطفال و کودکان تکه‌های نانی بود و من به واسطه خوردن همین نانها زنده ماندم. ابتدا خیلی می‌ترسیدم، اما تکرار این عمل (برداشتن نان از جیب قربانیان) برایم عادی شد. در چاه به دلیل

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، بخش دوم جلد چهارم، ص ۷۹۲.

۲. همان، ص ۸۰۰.

انباشته شدن اجساد روی هم، بوی بد متصاعد می‌شد. ۸۱ روز بعد کشاورزان روستایی مرا از داخل چاه نجات دادند. پس از خارج شدن از چاه وزنم به ۳۰ کیلوگرم رسیده بود در حالی که پیش از آن، وزن طبیعی من ۷۰ کیلوگرم بود.^۱

صدها هزار نفر بی گناه در سال‌های اخیر در افغانستان و عراق با ادعای واهی مبارزه با تروریسم جان خود را از دست داده‌اند، چه کسانی دست اندر کار مستقیم این جنایات و خون‌ریزی‌ها هستند؟

حال با این اوصاف باید اسلام و پیروان آن متهم به جنگ طلبی باشند یا مسیحیت و یا پیروان آن؟ هر چند ما ساحت ادیان الهی را دور از این جنایات می‌دانیم و بر این باوریم که اگر آنان مسیح را و خدای مسیح را قبول می‌داشتند، امکان نداشت دست به چنین جنایاتی بزنند و متأسفانه فقط استفاده ابزاری از نام حضرت مسیح کرده و با ادعای دروغین خود می‌خواهند، بین ادیان الهی، القاء دشمنی و جدائی افکنند، اما صاحبان بصیرت حساب پیروان مدعی را از ادیان جدا دانسته و در این میان، سابقه تاریخی پیروان مسیحیت در قتل و جنایت و خشونت علیه بشریت، سیاه‌تر از آن است که با این تبلیغات و سیاه‌نمایی بر ضد مسلمانان پاک شود.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- تاریخ تمدن؛ ج ۴، ویل دورانت.
- ۲- مسیحیت شناسی مقایسه‌ای؛ محمد رضا زیبایی نژاد.

۱. مروری بر تاریخ مسلمانان در یوگسلاوی و جنگ در بوسنی و هرزگوین، فصل پنجم، محمد جواد آسایش و رضا آقارزی.

محور بیستم

چه شبهاتی بر احکام حقوقی و فقهی اسلام مطرح شده است؟

برخی شبهات بر احکام فقهی و حقوقی اسلام وارد شده که بر اساس آنها دین اسلام محکوم به سلب آزادی، تبعیض و عدم رعایت عدالت بین افراد شده است. بعضی از آنها عبارتند از:

۱- آیا حکم ارتداد در اسلام با آزادی عقیده سازگار است؟

برای روشن شدن حقیقت حکم اسلام در مورد ارتداد، توجه به مقدمات ذیل ضروری است.

الف: حکم ارتداد در یهود و مسیحیت بنابر آنچه در متون فعلی آنها به ما رسیده است، مرگ است. در عهد قدیم در سفر توریه مثنی فصل ۱۳ و سفر تثنیه الاشرع آمده است: اگر برادرت یا پسر یا دختر تو یا همسرت یا رفیق تو که مثل جان توست بگوید: برویم تا خدایی غیر از خدای تو و پدران عبادت کنیم او را قبول مکن و... و او را به قتل برسان. اول دست تو به قتلش دراز شود و بعد دست تمامی قوم. او را سنگسار نما تا بمیرد. در عهد جدید نیز در نامه‌ای به مسیحیان یهودی نژاد عبرانیان بند ۱۰، جمله ۳۳ - ۲۶ آمده: اگر کسی دانسته گناه کند و گناهش این باشد که مسیح را که نجات دهنده اوست، رد کند، ... در انتظار مجازات وحشتناکی باشد که از خشم شدید خدا به او می‌رسد، کسی که قوانین موسی را می‌شکست اگر دو یا سه نفر به گناه او شهادت می‌دادند، بدون ترحم کشته می‌شد. حالا فکر کنید چه مجازات وحشتناک تری در انتظار کسی است که فرزند خدا را زیر پا لگدمال کرده است؟

ب: اصل اولیه در اسلام در پذیرش دین و باقی ماندن بر آن بر اختیار و آزادی است. در آیه صریح قرآن اکراه و اجبار در پذیرش دین نفی شده است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۱ در دین هیچ اجباری نیست و راه از بی راهه به خوبی آشکار شده است.

بنابر فتوای تمام مراجع در ابتدای رساله‌ها، در اصول دین نمی‌شود تقلید کرد، بلکه باید آنها را از مبادی صحیح، به عقیده و درک و یقین حق دست پیدا کرد، حال این روند در به دست آوردن و اعتقاد به دین اسلام باشد یا به صورت برگشتن از اسلام و به دین دیگر روی آوردن، تحقق یابد. اگر کسی با تشخیص و همراه با تحقیق به این نتیجه برسد که از اسلام برگردد و به دین دیگر روی آورد و بین خود و خدای خود در این کار کوتاهی، لجاج و عناد و هواهای نفسانی را دخالت نداده باشد، او عذر دارد و مصداق آزادی عقیده و «لا اکراه فی الدین» است و کسی حق ندارد مزاحم او شود و حتی حاکم اسلامی حق دخالت در عقاید کسی و تجسس در عقاید افراد را ندارد. پس اصلاً در محدوده اندیشه و قبول و رد یک دین و آئین، کسی را مجبور به هیچ کدام از دو طرف نمی‌توان کرد، بلکه اصلاً جبر و الزام معنا ندارد، چون حوزه اعتقاد، حوزه اندیشه و فکر و باور است و هر کس همراه با باورها در پستوی ذهن خودش زنده است و هر کس باید با مراجعه به وجدان و خدای خودش به خود ظلم و خیانت نکند و بدون علم و یقین و بر اساس ظن و گمان و خیالات و اوهام و هواها، عقیده‌ای را قبول یا رد نکند، زیرا همه در برابر خدای خود و وجدانشان باید دلیل و حجت داشته باشند که چرا عقیده‌ای را رها یا قبول کردند.

اگر کسی این چنین به انکار خدا یا دین راستین اسلام برسد، در حکم مستضعف فکری است و جاهل قاصر محسوب می‌شود، نه جاهل مقصر و از لحاظ فردی مجرم نیست.

البته ما بر این عقیده هستیم که اگر کسی آزادانه در این فضای فکری قرار گیرد و حقایق و امتیازات اسلام را نسبت به دیگر ادیان بسنجد، حتماً اسلام را قبول کرده یا با باوری محکم‌تر بر اسلام خود باقی خواهد ماند. شاهد این مطلب جریانی است که مفسران در شأن نزول آیه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ نقل کرده‌اند که: یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ به نام «حصین» از

مسیحیت به اسلام گرائید و پس از آن قصد داشت دو تن از پسران خود را که هنوز مسیحی بودند با اجبار به قبول اسلام وادار کند، خداوند با نزول این آیه مانع این اقدام شد.^۱

ج: شرطی که در مقدمه پیش گفته شد که بدون آن، قبول یا رد عقیده اشکال ندارد، و بنا بر تحقق آن احکام ارتداد مترتب می‌شود، ابراز و تبلیغ بر علیه اسلام است، یعنی حکم ارتداد وقتی جاری می‌شود که شخص جدای از برگشت از اسلام، بخواهد در جامعه اسلامی، عقیده خود را ابراز کند و تحول فکری خود را به این و آن بگوید و بدین وسیله علیه دین اسلام تبلیغ نماید. در این صورت جامعه اسلامی به او اجازه چنین کاری را نمی‌دهد، یعنی اگر کسی در درون خود از اسلام برگردد، کسی با او کاری ندارد، اما اگر بخواهد این امر را وسیله انحراف و تشویق افکار عمومی و تبلیغ علیه اسلام نماید، دیگر این امر ربطی به آزادی عقیده و عدم اکراه ندارد. در تفسیر نمونه آمده است: این احکام مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در مقام اظهار آن برنیامده، بلکه تنها کسی را شامل می‌شود که به اظهار یا تبلیغ بپردازد و در حقیقت قیام بر ضد فرهنگ دینی موجود جامعه کند.^۲

د: در اجرای حکم ارتداد ۳ امر شرط دانسته شده است:

۱- اظهار، ۲- تبلیغ، ۳- قیام و اقدام عملی بر ضد اسلام.

آیه شریفه: «وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَآكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ و جماعتی از اهل کتاب گفتند: در آغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل شده ایمان بیاورید و در پایان روز انکار کنید شاید آنان (از اسلام) برگردند.^۳ نشان می‌دهد جریان فتنه انگیزی از یهود برای ایجاد تزلزل در باورهای دینی مسلمانان چنین نقشه کشیدند و به پیروان خود گفتند: در ظاهر در ابتدای روز بروید و در برابر مسلمانان اسلام بیاورید، اما در پایان روز بهانه بیاورید که ما یک روز مسلمان بودیم اما اسلام را خوب نیافتیم و... و از اسلام برگردید. در واقع نه اسلام آوردنشان حقیقی بود و نه کفرشان. آنها می‌خواستند با این توطئه این شبهه را در ذهن مسلمانان ایجاد کنند که اگر اسلام حق بود و اهل کتاب از بشارات

۱. ارتداد در اسلام، عیسی ولایی، ص ۱۵.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۲۷.

۳. آل عمران / ۷۲.

کتابهای آسمانی پیش در مورد او آگاه بودند، چرا از اسلام بازگشتند؟ و خداوند با وحی خود این نقشه آنان در تبلیغ بر ضد اسلام را افشا کرد و توطئه آنان را نقش بر آب نمود.^۱

هـ: اجرای حکم ارتداد نیز توسط هر کس و بنا بر تشخیص افراد نیست، بلکه باید ارتداد در دادگاه صالحه و توسط قاضی مجتهد و عادل و از طریق صحیح که شهادت دو نفر عادل به ارتداد شخص و اقدام عملی او علیه اسلام است؛ احراز شود و گرنه حد الهی بر او جاری نمی‌شود. خلاصه آنکه ارتداد اگر همراه با تبلیغ علیه اسلام و ابراز و اظهار بیرونی باشد، از لحاظ اجتماعی جرم حساب می‌شود، زیرا سبب ترویج شبهات در افکار عمومی و باعث تضعیف روحیه و ایمان جامعه می‌گردد و هیچ نظام و سیستمی، اجازه انجام تبلیغات مسموم علیه خود را نمی‌دهد.

۲- چرا اسلام نوشیدن شراب را حرام کرده است؟

اولاً: شرب خمر در همه ادیان الهی حرام بوده است و هیچ آیینی که از تحریف بشر مصون مانده باشد، شرب خمر را جایز نمی‌داند، و اگر امروز در بعضی ادیان، شرب خمر حلال دانسته می‌شود، این نشانه صورت گرفتن تحریف در آن دین الهی است. روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: «ما بعث الله نبياً الا بتحريم الخمر، خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر آنکه شراب را در شریعت او حرام نمود.»^۲

ثانیاً: احکام الهی تابع مفاسد و مصالح واقعی است. حلال بودن نشانه مصلحت و فایده داشتن است و حرمت، نشانه مفاسد و ضرر برای انسان است. بزرگترین مفاسد نوشیدن شراب، زائل کردن مهمترین نعمت خدا بر انسان، یعنی عقل است. و این جا کوتاه آمدن و تساهل معنی ندارد و چنین ضرر و خطر بزرگی نمی‌تواند برای بعضی و یا در زمانهایی مجاز شمرده شود.

۳- چرا اسلام نماز را واجب کرده است و آیا در ادیان دیگر هم نماز هست؟

وجوب نماز از باب لطف و عنایت خدا به بندگانش است. او که آفریدگار انسان است، در شبانه روز چند وعده را برای ارتباط بندگان با او به عنوان اوقات نماز تعیین کرده است که از جمله برکات آن این دو نکته است:

الف: یادآوری یاد خدا در ابتدای بیداری از خواب در صبح و در اوج کار و اشتغالات دنیایی در ظهر و عصر و در پایان روز در مغرب و عشا که در این پنج وعده انسان یاد خدا و خالق خود را در وجودش زنده می‌کند و دقایقی هر چند کوتاه را با ذکر و نام او سپری می‌نماید. اگر بنده حق

۱. میزان، ج ۳، ص ۲۷۲.

۲. بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۴۴۳.

شناس و خدا خواه باشد، زمان میانه این اوقات را با تداوم آن یاد و نام بسر می‌برد و روز را غافل از یاد حق سپری نمی‌کند.

ب: در مقابل تمام نعمت‌های مادی و معنوی و نعمت وجود و هستی و عقل و سلامتی و ... بجا آوردن ۱۷ رکعت نماز که در ۷ دقیقه انجام پذیر است، حداقل شکرگذاری است. نماز اعلان اطاعت و بندگی است، اعلان این امر است که خدایا من با تمام خوبی و بدی، هنوز خدایی تو را قبول دارم و خود را بنده تو می‌دانم و در برابر بی‌نهایت نعمت‌های تو را شکر گذارم.

ادیان دیگر هم نماز داشته‌اند. نماز یهودیان، فصلی از زبور است که روزی سه بار آنرا می‌خوانند و مسیحیان روزهای یکشنبه در کلیسا جمع می‌شوند و دعاهایی از کتاب زبور، فرامیر و پولس را می‌خوانند. پیروان همه ادیان به گونه‌ای عبادت دارند حال به صورت دعا یا به صورت نماز. در قرآن نسبت به انبیاء و ادیان متفاوت امر به نماز نقل شده است به بنی اسرائیل خطاب شد ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾^۱.

و دعای حضرت ابراهیم چنین بود: ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ

دُعَاءً﴾^۲.

و از دستورات بر اهل کتاب بوده است: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾^۳.

و از اوامر لقمان به فرزندش است: ﴿يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ﴾^۴.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- ارتداد در اسلام؛ عیسی ولائی.
- ۲- احکام مرتد از دیدگاه اسلام و حقوق بشر؛ سیف الله صارمی.
- ۳- ادیان و مذاهب جهان؛ ج ۲، عبدالله مبلغی.
- ۴- اسلام و حقوق بشر؛ زین العابدین قربانی.

۱. بقره / ۸۳

۲. ابراهیم / ۴۰

۳. بینه / ۵

۴. لقمان / ۱۷

محور بیست و یکم

ادامه شبهات: چرا در احکام اسلام حقوق زنان رعایت نشده است؟

۱- چرا در احکام الهی ارث و دیه زنان کمتر از مردان است؟

در نگاه اسلام، مرد و زن هیچ تفاوتی در انسانیت ندارند. بیدایش هر دو از یک حقیقت است و هر دو در حقیقت انسانیت مشترک‌اند؛ «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا»؛ شما را از نفسی واحد آفرید سپس جفتش را از آن قرار داد.^۱ راه رسیدن به کمال و کسب فضایل نیز برای هر دو به طور یکسان فراهم است: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا»؛ و کسانی که کارهای شایسته کنند، چه مرد باشند یا زن در حالی که مؤمن باشند، داخل بهشت می‌شوند و به مقدار اندکی به آنان ستم نمی‌شود.^۲ اما تفاوت زن و مرد در امور اقتصادی مانند ارث و دیه، نه به خاطر تفاوت در ارزش و انسانیت، بلکه با توجه به موقعیت و مسئولیت متفاوت هر یک در خانواده لحاظ شده است که نکات زیر آن را روشن می‌سازد:

۱. زمر / ۶

۲. نساء / ۱۲۴

الف: پیش از اسلام چه در حجاز یا سرزمین‌های دیگری، اصولاً حقوقی برای زنان در نظر نمی‌گرفتند و از اموری مانند ارث آنان را محروم می‌دانستند، چون معتقد بودند دختر متعلق به دیگران است و سرانجام باید به خانه دیگران برود. نازل شدن آیات ارث و قرار دادن سهم برای زنان و دختران باعث تعجب اعراب و مسلمانان شد.

ب: اگر سهم مرد در مواردی مثل ارث و دیه بیشتر است، به خاطر آن است که مسئولیت اقتصادی خانواده بر عهده مرد گذاشته شده است. مرد وظیفه دارد خرجی خود و همسر و فرزندان و پدر و مادرش را در صورت نیاز آنان فراهم کند، اما از نظر اسلام هیچ وظیفه حقوقی در خانه بر عهده زن نیست و سهم بیشتر در ارث برای تدارک و جبران قرار دادن این مسئولیت سنگین بر عهده مرد می‌باشد.

ج: اگر در تفاوت ارث و دیه زن و مرد، شاکی وجود داشته باشد، باید آن شاکی مردان باشند نه زنان، زیرا نتیجه این تفاوت بر عکس تصور اولیه، به ضرر مردان است نه زنان. زیرا اگر دیه مرد دو برابر دیه زن است، این دیه به چه کسی می‌رسد؟ وقتی مردی فوت کند و دیه قتل به او تعلق بگیرد، این دیه اگرچه دو برابر است، اما به زن و فرزندان او می‌رسد. به عکس اگر زنی در حادثه‌ای فوت کند، مرد او باید نصف دیه را بگیرد. و البته این هم از حکمت‌های نهفته در احکام اسلامی است که چنین قرار داده شد، چون نقش اقتصادی مرد با زن یکسان نیست. اگر مردی که نان آور خانواده است فوت کند، خسارت نبود او بر خانواده خیلی بالاتر از زنی است که چنین مسئولیتی نداشته است، پس باید در صورت خالی شدن جای مرد در پازل خانواده، کمک بیشتری به بازماندگان او تعلق بگیرد.

اما در مورد ارث؛ اگر مرد یا پسری دو برابر ارث می‌برد، این ارث در کجا خرج می‌شود؟ به طور معمول به جهت عهده‌داری وظیفه اقتصادی خانواده بر مرد، او این درآمد را باید صرف زن و فرزند و هزینه مسکن، پوشاک و هزار و یک خرج دیگر بکند اما در آن سو اگر به زن یا دختری کمتر ارث می‌رسد، در عوض او در این دارائی، مالک مطلق است و وظیفه هزینه در هیچ موردی بر او نیست. می‌تواند در مصارف شخصی خودش هر طور که دوست دارد، خرج کند بدون اینکه لازم باشد یک ریال آن را به همسرش بدهد یا در خانواده خرج کند، علاوه بر آنکه تمام مخارج

خود را نیز از شوهرش می‌گیرد، یعنی لازم نیست حتی ارث خود را صرف نفقه خود کند و اگرچه تمکن داشته باشد، ولی باز هم نفقه او بر مرد واجب است.

۲- چرا شهادت دو زن به اندازه شهادت یک مرد ارزش دارد؟

اگر چه مرد و زن در اصل خلقت و در فرایند کسب فضائل یکسانند، و در کرامتی انسانی هیچ یک بر دیگری برتری ندارد و تنها ملاک برتری تقوی است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۱ اما از سوی دیگر شکی در تفاوت‌های فیزیکی و علاوه بر آن تفاوت در توان مندی های روحی، روانی و عواطفی آنان نیست. خداوند برای هر یک از مرد و زن بنابر نقش متفاوت آنان در زندگی فردی و اجتماعی، خصوصیات خاصی در ساختار بدن و قوای آن قرار داده است. و بر اساس این تفاوت های ضروری، برایشان وظائف و مسئولیت‌های متناسب با آن تفاوت ها وضع کرده است. مرد به خاطر خشونت و قدرت جسمی و روحی، مأمور کسب و کار و تهیه مخارج زندگی و در بعد اجتماعی وظیفه دفاع از خانه، شهر و کشور را دارد و باید از راههای سخت و با دردسر فراوان مؤنه زندگی را فراهم و خانواده را مدیریت کند و زن به خاطر ظرافت روحی و جسمی و دارا بودن خصوصیات عاطفی و احساسی، مسئولیت اداره کارهای منزل، پرورش و تربیت فرزندان را دارد. پس مسئولیت‌ها بر اساس تفاوت‌های موجود و تفاوت‌ها بر اساس ضرورت وجود دو جنس مخالف در نظام هستی می باشد که این تفاوت‌ها برای هیچ کدام از دو طرف امتیاز و مزیت و ملاک برتری نیست، فقط شرح وظائف و مأموریت‌ها را تقسیم می‌کند، که اگر مرد و زن هر دو به وظائفشان آشنا بوده و کمک کار یکدیگر در مسیر تعالی باشند، خانواده را به اوج شکوفایی و منزلت آن می‌رسانند.

تفاوت در شهادت از آن جهت است که زنان دارای روحیه احساسی‌تر نسبت به مردان هستند و زودتر تحت تأثیر قرار می‌گیرند و به خاطر لطافت روحی خود سریعتر مطلبی را قبول می‌کنند. از آن طرف شهادت در محاکم قضائی «حق» نیست، بلکه تکلیف و مسئولیت است، برای همین انسان وظیفه دارد برای پایمال نشدن حقوق دیگران، به آنچه دیده یا آن را می‌داند، شهادت دهد.

اگر شهادت زنان کمتر پذیرفته می‌شود به خاطر آسان‌تر گرفتن تکلیف بر آنان است، نه تزییع حقوق آنها، و این امر بر پایه هماهنگی بین نظام تشریح و نظام تکوین بنا نهاده شده است. این لطف خداوند بر زنان است که بیشتر از حد توانائی روحی، بر دوش آنان تکلیفی قرار نداده است. چنانچه اگر کار و مسئولیت‌های سخت اجتماعی و نظامی را بر آنان واجب نکرده است، از باب لطف و رحمت و عدم سازگاری آن امور با عواطف و تمایلات روحی و ساختار لطیف جسمی آنهاست.

چنانچه این خصوصیت در زنان بعضی تکالیف را از آنها برداشته، ولی در عوض برخی تکالیف دیگر را متوجه آنان کرده است که فقط آنان از عهده انجام درست آن برمی‌آیند و در آن زمینه مردان نه توانایی و نه تکلیف انجام آن را دارند، مانند دمیدن روح محبت در زندگی، دلربایی و جلوه‌گری در مسائل زناشویی، انجام کارهای دقیق و ظریف و هنری و مهمتر از همه گرم نگه داشتن کانون خانواده و تربیت صحیح فرزندان.

۳- اسلام چطور به مردان حق تعدد زوجات داده است، در حالی که زنان چنین اجازه‌ای ندارند؟

بعضی می‌پرسند با آنکه هر زنی به طور طبیعی از آمدن رقیب و «هوو» در زندگی خود متنفر است و این امر باعث اختلاف در زندگی مشترک می‌شود، چطور اسلام آنرا جایز دانسته است؟
جواب سوال فوق در نکات ذیل است:

الف: تعدد زوجات از ابتکارات اسلام نیست، بلکه قبل از اسلام جریان داشته است و اسلام آنرا بدون قید و شرط و نامحدود نپذیرفته است. بلکه آنرا در چارچوب ضرورت‌های زندگی انسان محدود ساخته است و برای آن قید و شرایط سنگینی قرار داده است.

ب: قوانین اسلام بر اساس حکمت و مصلحت و نیازهای واقعی بشر است، نه مبتنی بر احساسات، و نمی‌شود گفت: به صرف اینکه هر زنی از آمدن رقیب در زندگی ناراحت می‌شود، باید مصالح جامعه در این مورد نادیده گرفته شود، بلکه به عکس اگر مصلحت جامعه در امری است، این افراد جامعه هستند که باید با در نظر گرفتن آن مصلحت عام برای جامعه، ذهنیت خود را عوض کنند. مسئله «هوو» در خیلی از کشورهای اسلامی برای زنان این چنین ناپسند و فاجعه

بار نیست که در جامعه ما و در نظر بانوان ما ناپسند است. علاوه برآنکه این نظر منفی یک تصور ذهنی و با سابقه فرهنگی و اجتماعی ماست که اگر انسان به احکام اسلام و مصالح تعدد زوجات در موارد ضرورت آن آگاه شود، به آسانی نگاه انسان تغییر می یابد.

ج: اگر ترکیب جمعیتی جامعه، متوازن و برابر باشد که در ازاء هر مرد یک زن وجود داشته باشد و شرائط ازدواج برای همه فراهم باشد، به طور معمول، نوبت به تعدد زوجات نمی رسد، اما اگر به هر جهت این ترکیب جمعیتی به هم بخورد، باید دید برای افرادی که بدون همسر مانده اند، چه باید کرد؟ اسلام در آن مورد چه تدبیری دارد؟

اگر بر فرض جمعیت زنان کم تر باشد و مردان زیادتر باشند، که امکان وقوع این امر خیلی کم است، در این جا مردان می توانند از راههای دیگر مشکل خود را حل کنند، مثل مسافرت و یافتن همسر از مناطق دیگر یا ازدواج موقت و... و ضرورتی به همسری یک زن برای چند مرد نیست زیرا این کار با ساختار وجودی زن و خانواده سازگار نیست که به آن می پردازیم.

اما اگر جمعیت زنان بیشتر و مردان کم تر باشد که امکان وقوع آن بیشتر است، زیرا به طور معمول مردان در حوادث گوناگون زندگی، بیش از زنان در معرض خطر قرار دارند، در جنگ ها و حوادث مربوط به کار و جامعه، قربانیان اصلی مردان هستند. حال سوال این است، این بخش از جامعه که زنان و کودکان سرپرست از دست داده هستند یا زنان مطلقه ای که سنی از آنان گذشته است و به طور معمول کمتر مردان جوان به خواستگاری آنان می آیند و یا دخترانی که سن آنها بالا رفته است و خواستگاری از مردان مجرد ندارند، چرا باید عمری را بدون همراه همسر و شریک زندگی بسر ببرند؟

از قدیم در عرب ها رسم بوده است که هر زنی که همسرش فوت می کرد، دیگران بلافاصله سرپرستی او و فرزندانش را به عهده می گرفتند، و در اسلام نیز یکی از عمده ترین سفارشات به تعدد زوجات همین موارد بوده که بعد از جنگی تعدادی از مردان شهید می شدند و بعضی از همسران پیامبر از این زنان بوده اند و سفارش حضرت این بود که دیگران بار مسئولیت آن خانواده ها را به عهده بگیرند.

حالا اگر تعدد زوجات در این موارد نباشد، باید پرسید بار سنگین اقتصادی و عاطفی و سرپرستی و مدیریت خانواده را چطور باید یک زن با چند فرزند کوچک تحمل کند؟ در خیلی از این موارد قبول کردن مدیریت یک خانواده ای دیگر برای مرد و دادن خرج آنان و برآوردن احساسات و محبت به آنان یک مسئولیت است که مجاهدت و از خود گذشتگی می‌طلبد. متأسفانه در جهان غرب پس از جنگ جهانی دوم به خاطر ممنوعیت تعدد زوجات در فرهنگ مسیحیت، هزاران بلکه میلیون‌ها زن بی‌سرپرست که شوهرانشان در جنگ کشته شده بودند، باقی ماندند و به طور معمول جوانان مجرد نه با آنان ازدواج می‌کردند و نه مردان متأهل می‌توانستند، ازدواج مجدد داشته باشند، نتیجه این شد که خانه‌هایی را برای ارضاء جنسی آن بیوه زنان تأسیس کردند و کاباره‌ها از این جا رشد و توسعه یافت که متأسفانه حتی در کشورهایی مثل کشور ما که آن معضل اجتماعی را نداشت، باب شد و همین امر سنگ بنای اولیه سست شدن نظام خانواده در غرب و اروپا گردید.

د: حکم اسلام به تعدد زوجات مشروط به توانایی مرد به قدرت اداره کردن بیش از یک همسر و بهره‌مند بودن او از شرائط اخلاقی، جسمی و مالی لازم برای این امر و قدرت اجرای کامل عدالت میان همسران و فرزندان است. ﴿فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾^۱ و هر مرد عاقلی اگر بداند این آمادگی و شرائط را ندارد نباید اقدام به این کار بکند زیرا او با این کار زندگی اول خود را نیز از دست می‌دهد، بدین خاطر اسلام به چند همسری تکلیف نکرده است و حتی در مورد آن هشدار نیز داده است که کسی به خاطر یک امر حداکثر مستحب، خود را به انواع و اقسام گناه و معصیت بیندازد. روایت از رسول خدا ﷺ است: هر کس دو زن داشته باشد و در حقوق مالی و معاشرت با آنان عدالت نکند، در روز قیامت به غل و زنجیر بسته می‌شود و کشان کشان به جهنم داخل می‌گردد.^۲

۱. نساء / ۳.

۲. جامع الاحادیث الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۸۴.

هـ: مسئله تعدد زوجات نباید فقط از زاویه نگاه به همسر اول مطالعه شود، بلکه باید از زاویه دید همسر دوم و هم از زاویه دید خود مرد نیز لحاظ شود و با توجه به مصلحت مجموع حکم و قضاوت شود. اگر تعدد زوجات نباشد، شاید از لحاظ دید همسر اول بهترین فرض ایده آل تحقق یابد، اما باید توجه کرد که طیف زنان همسر از دست داده و زنان مطلقه و دختران سن گذشته، مجبور به تحمل فشارهای روحی و اجتماعی و اقتصادی می شوند و یا ممکن است روابط نا سالم را قبول کنند، موجب رواج فساد در جامعه و دامن گیر شدن مردان بدان می شود و با آلوده شدن مردان به روابط نامشروع، همسران اول نیز دچار مشکلات فراوان در زندگی می گردند.

و: بحث تعدد زوجات یک زاویه معرفتی نیز دارد و آن اینکه مهمترین دلبستگی دنیایی مردان، ثروت و دارایی آنان است و مهمترین دلبستگی دنیایی زنان، همسر آنان است. درجایی که شرایط ضرورت تعدد زوجات تحقق یابد، خداوند خواسته است در این جا مرد با خرج دارایی خود برای دیگران و قبول زحمت سرپرستی و تلاش برای آنان، از دنیای خود که ثروت اندوزی است، دور شود و به جای دلدادگی به ثروت و ثروت اندوزی به خدا توجه و تقرب پیدا کند و از آن طرف همسر اول نیز با تحقق چنین موقعیتی، دلدادگی خود به همسر، به سوی خدا توجه پیدا کند. به طور طبیعی و غریزی مردان می خواهند روز به روز به ثروت بیشتر دست یابند و زنان می خواهند همسرشان فقط از آن آنها باشد، اما کمال انسانها به این است که دنیاها و بت‌های معبود گونه درون خویش را بشکنند و دل را جز به صاحب آن که آفریدگار اوست، نسپارند.

۴- چرا اسلام به زنان، حق چند شوهری نداده است؟

ما اعتقاد داریم اگر امری با فطرت و مصلحت انسان منافات نداشته باشد، مسلماً خداوند از آن نهی نمی کند و ما را از آن بر حذر نمی دارد. در مسئله چند شوهری، زنان امور ذیل با فطرت انسان و حکمت در بنای کانون خانواده منافات دارد:

الف: مهمترین ویژگی منحصر به فرد زنان و از بالاترین نعمت‌های خدا به آنان، برخوردار بودن از عاطفه، احساسات، لطافت روحی است. این امر مهم قابلیت تقسیم بین چند نفر را ندارد، و در صورت داشتن چند شوهر، زن فقط جسمش را در اختیار چند نفر قرار می دهد و تهی از عواطف و دلدادگی، فقط ابزار لذت جسمی و جنسی دیگران می شود نه بیشتر.

ب: اولین و مهمترین رکن اجتماع، خانواده است و در محور این کانون گرم، زن قرار دارد که با محبت، حمایت و فداکاری، فضای جمع خانواده را گرم نگه می‌دارد و بسان شمعی، افراد خانواده را به هم پیوند می‌زند. اگر زن چند شوهر داشته باشد، دیگر محور و ستونی برای خانه و خانواده باقی نمی‌ماند و اساس خانواده چنانچه در بسیاری از جوامع غربی رخ داده است، از هم فرو می‌پاشد و نظام تربیت در خانواده و ارتباط میان نسل گذشته و آینده از هم گسسته می‌شود.

ج: چند شوهری نه فقط با انحصار طلبی و فرزند دوستی مرد، منافات دارد، بلکه با طبیعت خود زن نیز مخالف است. زن بیشتر از مرد خواهان تک همسری و تصاحب مرد برای خود است. **د:** اگر ازدواج فقط برای ارضاء غریزه جنسی بود، آن وقت امکان داشت، بگوئیم: چند شوهر برای زن بهتر است، اما زن از مرد می‌خواهد که قلب او را در اختیار داشته باشد و حامی و مدافع او باشد، غمخوار او باشد و برایش فداکاری کند. در چند شوهری زن نمی‌تواند حمایت، محبت، فداکاری و عواطف خالصانه یک مرد را برای خود جلب کند. بنابراین چند شوهری مانند روسپی‌گری با روحیه لطیف زن منافات دارد و همواره مورد تنفر اوست.

ه: از عوارض چند شوهری برای زنان، مشخص نبودن پدر فرزند است. اگر چه تحقیقات و آزمایشات امروزی انتساب فرزند را به پدر معین می‌کند، اما اولاً یقینی نیست که این آزمایشات صد در صد بدون خطا باشند، ثانیاً صرف انتساب به یک پدر برای آینده فرزند کافی نیست، خانواده ای که محور اصلی‌اش، یعنی مادر، در آن نقش عاطفی خود را نداشته باشد، تربیت و رشد سالم برای فرزند نیز در آن خانواده ضمانتی ندارد.

۵- چرا اسلام به مردان اجازه ازدواج موقت داده است؟

اولاً: ازدواج موقت برای تأمین نیاز هر دو طرف مرد و زن است و هر دو یکسان مانند ازدواج دائم در آن شرکت داشته و صاحب نفع هستند.

ثانیاً: سفارش اولیه و مؤکد اسلام بر ازدواج دائم و پایه گذاری بنای کانون گرم خانواده است ولی اگر بنا بر دلایلی ازدواج دائم ممکن نشد یا مردی برای مدت طولانی به علت مسافرت یا مریضی با همسرش ارتباط نداشت، برای اجتناب از سرکوب غریزه جنسی یا جوابگویی آن از راه نامشروع، ازدواج موقت قرار داده شده است. پس ازدواج موقت، گره گشای موارد خاص اضطراری

و برای جلوگیری از قرار گرفتن در احرام و معصیت الهی است. همچنین راه مناسبی برای محرم شدن در دوران آشنایی قبل از ازدواج دائم است.

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- زن از دیدگاه اسلام؛ ربانی خلخالی.
- ۲- مجله کتاب نقد؛ شماره ۱۲.
- ۳- زن در آئینه جمال و جلال؛ آیت الله جوادی آملی.
- ۴- نظام حقوق زن؛ شهید مطهری.
- ۵- متعه و آثار حقوقی و اجتماعی آن؛ محسن شفائی.
- ۶- درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام؛ محمد رضا زیبایی نژاد.

محور بیست و دوم

رابطه اسلام با سیاست چیست؟

۱- سیاست چیست؟

سیاست از واژه «ساس - سیوس» گرفته شده و به معنای مملکت داری و اصلاح امور مردم و اداره کردن کارهای کشوری است. و در اصطلاح «اداره امور جامعه است به صورتی که مصالح جامعه را تأمین کند» و در عرف به معنای نگرش به امور سیاسی و در نظر گرفتن نحوه اداره امور جامعه است. در این نگاه هیچ کس بدون دید سیاسی نیست، حتی آنان که خود را سیاسی نمی‌دانند. نیز سیاسی هستند زیرا نوع نگرش آنان به اداره امور جامعه، به گونه نظر ندادن و دخالت نکردن است و این خود نوعی سیاست و نگرش سیاسی است.

سیاست گاهی با نوعی نگاه منفی و توأم با حيله گری و حقه بازی و نیرنگ تعریف می‌شود، اما این نوع نگاه یا سیاست، در شریعت تأیید نشده است و سیاستی که از دیدگاه شرع مشروع است، غیر از آن است. امام خمینی(ره) تعریف کرده‌اند حاج آقا روح الله کمالوند برای من تعریف کرد: وقتی آقای کاشانی تحت نظر و محبوس بود، من از رئیس ارتش آنجا خواش کردم که من را ببرد خدمت مرحوم آقای کاشانی، او قبول کرد... در آن دیدار آن شخص به آقای کاشانی گفت: آقا شما خودتان را به زحمت انداختید؟ آخر شما چرا در سیاست دخالت می‌کنید؟ سیاست شأن شما نیست، چرا دخالت می‌کنید؟ آقای کاشانی فرمودند: خیلی خری! ... ایشان گفتند: تو خیلی

خری، اگر من دخالت در سیاست نکنم کی دخالت بکند؟ یک قصه هم من خودم دارم که وقتی در حبس بودیم، ما را بردند پیش رئیس امنیت آن وقت، او ضمن صحبت‌هایش گفت: آقا سیاست عبارت است از دروغ‌گویی، عبارت از خدعه است. عبارت از فریب است، عبارت از پدرسوختگی است. این را بگذارید برای ما. من به او گفتم: این سیاست مال شماست... این سیاست که این‌ها می‌گویند: دروغ‌گویی و چپاول مردم و با حيله و تزوير...؛ این سیاست هیچ ربطی به اسلام ندارد، این سیاست شیطانی است.

اما سیاست به معنای این که جامعه را هدایت کند و به آن جایی که صلاح جامعه و افراد است، برساند در روایات ما برای نبی ثابت شده است. در روایت هست که پیغمبر اکرم (ص) مبعوث شد که سیاست امت را متکفل باشد.^۱

۲- نظریه جدایی دین از سیاست یا سکولاریزم چیست؟

خلاصه‌ترین تعریف اصطلاح سکولار، جدایی انگاری دین و دنیاست. سکولاریزم بدین معنی است که حوزه و قلمرو هر یک از دین و سیاست جداست. و هیچ کدام از آنها نباید در قلمرو دیگری دخالت کند. دین از یک حوزه خاص برخوردار است که تبیین رابطه شخصی بین انسان و خداست و سیاست حوزه خاص خود را دارد که تدبیر امور جامعه است. بنابراین رویکرد دین در عملکرد نظام اجتماعی به حاشیه رانده می‌شود و دین اساساً یک امر مربوط به آخرت انسان معرفی شده و کار زندگانی دنیا و امور دنیایی و اجتماعی به علم و عقل و تدبیر خود انسان واگذار می‌شود.

۳- خواستگاه و منشأ پیدایش سکولاریزم چیست؟

پیدایش سکولاریزم یک منشأ معرفتی و یک واقعیت تاریخی دارد. اما خواستگاه معرفتی سکولاریزم، نگاه حداقلی به دین است. با نگاه برون دینی به دین این سوال پیدا می‌شود که بشر چه احتیاجی به دین دارد و در چه مسائلی باید دین او را راهنمایی کند؟ بعضی در جواب این سوال می‌گویند: انتظار بشر از دین و نیاز او فقط در محدوده ارتباط او با

۱. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۴۳۱.

خدا و امور مربوط به آخرت است و کارهای دنیایی انسان به علم و عقل و تدبیر بشر حل می‌شود و در این موارد نیازمند به دین نیست. این نگاه حداقلی به دین است. در مقابل این دیدگاه، دیدگاه دیگری می‌گوید: هر چه مربوط به سعادت بشر است، چه در امور دنیایی یا آخرتی، نیازمند به راهنمایی دین است. این نگاه حداکثری نامیده می‌شود.

اما خاستگاه بروز این اندیشه معرفتی، رخدادها و مسائلی است که در قرون وسطی بر غرب گذشته است. نارسایی مفاهیم کتب مقدس، حاکمیت مستبدانه و ضد بشری کلیسا، نبود آزادی حق بیان و ممنوع بودن نشر مطالب علمی خلاف آموزه‌های کلیسا و متون مسیحیت، استبداد و اختناق حاکم بر کلیسا و... باعث کنار گذاشتن دین از عرصه جامعه و سیاست شد و نهایت نهضت اصلاح دینی توسط افرادی مانند مارتین لوتر و دیگران سبب تزلزل حاکمیت سیاسی کلیسا و ارائه آموزه‌های سکولاریسم و زمینه ساز حاکمیت سلاطین و پادشاهان بر کشورها و انزوای کلیسا و رهبران دینی در جهان مسیحیت شد.

۴- نظر اسلام درباره سکولاریزم چیست؟

از زوایای مختلف می‌شود اندیشه سکولار را نقد کرد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

الف: ورود غرب به اندیشه سکولار به خاطر رفتار غلط کلیسا از یک طرف و نبود مبانی معرفتی لازم برای اداره جامعه و مسائل اجتماعی در متون دینی مسیحیت است. اگر آنان از جهت متون دینی دچار کمبود محتوا و اشتباه بودن متون دینی به خاطر تحریف نبودند و از سوی دیگر حاکمیت استبدادی کلیسا وجود نداشت، آنان به این سو کشیده نمی‌شدند. اما در اسلام هرگز چنین فقر محتوایی و غیر قابل اطمینان و باور بودن گزاره‌ها وجود ندارد و اگر عیب و ایرادی باشد، در برداشتها و یا عملکرد است که راه تصحیح آن، کنار گذاشتن اساس دین در امر مهمی مثل سیاست و حاکمیت جامعه نیست.

ب: دینی که دستورات و راهنمایی‌های او تمام شئون زندگی انسان را فرا می‌گیرد و در همه ابعاد زندگی بشر، فردی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، تربیتی، آموزشی، دنیایی و آخرتی پیام دارد و از نماز، روزه، حج، خمس، طهارت و نجات گرفته تا خرید و فروش، رهن و اجاره، ازدواج و طلاق، روابط بین الملل، تا خوردن و آشامیدن، خوابیدن و بیدار شدن، و هزاران نکته ریز و درشت در مورد زوایای مختلف زندگی در آن وجود دارد، آیا این دین حداقلی است؟

و آیا می‌شود باور کرد دینی که برای وقت و چگونگی آن، حرف دارد، در مورد امر مهمی مانند حکومت و اداره امور سیاسی و اجتماعی، پیامی نداشته باشد.

آیا نقش دخالت دین در امور حاکمیت و نظام اجتماعی، کوچکتر و کم تأثیرتر در سعادت و شقاوت انسان از دیگر امور است.

ج: اندیشه سکولار با بینش توحیدی سازگاری ندارد. زیرا این اندیشه حق حاکمیت را به غیر خدا، یعنی انسان واگذار کرده است. و محدوده دنیا و اداره آن را از آن خود انسان می‌داند و قائل است و حاکمیت خدا و اراده و خواست او در این محدوده، دخالتی ندارد.

د: رابطه تنگاتنگ دنیا و آخرت و اینکه تمام آنچه انسان در دنیا با آن درگیر است، همه به شکلی آخرت او را می‌سازد، منافات دارد با اینکه بخش مهمی از امور دنیایی که حاکمیت در جامعه است از دین جدا شود. اگر همه کارهای ما در دنیا به طور مستقیم با سرنوشت ما در آخرت ارتباط دارد، این سوال جای طرح دارد که در بعد حاکمیت و سیاست چه چیزی اسباب سعادت اخروی یا موجب شقاوت است؟ آیا می‌شود دین در اینها به بهانه اینکه مربوط به دنیا است دخالت نداشته باشد؟

ه: برخی از آیات قرآن بر دخالت دین در چگونگی حاکمیت و اداره جامعه اسلامی دلالت می‌کند، آباتی مانند «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»؛ ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به موجب آنچه خدا به تو آموخته حکم کنی^۱ و آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است^۲ و آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آوردند، همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.^۳

۱. نساء / ۱۰۵.

۲. احزاب / ۶.

۳. مائده / ۵۵.

و ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾؛ به پروردگارت قسم ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند، سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند.^۱

۵- دیدگاه امام خمینی در مورد دین و سیاست چیست؟

امام خمینی (ره) دیدگاه صریح و روشنی در مورد سیاست و نقش دین و لزوم دخالت مؤمنین و علماء و روحانیت در آن دارند که برای نورانیت و تبرک این بحث و تمام این نوشتار که باعث نورانیت و تبرک این بحث و تمام این نوشتار چند نمونه از آن عرضه می‌شود.

الف: اسلام این نیست، والله اسلام تماشای سیاست است، اسلام را بد معرفی کرده‌اند. سیاست مدن از اسلام سرچشمه می‌گیرد، من از آن آخوندها نیستم که در این جا بنشینم و تسبیح دست بگیریم، من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خودم سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم. پایگاه استقلال اسلامی این جاست. باید این مملکت را از این گرفتاری‌ها نجات داد.^۲

ب: گمان نشود اسلام مثل مسیحیت هست، فقط یک رابطه معنوی بین افراد و خدای تبارک و تعالی است و بس. اسلام برنامه زندگی دارد. اسلام برنامه حکومت دارد. اسلام از قبل از تولد انسان شالوده حیات فردی را ریخته است تا آن وقت که در عائله زندگی می‌کند، شالوده اجتماع عائله‌ای را ریخته است و تکلیف معین فرموده است تا آن وقت که در تعلیم وارد می‌شود، تا آن وقت که در اجتماع وارد می‌شود، تا آن وقت که روابطش با سایر ممالک و سایر دول و سایر ملل هست. تمام اینها برنامه دارد، تمام اینها تکلیف دارد در شرع مطهر. این طور نیست که فقط دعا و زیارت است، فقط نماز و دعا و زیارت، احکام اسلام نیست، این یک باب از احکام اسلام است. لکن سیاست دارد اسلام، اداره مملکتی دارد اسلام.^۳

۱. نساء / ۶۵.

۲. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۷۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۱.

ج: البته در اذهان بسیاری، بلکه اکثری، بیشتری از مردم، بیشتری از اهل علم، بیشتری از مقدسین، این است که اسلام به سیاست چه کار دارد؟ اسلام و سیاست اصلاً جداست از هم، همین که حکومت‌ها میل دارند، همینی که از اول القاء کردند، این اجانب در ذهن ما و حکومتها در اذهان ما که اسلام به سیاست ... آخوند چه کار دارد به سیاست. فلان آخوند را وقتی عیش را می‌گیرند، می‌گویند آخوند سیاسی است، اسلام را می‌گویند از سیاست کنار است، ... اینها اسلام را نشناخته‌اند. اسلامی که حکومتش تشکیل شد در زمان رسول خدا ﷺ و باقی ماند حکومت به عدل یا به غیر آن، زمان حضرت امیر بود، باز حکومت عادلانه اسلامی بود، یک حکومتی بود با سیاست. با همه جهاتی که بود. مگر سیاست چی است؟ روابط ما بین حاکم و ملت. روابط ما بین حاکم با سایر حکومت‌ها ... احکام سیاسی اسلام بیشتر از احکام عبادیش است. کتابهایی که اسلام در سیاست دارد بیشتر از کتابهایی است که در عبادت دارد. این غلط را در ذهن ما جا کردند ... اسلام در مقابل ظلمه ایستاده است، حکم به قتل داده، حکم به کشتن داده است. در مقابل کفار و در مقابل متجاسرین و کسانی که طاغی هستند، احکام دارد.^۱

د: حالا چند سال است که تبلیغ کردند، به طوری که ما، خود آخوندها هم باور کردند، خود آخوندها هم باور کرده‌اند ما را چه به سیاست؟ این «ما را چه به سیاست»، معنایش این است که اسلام را اصلاً کنار بگذاریم. اسلام کنار گذاشته شود، اسلام در این حجره‌های ما، در آنجا دفن بشود، در این کتابهای ما دفن بشود اسلام. آنها از خدا می‌خواهند که اسلام از سیاست جدا باشد. دین از سیاست جدا باشد.^۲

منابع برای مطالعه بیشتر:

- ۱- نظام سیاسی اسلام؛ محمد جواد نوروزی.
- ۲- مبانی اندیشه سیاسی در اسلام؛ عمید زنجانی.
- ۳- سکولاریزم در مسیحیت و اسلام؛ محمد حسن قدردان قراملکی.
- ۴- انتظار بشر از دین؛ عبدالله نصری.

۱. همان، ج ۳، ص ۲۲۷.

۲. همان، ج ۳، ص ۳۳۸.